

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

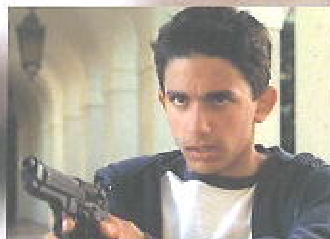


چشم انداز®

CHASHM ANDAAZ®

No. 127 May/June/July 2006 شماره ۱۲۷ خرداد / تیر / مرداد ۱۳۸۵ سیوان و تموز ۵۷۶۶

IRANIAN JEWISH CHRONICLE







Jonathan Ahdout

Daniel Pearl



Vidal Sassoon

$3.00

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

WWW.SASONCATERING.COM

(310) 659-5982 TEL.

کیترینگ گلت کاشر شادی زیر نظر رابنوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر
مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می نماید.
کیترینگ گلت کاشر شادی مورد تأیید همگان



8626

West Pico

Boulevard

Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138

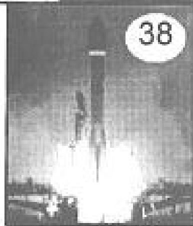


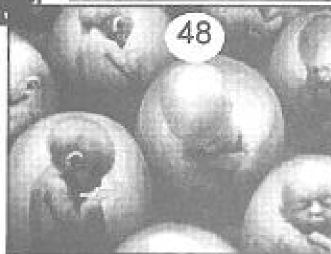












در این شماره می‌خوانید

Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
با همکاری: پروفسور امنون نتصر - آلبرت دانش‌راد - ایرج فرنوش - شهره حکمتی نوفر - مهندس مسعود ترمه‌چی - ایرج کاهن زاده - دکتر ابراهیم میکائیل - رزاکیائی
مدیر داخلی: لیلی کاهن   روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا   تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۶۹۶۳-۶۶۶ (۳۱۰)
با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان ارتص سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)   ۲۳۹۰-۳۴۳ (۸۱۸)   فکس: ۹۳۶۳-۳۴۲ (۸۱۸)

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

تنظیم: لیلی کاهن



گزارش سازمان ارتص سیامک

بدون کمک این فرشتگان کارهای خیریه ما برای اجتماع انجام نمیشد

دیوید و داریوش ملایم - مهناز کهن اف - ناصر لاله زار - ژاکلین و الیاهو متیان - دکتر رامین گنجیان - خانم مطلوبیان - خانم وجیه و یداله صمدی - ژنیک حاخام زاده - پریوش و بهرام سیم و زر - جک شادی - شهناز صابران - ژوزف کره ای - عزت اله نورپرور - یافا و یعقوب صوفری - داوید امید - خانم زرین و ماشاالله دلرحیم - مهین و منصور فرامرزی پور - سامسون بوستافر - کیترینگ شادی - کیترینگ بروخیم - کیترینگ جوانفرد - کیترینگ شارون - شیرینی فروشی وینا - آقای خدوی و فرهمند - کمپانی Adna Co. - ژرژ هارونی - LA Press شهریار سیمان - ژاندارک فرد - خانم راشل و نادر کشفیان - خانم رویا و داریوش فاخری - خانم شمسی و احسان اله آشریان - بابک بروخیم - مژگان و ژوزف بوداتی - سیما بوستانفر - بهرام دلرحیم - مینو دلشاد - فرهاد ابراهیمی - سوسن و شکراله امانوئل - مهشید عمرانی - فریبا و پرویز فاخری - شهرام گبای زاده - نعمت اله گادی - ژنیک حکیم زاده - Italo Leather - شکرالله کامروا - طاهره خوبیان - شکرالله کیانی - هوشنگ کهن - یوسف کهن اف

بخش اعظمی از این برنامه ها توسط کمکهای سخاوتمندانه

بنیاد ثریا یمطوبیان

میسر گردیده است.

پخش مواد خوراکی طبق همه ساله

طبق روال هر ماهه روز سه شنبه ۶ جون در سازمان ارتص سیامک مواد خوراکی ماهیانه در اختیار ۷۰ خانواده نیازمند قرار گرفت. ضمناً در ماه گذشته حدود ۷،۵۰۰ دلار کوپن مواد خوراکی بین خانواده های نیازمند پخش گردید. کوپن های مواد خوراکی قابل استفاده در فروشگاههای Market Market - (F & Y) Sina Kosher Encino Glatt - قصابی بنی - Levonia و Q Market مارکت میباشد.

خواندن پاراشای هفته

خواندن پاراشای هفته و بحث و گفتگو در رابطه با مطالب آن هر شنبه صبح از

ساعت ۹:۳۰ تا ۱۰:۳۰ صبح به زبان فارسی و ۱۰:۳۰ تا ۱۱:۳۰ به زبان انگلیسی توسط آقای داریوش فاخری در سازمان ارتص سیامک برقرار گردیده است. در این برنامه ها بیش از ۵۰ نفر از علاقمندان شرکت میکنند. برای اطلاعات بیشتر جهت شرکت در این برنامه با شماره ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) تماس حاصل فرمایید.

کلاس های کبالا

کلاسهای آشنائی با نظرگاههای قابل درک کبالا و استفاده از آن در زندگی روزمره توسط آقای نادر قیام هر چهارشنبه بعد از ظهر از ساعت ۷ تا ۹ بعدازظهر در سالن ارتص سیامک برگزار میشود. در ا ین برنامه بیش از ۱۰۰ نفر از علاقمندان شرکت میکنند. برای اطلاعات بیشتر میتوانید با تلفن ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) تماس حاصل نمایند. درآمدهای حاصله از این کلاسها به مصرف نیازهای خانواده های نیازمند و دیگر برنامه های عام المنفعه مجتمع خواهد رسید.

قیدوش

از خانواده راخل و مهرداد کتیرائی - خانواده ماشااله دلرحیم - آقای شلمو نجات حئیم - خانواده دکتر رامین گنجیان پور - خانواده پرویز فاخری - خانم پروین مطلوبیان برای تأمین قیدوش صبحهای شبات کنیسا تشکر میکنیم.

سپاس

از Edna Co. برای اهدای خشکبار به سازمان ارتص سیامک، فروشگاههای Levonia و گلات مارت و ایلات مارکت برای اهداء شیرینی به برنامه های سازمان ارتص سیامک کمال تشکر را داریم.

شبات عروسی

خانم آنژلا شمسی و آقای دکتر رامین گنجیان پور مراسم شبات عروسی خود را در سالن کنیسای ارتص سیامک برگزار نمودند. از طرف سازمان ارتص سیامک برای باری دیگر، به خانم آنژلا شمسی و دکتر رامین گنجیان تبریک میگوییم.

بر میتصوا

مراسم برمیتصوا ی بلیک فاخری در کنیسای ارتص سیامک برگزار شد. این رویداد مهم مذهبی را به خانواده فاخری صمیمانه شادباش میگوئیم.

ناهار کمیته بانوان

در روز ۲۱ جون ناهار بانوان با شرکت خواننده بهزاد در سالن ارتص سیامک برگزار گردید که با استقبال بسیار زیادی مواجه گردید.

مراسم شاوعوت

پنجشنبه شب اول June در کنیسای ارتص سیامک دو مراسم شاوعوت برگزار گردید. برنامه ا ول از ساعت ۹ تا ۱۲ نیمه شب به

طریق سنتی اجراء گردید. برنامه دوم نیمه شب تا صبح ادامه داشت که با اجرای مراسم شحریت پایان یافت.

در این مراسم تفسیر هر پاراشا توسط آقای نادر قیام (از طریق کبالا) انجام شد. روحانیت این برنامه و بحث آزاد برای شرکت کننده گان بسیار ابتکاری و آموزنده بود و از این لحاظ بسیار خرسند این مراسم روحانی را به یادماندنی توصیف میکردند.





جشن مدرسه ارتص آلیانس

روز پنجشنبه هشتم جون از ساعت ۷ تا ۱۰ شب، جشن با شکوهی به مناسبت پایان سال تحصیلی همراه با پذیرائی شام در سالن مدرسه ارتص آلیانس برای کودکان و خانواده هایشان انجام شد. در این جشن با شکوه و به یاد ماندنی بیش از ۱۵۰ نفر از پدران و مادران و اقوام بچه ها شرکت داشتند.

Our first Eretz Alliance School Family Night was a great success. It was truly a night of celebration for our two youngest classes. The children delighted everyone with their singing, both in English and in Hebrew. The teachers surprised the parents by singing an original song to them, and the parents surprised the teachers by singing a song of thanks to them. We feasted on delicious food while we listened to music with a DJ. We also had entertainment for the children. Lots of fun was had as we raised some money for the school through an auction. Some families were represented by three generations. Not only did each family enjoy themselves, but also we all bonded and realized the wonderful feeling of knowing that we, here at the Eretz Alliance School, have become one big family.

کنسول اسرائیل در مجتمع فرهنگی ارتص سیامک

روز ۶ جون ساعت ۷ بعد از ظهر کنسول اسرائیل در لس آنجلس برای ایراد سخنرانی در محل مجتمع ارتص سیامک شرکت کردند. موضوع سخنرانی و این گردهمایی در مورد جوانانی بود که در آمریکا به دنیا آمده و می توانند در اسرائیل دوران سربازی را بگذرانند. هم چنین در مورد خانواده هایی که مایل به زندگی کردن در اسرائیل هستند مفصلاً بحث و گفتگو شد که با استقبال زیادی مواجه گردید. در این برنامه ها از خانواده ها و شرکت کنندگان با غذاهای اسرائیلی و چای شیرینی پذیرایی مخصوص به عمل آمد. سازمان بدین وسیله از کلیه افراد و شرکتها و کیترینگ ها که غذاها و شیرینی جات و خشکبار این برنامه را هدیه کردند تشکر مینماید.

تشکر

کمپانی Edna Co. - کیترینگ شادی - کیترینگ بروخیم - کیترینگ سایناى - کیترینگ شارون - شیرینی فروشی وینا - آقای خدوی و آقای فرهمند.



It's hard to believe that this school year is ending. It's been a very exciting time. The children have grown physically, emotionally, socially, spiritually and congnitively. They are as cute as can be, and they fill our hearts with love, laughter and song.



Last month we celebrated Yom Ha'atzmaut. The children made passports and paper suitcases, sat on make-believe airplanes, and pretended to fly to Israel. The teachers acted as flight attendants and served popcorn snacks. When they arrived in the land of Israel, we stamped their passports, played Israeli music, brought them to the Kotel which was painted on the wall, paraded up to the Temple and ended the day by serving them falafel. May also was when we had a delightful Mother's Day breakfast. The children served their moms, sang to them, danced with them, and expressed their love in many adorable words. This week we will have our Father's Day breakfast. The children will serve their dads and then, father and child will show and tell us things they enjoy doing together.

Our devoted teachers have dedicated themselves to studying and putting to use their knowledge of best practices in the field of Early Childhood Education. They attended the California Association of Education of Young Children's Conference, where they attended seminars with tens of thousands of Early Childhood educators. Throughout this year they have also participated in many workshops and in- service training. The children have benefited greatly from this. It has been my pleasure to work with them. We will continue to emphasize strong language and cognitive development, creativity and independent skills. As our philosophy states, we are dedicated to reaching and teaching each child.

Our Pre-K students will graduate next week. They will sing familiar and original songs and receive sweet diplomas. All of their teachers, current and past, will send them off to Kindergarten knowing that they are fully prepared. We are all looking forward to the charming and emotional ceremony. Most of them will remain with us for summer camp. Then, they and their parents will move on, taking with them wonderful memories, solid learning experiences and many friendships that will last a lifetime. We will miss each other!

Cookie Spancer
Director, Eretz Alliance School



■ برگردان: شهره حکمتی نوفر

سخنرانی "اهود اولمرت" نخست وزیر اسرائیل در کنگره آمریکا ۲۴ می ۲۰۰۶



جناب آقای سخنگو، جناب آقای معاون رئیس جمهور، اعضای محترم کنگره، خانمها و آقایان،

اجازه دهید که از طرف مردم و دولت اسرائیل از لطف شما که اجازه دادید در این مجمع با شما سخن بگویم، تشکر کنم: این ساختمان و تمام شما که امروز در این مجمع حضور دارید، شاهدان دموکراسی و آزادی در این کشور هستید.

نزدیک به ۳۰ سال قبل، به عنوان یک قانونگزار جوان اسرائیلی این شانس را یافتم که به واشنگتن بیایم و از این ساختمان دیدن کنم و اعتقاد من در آن روز و امروز آن بوده که این سازمان، کنگره کشور آمریکا، بهترین قانونگزار در دنیاست. آن روز من هیچگاه فکر نمیکردم که روزی به عنوان نخست وزیر کشور عزیزم اسرائیل، در این مجلس قانونگزاری، برای نمایندگان مجلس آمریکا سخنرانی کنم.

ایالات متحده آمریکا ابر قدرتی است که نفوذش از اقیانوسها و مرزها میگذرد. خوشحالم که شما را دوست کشورم بدانم و از شما به خاطر کمکهای بدون قید و شرط پرزیدنت بوش، کنگره و مردم آمریکا قدردانی کنم.

ابراهام لینکلن گفته بود "پیشرفت امروز من به خاطر باور دوستی بود که داشتم و من نمیخواستم خاطر او را برنجانم". اسرائیل مفتخر است که دوستی همچون آمریکا را دارد و اجازه دهید که به شما اطمینان بدهم که ما نیز خاطر شما را نخواهیم آزرد.

تشابه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ما به یکدیگر زیاد است ولی چیزی که ما را بیشتر به یکدیگر نزدیک میکند تشابه خواسته ها و ارزشهای انسانی دو کشور است

که از یک جا سرچشمه میگیرد.

این دوشنبه ۲۹ ماه می، آمریکائیان یاد سربازان به خاک افتاده خود را گرامی میدارند. سربازان شجاع آمریکائی در اقصی نقاط دنیا شجاعانه جنگیده اند و اکنون در خاک آسیا و خاور دور، اروپا، افریقا، عراق و خاورمیانه آرامیده اند. میدانم که درد از دست دادن عزیزان برای خانواده ها از یاد رفتنی نیست و جای خالی آنان هیچگاه پر نخواهد شد. نمیتوان دنیایی را تصور کرد که آمریکا در آن برای مقاصد خوب بشر دوستانه وجود نداشته باشد. این دوشنبه هنگامی که پرچمهای آمریکا به احترام سربازان به حالت نیم احتزاز در می‌آید، مردم اسرائیل نیز به احترام آنان سر تعظیم فرود می‌آورند.

هر دو کشور پر شکوه ما به آزادی اعتقاد دارند و این خود ریشه در دنیای پر امید ما دارد. این روح تسخیر ناپذیر مهاجران اولیه هر دو کشور بوده که غیر ممکن را ممکن کرده تا باتلاقها را آباد کنند و شهرها بسازند و کویرها را تبدیل به گلستان کنند.

پدر و مادر من بلا و مردخای **اولمرت** آدمهای خوش شانسی بودند. آنان از میان خونریزیهای روسیه و اوکراین به چین گریختند و بعد به اسرائیل مهاجرت کردند تا در ساختن کشور یهودی و دموکرات شرکت داشته باشند. کشوری با آرزوی صلح و در سرزمین پدرانمان. پدر و مادر من به سرزمین مقدس آمدند همانطور که در توراه و در کتاب سموئیل نوشته شده **"من سرزمینی را برای مردمم اسرائیل قرار میدهم و من آنان را در سرزمینشان مقیم میکنم و آنان در این سرزمینی که متعلق به خودشان است زندگی میکنند و زیاد میشوند".**

نمایندگان محترم کنگره، من امروز به این مکان آزادی و دموکراسی آمده ام که به شما بگویم که فقط قسمتی از آرزوی پدر و مادر من، آرزوی ما، به ثمر رسیده. ما توانستیم که کشور یهودی و دمکراتی را بسازیم که خانه ما باشد. ما توانستیم که چشمه ای از امید و موفقیت در سرزمینی پر از نابسامانی بسازیم. ولی حتی یک سال، یک هفته و حتی یک روز هم نبوده که ما در این خانه بی دردسر زندگی کنیم.

مهاجران اولیه ما زحمات بسیاری را کشیده اند و دوران مشقت باری را گذرانده اند. ولی حتی امروز نزدیک به ۶۰ سال بعد از استقلال کشور اسرائیل هنوز ما، هر روز در جنگ و مبارزه با دشمنانمان به مقابله میپردازیم. این مبارزات هر روز از روز قبل، با توجه به حملات تروریستی بمب گزاران آدمکش، خونبارتر میشود. ولی ما تنها نیستیم. امروز اسرائیل، آمریکا، اروپا و تمام کشورهای دموکرات دنیا در خطر اینگونه دشمنان هستند.

در ظرف ۶ سال گذشته دولت اسرائیل نزدیک به ۲۰ هزار حمله تروریستی بر علیه شهروندان اسرائیل را خنثی کرده است

"تو شهردار این شهر هستی، خواهش میکنم در حق ما لطفی بکن و چیزی از دخترمان را پیدا کن که ما آن را به خاک بسپاریم، حتی یک بند کفش".

ولی متأسفانه بسیاری دیگر از این حملات به نتیجه رسیده و باعث مرگ صدها و زخمی شدن هزاران نفر مردم بیگناه از کوچک و بزرگ گردیده. بسیاری از آنان کودکان بی گناهی بوده اند که در روز غلطی در محل غلطی بوده اند. مردم بیگناهی با نشاماهای خوبشان که زود از دنیا رفتند.

در ده سالی که من در شهر عزیزم یروشلایم، شهردار بودم ما در دهان شیر هر روز مورد تهاجم تروریستها قرار داشتیم. من **گالیلا** را به خاطر می‌آورم، کودک ۱۲ ساله از مهاجران اتیوپی که پدر و مادرش در هتل کینگ دیوید کار میکردند. یک روز صبح والدینش به او میگویند که امروز بهتر است با اتوبوس به مدرسه نرود و آنها او را با اتوموبیل به مدرسه خواهند برد. **گالیلا** به آنها میگوید که او میداند کجای اتوبوس بنشیند و میتواند تروریستها را تشخیص بدهد و بیخود پدر و مادرش نگران هستند. آن روز صبح تروریستی کنار **گالیلا** در اتوبوس می نشیند و اتوبوس را منفجر میکند.

وقتی که من به دیدار پدر و مادر عزادارش رفتم، مادرش همانطور که اشک میریخت به من گفت: "تو شهردار این شهر هستی، خواهش میکنم در حق ما لطفی بکن و چیزی از دخترمان را پیدا کن که ما آن را به خاک بسپاریم، حتی یک بند کفش". من هر کاری که میتوانستم کردم و به تمام پلیسها و مأموران امنیتی و مذهبی گفتم که چیزی از گالیلا را پیدا کنند ولی چند روز بعد به من گفتند که حتی بند کفشی هم از این دخترک باقی نمانده.

قربانیان این حملات تروریستی فقط شهروندان اسرائیل نیستند. متأسفانه بسیاری از شهروندان آمریکائی نیز که در اسرائیل هستند نیز قربانی این حملات هستند. آخرین آنها **دانیال کنتور ولتز جدان** ۱۶ ساله از فلوریدا بود که برای تحصیلات پسح همراه خانواده اش به اسرائیل آمده بود و هفته قبل بر اثر جراحات ناشی از حمله تروریستی جان داد.

چند روز قبل خانواده او از مراسم سوگواری برخاسته اند و من از خانواده دانیال خواستم که امروز مهمان من در این مجلس باشند. دانیال از بستگان

اریک کنتور نماینده مجلس از ایالت ویرجینیا میباشند، یکی از اعضای این کنگره. برای خانواده دانیال صبر و شکیبایی را آرزومندیم.

من با خود خاطره گالیلا ها و دانیال ها و هزاران قربانی دیگر را به دفتر نخست وزیری اسرائیل آورده ام. و همینطور خاطره وحشتناک ۱۱ سپتامبر را هنگامی که چند روز بعد به عنوان شهردار یروشلایم به دعوت دوست عزیزم **رودی جولیانی** شهردار نیویورک به آنجا سفر کردم. تراژدی ۱۱ سپتامبر در خاطره دنیا تا ابد باقی خواهد ماند. قلب مردم ما برای شما گریست، نه به خاطر دوستی دو کشور با یکدیگر، بلکه به خاطر اینکه ما سالهاست با این ترور و وحشت زندگی کرده ایم و درد آن را از نزدیک چشیده ایم.

اریل شارون به صراحت گفته بود: "فلسطینیان تا ابد همسایگان ما خواهند ماند. آنان همچون ما جزئی جدانشدنی از این خاکند. اسرائیل به هیچ وجه نمیخواهد که بر آنان حکومت کند و یا آنان را به بند بکشد. آنان حق دارند که آزاد باشند و کشوری از خود داشته باشند."

حملات تروریستی تنها دلیل نزدیکی دو کشور ما به یکدیگر نیست. بلکه هر دو کشور در این مهم با یکدیگر در تفاهم و مصمم هستند تا ریشه تروریزم را نابود کنند. تا اجازه ندهند مردم بیگناه در خون خود بغلطتند و آینده بهتری را برای مردم خود به ارمغان بیاوریم.

اجازه بدهید که واضح بگویم: ما به تروریزم اخطار میدهیم، ما تسلیم تروریزم نخواهیم شد. ما در جنگ با تروریزم پیروز خواهیم شد و صلح و آرامش را به کشورهایمان و شهروندانشان باز خواهیم گرداند.

گروه تروریستی حماس که خواستار نابودی اسرائیل و قتل تمام یهودیان است اکنون حکومت دولت خودمختار فلسطین را به عهده دارد. تا وقتی که دولت حماس همین دکترین را ادامه دهد، نمیتواند همیار ما در صلح باشد.

بنابراین با وجودی که اسرائیل از هر کاری برای رسیدن به کمکهای خیرخواهانه به مردم فلسطین کوتاهی نخواهد کرد، ما هرگز به تروریزم و تروریستها تسلیم نخواهیم شد. من باید قدردانی مردمم را برای ثابت ماندن موضع پرزیدنت بوش و کنگره آمریکا در این مورد به آگاهی شما برسانم.

اسرائیل به این کنگره برای شناسایی، اخطار و مکروه شمردن عملیات تروریستی فلسطینیان و ارسال پیغام به تروریستهای فلسطینی که دولت آمریکا بی صدا نخواهد نشست، افتخار میکند. همچون

آمریکا، اسرائیل نیز مایل است که از شر تروریستها رها شود. اسرائیل در تب صلح میسوزد. اسرائیل مصمم است که آینده خود را در دست خود داشته باشد و با قدمهای استوار به آرزوهای خود جامع عمل بپوشاند. عملیات الزامی و دردآور خروج از نوار غزه و منطقه شمالی سامریه از این جمله است.

در این دقایق، فکر من به طرف اسرائیل به عنوان کشوری دموکراتیک، با اکثریت شهروندان یهودی، با مرزهای دائمی و امن، یروشلایم یکپارچه به عنوان پایتخت با دروازه ای گسترده برای تمام ادیان تا بتوانند آزادانه به قوانین مذهبی خود پایدار باشند، آینده ایست که ما برای کشورمان خواهانیم. این آرزوی اریل شارون بوده و آرزوی ملت اسرائیل است. این نمیخواهد که بر آنان حکومت کند و یا آنان را به بند بکشد. آنان حق دارند که آزاد باشند و کشوری از خود داشته باشند."

با توجه به خط مشی اریل شارون که هدف من نیز هست، امروز در بالای این تریبون من دست خود را برای صلح به طرف محمود عباس، رئیس جمهور انتخابی دولت خودمختار فلسطینی دراز میکنم. از طرف شهروندان اسرائیل اعلام میدارم که ما حاضریم بر سر میز مذاکره با فلسطینیان بنشینیم. ولی ابتدا دولت فلسطین باید تروریزم را مردود بداند، گروههای تروریستی را از میان بردارد، قراردادها و موافقت نامه های پیشین را قبول کند و وجود اسرائیل را به رسمیت بشناسد.

اجازه بدهید واضح تر بگویم: صلح بدون امنیت، نه صلح به ارمغان می آورد و نه امنیت. ما نه میتوانیم و نه میخواهیم هم پیمان صلح بدون در نظر گرفتن این شرایط باشیم.

ما فقط وقتی میتوانیم با دولت فلسطینی همپای صلح باشیم که آنان نیز خواهان از میان بردن شکاف میان دو کشور و صلح باشند. تجربه های قبلی به ما نشان داده که ما میتوانیم پلی میان خواسته های دو ملت بکشیم. من به این موضوع کاملاً اعتقاد دارم زیرا ما قبلاً اینکار را با همسایگان دیگرمان مصر و اردن کرده ایم. قراردادهای صلحی که میان ما امضاء شد حاصل تصمیمات دردآور و مشکلی بود. آن تصمیمات چالشی برای اسرائیل بود.

ولی تنها وقتی میتوان یک صلح با ثبات داشت که همپای دیگر هم از ترور دست بردارد و برای زندگی بیشتر از مرگ ارزش قائل شود. ما احتیاج به زوجی داریم که قاطعانه عمل کند، با ترور مخالفت کند و فقط حرفهای توخالی نزند.

ما وقتی توانستیم که با مصر به



یکی از سرداران بزرگ اسرائیل متوجه میشود که میبایست امروز باید اینجا می ایستاد و با شما سخن میگفت. **اریل شارون**، سیاستمدار و آینده نگر بی همتا، دوست و همکار من، گر چه او متأسفانه اینجا حضور ندارد ولی من به شما اطمینان میدهم که کابینه جدید اسرائیل نیز از سیاستهای او پیروی خواهد کرد. من از شما میخواهم که با من همصدا شوید و برای سلامتی اریل شارون این ابرمرد دلاور تاریخ که کمتر سخن میگفت دعا کنید. آینده نگری او برای رسیدن به آرمان صلح و ثبات، فلسفه و دیدگاههای سیاسی او از بعد زمان گذشته است.

آرزویی است که ما برای رسیدن به آن تلاش میکنیم. این آرمان حزب تازه تأسیس "کدیما" است که من اولین عضو آن بودم و این میراث آزادی، شناسایی و امنیتی است که من آن را با آغوش باز پذیرفته ام. این آرمانی است که من صادقانه آن را باور دارم و برای رسیدن به آن سخت میکوشم.

با وجودی که دولت ما عوض شده، هدف اسرائیل پابرجا مانده است. به عنوان نخست وزیر، اریل شارون به صراحت گفته بود: **"فلسطینیان تا ابد همسایگان ما خواهند ماند. آنان همچون ما جزئی جدا نشدنی از این خاکند. اسرائیل به هیچ وجه**

صلح دست یابیم که **پرزیدنت انور سادات** به مجلس "کنست" ما آمد و اعلام کرد: **"جنگ دیگر بس است، خونریزی کافیست!"** و صلح با اردن وقتی میسر شد که **ملک حسین** پادشاه اردن در واشنگتن اعلام کرد که خواهان صلح است و با ما پیمان صلح بست و اسرائیل را به رسمیت شناخت.

درسی که مردم فلسطین باید بگیرند، بسیار واضح است؛ آنها میتوانند اگر بخواهند تا چند سال آینده در کشوری مستقل و در صلح در کنار ما زندگی کنند. در کشور فلسطینی که با کمک اسرائیل و جامعه بین المللی بتوانند به پیشرفت برسند. ولی هیچ کس نمیتواند این موضوع را به آنان تحمیل کند، مگر خودشان خواستار آن باشند.

یهودیان هزاران سال در آرزوی بازگشت به سرزمین موعود بوده اند. سرزمینی که متعلق به اجدادمان بوده، من نیز همانند بسیاری دیگر، کاملاً اطمینان داشتم که هرگز روزی پیش نخواهد آمد که ما از ذره ای از این خاک اجدادیمان بگذریم. من همیشه باور داشته و هنوز هم دارم که این سرزمین تاریخی و ابدی و اجدادی ماست. من همیشه باور داشته و هنوز هم دارم که مردم ما حق ابدی و آسمانی بر تمام این سرزمین دارند. ولی به خوبی میدانم که آرزوها نمیتوانند گلوله هایی را که در عرض صد سال گذشته به سوی ما شلیک شده را خنثی کنند. آرزوها به تنهایی نمیتوانند که کشوری با ثبات، دموکراتیک و امن را به ما ارزانی دارند.

یهودیان در سرتاسر دنیا در پاراشای این هفته توراه میخوانند: **"و تو در این سرزمین در امنیت زندگی خواهی کرد و من به تو صلح را هدیه خواهم داد، و تو دلیلی برای ترس از شمشیری که سرزمین موعودت را پاره کند نخواهی داشت."**

دردآور اینکه ما مردم اسرائیل آموخته ایم که خواسته های خود را عوض کنیم. ما به خاطر دستیابی به صلح از بسیاری از آمال خود صرف نظر کرده ایم، ما از قسمتهایی از این سرزمین که ذره ذره آن، کوه و دشت و رودخانه آن هزاران خاطره از اجدادمان دارد و تاریخ ماست و نامهای آنان بر سرشان است گذشته ایم تا به صلح دست یابیم. ما قسمتی از آرزوهای خود را پایمال کرده ایم تا دیگران نیز به آرزوهایشان برسند، تا همه ما بتوانیم آینده بهتری را داشته باشیم. به خاطر این تصمیمات دردآور ولی ضروری است که دولت من در انتخابات پیروز شده و من این راه را ادامه خواهم داد.

ما امیدواریم و دعا میکنیم که همسایگان فلسطینی ما نیز بیدار شوند. ما امیدواریم که آنان نیز در این راستا همیار ما باشند و خواستار آینده ای بهتر برای شهروندانشان باشند و نه با تصمیمات اشتباه، ما و خودشان را به طرف آینده سیاهی برانند. ما برای این منظور دعا میکنیم، زیرا هیچ صلحی بدون موافقت هر دو دولت برای گذشته ها و آینده پایدار نخواهد بود.

زندگی بدون دغدغه ای را برای خود میخواهیم، برای فرزندانمان و فرزندان فرزندانمان که سرزمینی را به آنان تحویل دهیم که بعد از ۶۰ سال جنگ و خونریزی، در صلح و آرامش بسر برند.

بنابراین من از فلسطینیان تقاضا میکنم: چگونه کودکی میتواند در جامعه پر از نفرت به آینده صلح آمیز فکر کند؟ این امکان وجود دارد که تمام مدارس و کتابهای آموزشی منطقه خالی از درس نفرت و خشم باشد. بیایید امروز به تمام مردم خاور میانه بگوییم که نفرت و خشم را از میان کتابهای کودکانشان بیرون بیاورند و به کودکانشان صلح و امنیت را هدیه بدهند.

اکنون سه سال از ارائه نقشه صلح گذشته. نقشه صلح بهترین برنامه برای رسیدن به صلح است. ما به رهبری فلسطین که همقدم در بهره گیری از این پیشنهاد صلح باشد، اطمینان میدهیم که ما هم پیمان آنان در صلح

پایدار هستیم. ولی اگر آنها این پیشنهاد را رد کنند، ما به یک رژیم تروریست اجازه نمیدهیم که مانع رسیدن ما به صلح باشد و یا امید ما را به صلح به گروگان بگیرد.

ما نمیتوانیم تا ابد منتظر حرکتی از سوی فلسطینیان باشیم. عمیق ترین آرزوی ما ساختن آینده بهتر دست در دست فلسطینیان برای این منطقه است. ولی بدون همکاری فلسطینیان نیز ما به تنهایی به سوی این مقصد میرویم.

ما بدون همیاری شما نمیتوانستیم نقشه خروج از قسمتهای اشغالی را به مرحله عمل در آوریم. نقشه تخلیه بدون پشتیبانی پرزیدنت بوش در نامه تاریخ ۱۴ آپریل ۲۰۰۴ که به امضاء بی سابقه اکثریت هر دو مجلس سنا و شورای آمریکا نیز رسیده بود میسر نبود. به نام مردم کشور اسرائیل،من از پرزیدنت بوش به خاطر همیاری، قاطعیتش و دوستیش تشکر میکنم.

برداشتن قدم بعدی برای رسیدن به صلح پایدار در منطقه خاور میانه بسیار حیاتی است. صلح در منطقه وقتی تضمین میشود که آمریکا به عنوان پشتیبان و حامی صلح، رهبری جامعه اروپایی و بین المللی را به عهده بگیرد. اگر ما احساس کنیم که فلسطینیان در این راه صلح همسفر ما نیستند و اگر فلسطینیان هشدارهای بین المللی را نادیده بگیرند و دست دوستی ما را پس زنند، اسرائیل به راه حلهای دیگری برای آینده بهتر کشورمان و برای صلح در منطقه روی خواهد آورد. در این نقطه تاریخی همه باید در یک راه گام بردارند.

در یک راه گام برداشتن بدین معنی است که اسرائیل اجازه نمیدهد تروریستهای فلسطینی با عملیات تروریستی خود آینده ما را به گروگان بگیرند. در یک راه گام برداشتن به دو کشور زخمی ما اجازه میدهد که کدورتهای قدیم را فراموش کنیم و با هم، هم پیمان باشیم. گسیختن زنجیر گره خورده دشمنی و نفرت میان دو ملت، هدف اصلی است. مردم هر دو کشور به اندازه کافی مزه خونریزی و جنگ را چشیده اند و اینک نوبت آن است که ما از در دوستی و مروت با یکدیگر در آئیم.

جناب آقای سخنگو،
جناب آقای معاون ریاست جمهوری

اجازه دهید که در مورد ابرهای توفانی و خطرناکی که دوباره سایه های خوفناک خود را بر دنیا گسترده اند با شما سخن بگویم. ما در مقابل محکمه تاریخ ایستاده ایم. از خوفناکی برده داری تا فجایع جنگ جهانی دوم، تا طاعون کمونیسزم. در تمام طول تاریخ خوبی و درستی با بدی و انسانهای اهریمن صفت در جنگ بوده اند.

ایران، بزرگتری حامی تروریزم در دنیا ونفی کننده قوانین اولیه بشریت، کشوری

که هیچ ارزشی برای جان شهروندان خود نمیگذارد، در چند قدمی رسیدن به قدرت جنگی اتمی است. دستیابی ایران به هر گونه قدرت اتمی خطری جدی برای تمام دنیا است. ما به اراده آمریکا برای مخالفت با دستیابی ایران به قدرت اتمی آفرین میفرستیم. دنیا نباید اجازه دهد که ایران به قدرت اتمی دست یابد. ایران اتمی یعنی کشوری تروریست آماده نابودی دنیا. این کنگره با اختصاص دادن مبلغی برای آزادی ایران از دست حکومتگران آن راه درستی را در پیش گرفته است.

ایران اتمی یعنی کشوری تروریست که میتواند به بالاترین قیمت زندگی و مرگ به هدفهای تروریستی برسد. کشتار دست جمعی مردم بیگناه. تاریخ آزمون مشکلی را پیش پای دنیا گذارده، دولتهای غربی نمیتوانند از این آزمون سرشکسته بیرون آیند.

دولت خصومت گرای ایران، آمریکا را دشمن خود خطاب میکند. رئیس جمهورش تصور میکند که برای نابودی دنیای غیر مسلمان خلق شده. او مغرورانه هولوکاست را دروغ میشمارد و بی باکانه خواهان محو اسرائیل از صفحه جغرافیاست. ایران برای کشور اسرائیل و مردمش خطری بسیار جدی است، خطری که ما نمیتوانیم به سادگی از آن بگذریم. ولی خطر نابودی تنها متوجه اسرائیل نیست، بلکه این خطر متوجه تمام کشورهای خاورمیانه و دنیا نیز هست.

جناب آقای سخنگو، جناب آقای معاون ریاست جمهوری

زمان عمل امروز فرا رسیده. تاریخ تصمیمات امروز ما را، ایستادن دوشادوش ما برای رسیدن به صلح و امنیت و آزادی را، با شجاعت هم پیمانی با خوبی و جنگیدن با سیاهی را مورد پرسش قرار خواهد داد. جامعه بین المللی باید دیگر کشورهای دنیا را نیز متقاعد کنند که همرزم آنان باشند. اگر ما سخنان احمقانه و نفرت‌آمیز ایران را امروز جدی نگیریم، مجبور خواهیم بود که قدرت جنگی او را در آینده ای نزدیک بسیار جدی بگیریم.

جناب آقای سخنگو، جناب آقای معاون ریاست جمهوری

اسرائیل واقعی کشوری نیست که شما آن را به خاطر جنگها و مصیبتها و مسایل سیاسیش میشناسید. پر بارترین مغزهای علوم، تکنولوژی، صنایع جدید و هنر همه از شهروندان اسرائیلی هستند. بسیاری از شهروندان اسرائیلی مفتخر به دریافت جوایز نوبل به خاطر ادبیات و علوم و هنر شده اند. سرزمینی با منابع طبیعی کم، آماده همکاری با کشور آمریکا. جوانان اسرائیل با نبوغ خارق العاده خود در رشته های تحقیقی، قادر به اکتشافات و اختراعات مهمی در صنعت انرژی و سوخت تمیز، بدون از بین بردن طبیعت شده اند. هر دو کشور ما به دنبال راههایی برای یافتن انرژی تازه و تمیز هستیم. هر دو کشور ما خواستار انرژی ایمن بدون خطر گرم شدن کره زمین هستیم. بنابراین با همکاری ایالات متحده، دانشمندان اسرائیلی و آمریکایی در صدد یافتن تکنولوژی و راههای جدیدی برای تولید سوخت تمیز میباشد.

یکی از پیشرفتهای غیر قابل تصور کشور اسرائیل، فروش یکی از شرکتهای اسرائیلی به نام "ایسکار" به خریداران آمریکایی به مبلغ ۴ میلیارد دلار است. این معامله یکی از افتخارات اسرائیلی بشمار می‌آید و باعث رونق اقتصاد اسرائیل خواهد شد. بعد از آمریکا و کانادا، شرکتهای اسرائیل بیشترین لیست را در بازار "NASDAQ" دارند. این رأی اطمینان است که به جامعه و اقتصاد اسرائیل اجازه میدهد که به آبادانی صحرای "نگوو" و دریاچه "گالیلی" بپردازد. از همه بالاتر همکاری دوکشور آمریکا و اسرائیل به هر دو کشور اجازه میدهد که از مهمترین منابع طبیعی یعنی انسانها و دانش آنها بهترین استفاده را بکنند.

خانمها و آقایان

راه ایمان و راستی است که هر دو کشور ما را به سوی سیاستهای درست سوق میدهد. ما معتقدیم که جان انسانها بسیار با ارزش و عقب گرائی بی ارزش است. ما باور داریم که هر کشور آزاد و دموکرات حق دفاع از کشور و شهروندان خود را در مقابل دشمن دارد. ما باور داریم که نه تنها تروریزم منتهی به جنگ خواهد شد بلکه تروریزم یعنی جنگ. پیکاری که هر روز در جریان است و ما هر روز باید پیروز شویم. جنگی که تمام مردان و زنان آزاده دنیا باید با هم متحد باشند. ما باور داریم که صلح میان کشورها نه تنها ایده خوبی است ولی باید به حقیقت نیز بپیوندند. ما باور داریم که صلح راستین و پایدار به احترام به عقاید دیگران باید و حتماً در دنیا برقرار خواهد شد.

ما مردم یهودی و شهروندان اسرائیلی باور داریم که همسایگان فلسطینی ما نیز مایلند که در آرامش و صلح زندگی کنند. ما باور داریم که آنها نیز خواهان صلحند و باید شجاعانه در مقابل خونریزی و ترور بایستند تا بتوانند کشوری مستقل برای خود داشته باشند.

توراه به ما می‌آموزد که به جاشوا قبل از ورودش به سرزمین موعود پیامی داده شد. "Chazak Ve'ematz" **در عین مردانگی پر قدرت باش.** قدرت بدون مردانگی یعنی خونریزی، مردانگی بدون قدرت یعنی پوچی. تنها شجاعت و دلاوری راستین است اعتقاد به راه درستی که در پیش داریم و استقامتی که در حفاظت آن داریم که ما را به سوی خدمت به بشریت رهنمون میشود.

من از طرف مردم سرزمین مقدس به شما نمایندگان کنگره و تمام شهروندان خوب آمریکایی میگویم:

"Chazak Ve'ematz" پر قدرت و دلاور باشید و تمام مردان آزاده و تمام مردم دنیا که خواهان آزادی اند با شما همگام خواهند بود.

Hashem Oz Le'amo yiten.

Hashem yevarekh et amo be'shalom

خداوند حافظ شما و کشور آمریکا باشد.





اریل شارون،

آنطور که من او را می شناختم

مقاله ای به قلم دیوید چِناف David Chanoff نویسندهٔ خصوصی بیوگرافی شخصی اریل شارون

ترجمه: مهندس مسعود ترمه چی

در یکی از بیمارستانهای شهر اورشلیم، اریل شارون در حال اغما (کوما) بر روی تختی بستری است. نویسندگان آگهی های درگذشت در حال مرور کردن مدارک، یادداشتها، و مصاحبه های خود با او هستند و هر لحظه در انتظار خبر قریب الوقوع مرگ او میباشند و سعی بر آن دارند تا جایی در تاریخ برای چنین مردی پیدا کنند. کسی که او را این همه ناسزا گفته اند، این همه تحسین کرده اند، کسی که پر از ضد و نقیض های آشکار بود، کسی که درست هنگامی از پای در آمد که میخواست آخرین و احتمالاً خطیرترین مأموریت خود را انجام دهد.

من تجربهٔ شخصی خودم را با شارون داشته ام. در مزرعه اش، در دفترش، و هنگامی که در صحنهٔ جنگ زمان جوانیش، با او قدم زده ام. من همکار و نویسندهٔ خصوصی او بودم. مدت ۱۸ ماه سعی کردم که در فکر او رخنه کنم و چراها و چگونه های زندگی او را بفهمم. من یک اسرائیلی هیجان زده نبودم که با یک عمر احساسات و عواطف درباره این مرد دست و پنجه نرم کنم. فقط یک آمریکایی یهودی ای بودم که احتیاج داشت که آنچه را که میتوانست دربارهٔ تاریخ و کشور او جذب کند و بفهمد و ببیند که چگونه زندگی او و تاریخ کشورش در هر شاهراه حساسی همدیگر را قطع کرده اند، و در مجموع معنی و مفهوم این اتفاقات چیست - و از همه مهمتر از نظر او معنی و مفهوم این وقایع چه بوده اند.

صاحب نظران نکته بین دربارهٔ شارون قدیمی و جدید نوشته اند: **جنگجوی سرسخت و پیشگام صلح جو.**



آنها دربارهٔ نیروی کوبنده ای نوشته اند که به یک مبتکر نظامی تغییر شکل داد، یک مرد با هوش - "مانند کسی که در پی ردپای صحران نوردان است یا پیشگاهنگی از قبیلهٔ چراکی Cherokee (سرخ پوستان آمریکا)". به قول یک نفر - کسی که پس از اندیشیدن به نتایج اسفناک تصمیمات خود در گذشته، بصیرتی عمیق تر نشان داد. من فکر میکنم که آنها شارون حقیقی را نشناختند. آنها آنچه که من دیده ام را نمی بینند.

شارون توصیه کرد که من قرآن را بخوانم. دین اسلام اعتقاد دارد که یهودیان قومی عقب مانده هستند که مورد تنبیه و نفرت خداوند قرار گرفته اند، قومی که خصومتشان با پیغمبر باعث خشم قادر متعال شده و آنان را برای ابد تبدیل به نسلی خوار و پست و حقیر کرده است.

اگر من باید روی مبداء روانی آنچه که من نامش را یک زندگی فوق العاده با ثبات میگذارم انگشت بگذارم، میبایستی با اکراه مادر او را که صاحب اراده ای آهنین بود و پدر گردن شقش را نادیده بگیرم. به جای آن به جنگی که در سن بیست سالگی در مقابل یک قلعه خراب شدهٔ زمان جنگهای صلیبی که مُشرف به جادهٔاورشلیم در مکانی به نام لَتران Latrun بود کرد، بر میگردم. اینجا، در اواخر بهار سال ۱۹۴۸، اریل شارون ورزشکار و انعطاف پذیر، فرماندهی گروهی از سربازان اسرائیلی را بر عهده داشت که باید شبانه جاده ای را که به اورشلیم قحطی زده و محاصره شده ختم میشد را باز میکردند.

تقریباً درست چهل سال بعد شارون مرا به زمینی در مقابل آن جاده بُرد که اولین سربازان او با گلوله هایی که سینهٔ مزارع گندم را شکافت، به خاک و خون غلتیدند. ما به یک وادی رسیدیم، جایی که گروهبان او کشته شده بود. بعد به یک گودال کم عمق رسیدیم، جایی که طلوع ناگهانی آفتاب محل اختفای آنان را در مقابل سربازان اردنی، که در بالای تپه ها سنگر گرفته بودند، برملا کرد. آن روز شارون از ۳۶ سرباز خود ۲۵ نفر، که یا کشته و یا زخمی شدند، را از دست داد. شارون که خودش تیری بر رانش اصابت

کرده بود با کمک یک سرباز ۱۶ ساله، که به شدت زخمی شده بود و فقط دو روز قبل به گروه آنان پیوسته بود، سینه کش خود را از مهلکه نجات داد.

لَتران Latrun برای شارون تنها مصیبت جنگ استقلال نبود. او به من گفت: "تا سن ۲۰ سالگی اکثر دوستان من مرده بودند". بر خلاف بعضی از فرماندهان اسرائیلی، او هرگز کیفیت جنگیدن اعراب را از نظر دور نداشت، حتی زمانی هم که فرماندۀ انگلیسی فیلد مارشال برنارد لا مونتگموری Montgomery Bernard Law در سال ۱۹۵۷ در سخنرانی خود در یکی از کالجهای انلگستان، که شارون در آن مشغول تحصیل بود، سربازان عرب را "جنگجویان ۱۰ دقیقه ای" خواند به او اعتراض کرد. شارون به مونتگموری Montgomery گفت که او این طور فکر نمیکند و شارون بهتر میدانست.

آمریکاییان مایلند که فکر کنند که اسرائیل یک هرکول جیبی است. اسرائیل کوچکی که در جنگ استقلال ۱۹۴۸ با پنج کشور عربی جنگید، سد دفاعی مصر را در سال ۱۹۵۶ در جنگ صحرای سینا شکست، در سال ۱۹۶۷ نیروهای نظامی مصر و سوریه و اردن را در جنگ شش روزه نابود کرد، در سال ۱۹۷۳ خود را از چنگال تخریب و نابودی قطعی نجات داد - و جنگ یوم کیپور را در آن سوی کانال سوئز در مصر و در نیمه راه دمشق به پایان رساند.

ولی تجربیات شارون ارتباطی با قدرت نظامی اسرائیل نداشت. پیروزی سال ۱۹۴۸ او را افسرده و دلواپس کرده بود. فکر خرابی ها و زیانهای جنگ و کابوسهای شبانه لحظه ای او را راحت نمیگذاشتند. نه تنها آن حس عمیق آسیب پذیری اسرائیل تا آخرین لحظه ای که سر پا بود هرگز از او جدا نشد، بلکه این عقیده اش را هم که کار نسل او این بود که اعتقاد این که

شارون از بازدید کنندگان میپرسید: "آیا ما هرگز باید اجازه بدهیم که نیروهای دشمن به این صورت ما را از این بالا نگاه کنند؟" قبل از انتخابات سال ۱۹۸۱، او تورهایی را برای رأی دهندگان ترتیب داد تا آنان با چشمان خود ببینند که از آن بالا خانه هایشان، مدارسشان و کارخانه هایشان چگونه دیده میشد. بیش از ۳۰۰،۰۰۰ اسرائیلی آمدند و از آن بلندیها بازدید کردند - و حزب لیکود Likud انتخابات را بُرد.

"اسرائیل حق وجود ندارد و باید نابود شود" را از بین ببرد، نیز، لحظه ای او را رها نکرد.

بر خلاف بسیاری از مردم کشورهای غربی، شارون به خوبی از ناسازگاری اعراب به عنوان یک نیروی قوی، که از لحاظ کیفیت با سایر خصومت های تاریخی مثل ترکها و یونانیان، کره ای ها و ژاپنی ها، و فرانسویان و آلمانی ها تفاوت داشت، آگاه بود.

وقتی که از او پرسیدم که چرا او اینطور فکر میکرد، شارون توصیه کرد که من **قرآن** را بخوانم. فکر میکنم که منظور او این بود که دین اسلام اعتقاد دارد که **یهودیان قومی عقب مانده هستند که مورد تنبیه و نفرت خداوند قرار گرفته اند، قومی که خصومتشان با پیغمبر باعث خشم قادر متعال شده و آنان را برای ابد تبدیل به نسلی خوار و پست و حقیر کرده است.**

این حقیقت که قومی، با وجود اینکه مورد لعن و نفرین "الله" قرار گرفته اند، بتوانند خود را دوباره بسازند، سومین شهر مقدس مسلمانان را بازپس بگیرند و ارتشهای کشورهای عربی را به دفعات شکست دهند، برای بسیاری از مسلمانان متدیّن به منزلۀ تجاوزی است به دین و آئین آنان. از این دیدگاه، خصومت اعراب فقط خشم ملتی آسیب دیده نیست. این تنفری است که ریشه در مذهب دارد، یک عزم تاریخی است که نگذارند که دین آنان شکست بخورد، مانند تنفر و خفتی که صلیبیون در مورد مسلمانانی حس میکردند که به عقیدۀ آنان یک سرزمین مسیحی را در کنترل خود داشتند.

در عرض این چندین سال، شارون، به این نتیجه رسید که مأموریت او در زندگی این بود که حقانیت اسرائیل را بر آن سرزمین، فراتر از هر گونه شکی، به اثبات برساند، که هیچ چیز باعث تغییر این حقانیت نشود - که نفرت اعراب، به هر علتی که هست، کاملاً بی نتیجه و بی اثر باشد و به جایی نرسد، و در پایان راهی جز به رسمیت شناختن کشور اسرائیل نداشته باشند.

برای این کار او نیروی خلاقی به میدان آورد که از آغاز آشکار بودند.

دشمنانش که دست چپی های اسرائیل بودند او را یک آدم احمق، بی خرد و نیمه جاهل میشناختند. ولی هنگامی که بی طرفانه به زندگی او نگاه میکنید، به سرعت به هوش فوق العادهٔ او پی میبرید.

قدرت فکر و خلاقیت او برای اولین بار در سال ۱۹۵۳ مشاهده شد. در آن زمان قدرت نظامی اسرائیل به طور خطرناکی نزول کرده بود. ارتش اسرائیل، در حالی که از حملات پی در پی تروریستها عاجز و ناتوان شده بود، به فکر یک تدبیر نظامی جدید افتاد تا با اعمال تلافی جویانه جلوی حملات آنان را بگیرد. برای این کار، آنان به شارون رجوع کردند که در آن زمان یک جوان افسر بازنشستهٔ ۲۵ ساله بود که در دانشگاه عبری Hebrew University مشغول تحصیل در رشتهٔ تاریخ خاورمیانه بود.

شارون پس از جمع کردن عده ای از همرزمانش به یک گروه مشهور که پایگاهشان در نبی سموئلی Nebi Samueli در پشت مرزهای اردن بود حمله کرد. حمله آنان یک فاجعه بیش نبود. اخبار سری آنان بد بود، مواد منفجره منفجر نشد و اهالی آن دهکده بیدار شدند و شروع به تیراندازی به آنان کردند. شارون و افراد گروهش به زحمت از مهلکه جان سالم بدر بردند.

پس از این جریان، شارون تشکیل یک گروه از سربازان نخبه و برگزیده، تمرین دیده و مجهز را برای چنین مأموریتهایی توصیه کرد. این واحد ۱۰۱ بود که بلافاصله به گروه چتربازان پیوست و اسرائیل را صاحب اولین گروه مؤثر بازدارندهٔ نظامی کرد. بعضی ها به این درجه جدید از خشونت اعتراض کردند، ولی به عقیدهٔ شارون، اسرائیل باید بود که با یک نیروی قوی از خود دفاع میکرد، نه تنها به خاطر اینکه دشمنانش جرأت حمله به آن را نداشته باشند، بلکه برای اینکه مردم اسرائیل احساس ترس و ناامنی نکنند. این واحد از سربازان برگزیدهٔ چترباز تصویر سیاسی - نظامی منطقه را عوض کردند و باعث شدند که یک روحیهٔ ملی قوی و مصمم بوجود آید.

پس از آن، شارون مهمترین و بالا ترین شخصیت نظامی در اسرائیل شد. در سال ۱۹۵۶ فرماندهی حمله به کانال سوئز را به عهده داشت. به عنوان فرمانده یکی از واحدهای ارتش اسرائیل در جنگ شش روزه، شارون نیروی دفاعی مصر را در میان صحرای سینا در هم شکست. بعداً در مقام فرمانده جبههٔ جنوبی، شارون با ایدهٔ خط دفاعی برلو Bar-Lev برای دفاع از کانال سوئز

مخالفت کرد؛ او جاده های موازی و متقاطع درست کرد که ارتش اسرائیل را قادر به دفاع بیشتر و بهتری کرد، و هنگامی که حمله ارتش مصر در آغاز جنگ یوم کیپور مواضع نظامی اسرائیل را در کنار کانال سوئز تخریب کرد این طرح، بسیار مؤثر و با ارزش بود.

شارون چون حملهٔ احتمالی مصر را پیش بینی کرده بود، محلی را در ساحل اسرائیلی سوئز برای رفتن به آن طرف کانال آماده کرد. او دیوار کنار ساحل را قوی تر کرد و داخل آن را خالی کرد تا سربازان اسرائیلی بتوانند به سادگی آنها را بردارند. پس از جلوگیری از حمله سربازان مصری، سربازان لشکر شارون از همین محل به آن سوی کانال سوئز رفتند و صف سربازان مصری را شکافتند. با این تدبیر سربازان گروه شارون توانستند که ارتش مصر را دور بزنند و با محاصره سربازان مصری به جنگ خاتمه دهند. هنگامی که جنگ یوم کیپور شروع شد شارون بازنشسته شده بود، اگر چه هنوز فرماندهی گروهی از سربازان ذخیره را به عهده داشت ولی در اندیشهٔ ورود به صحنهٔ سیاست بود. بسیاری از ژنرالهای سابق، برای سیاستمدار شدن اقدام کرده بودند، ولی فقط ملحق شدن به یک حزب چیزی نبود که او به دنبالش بود.

بعلاوه، عقاید شارون دربارهٔ امنیت اسرائیل با مرام حزب کارگر که بر مسند کار بود تفاوت داشت، و اگر چه اسرائیل یک کشور دموکراتیک بود، در اصل دارای یک حکومت تک حزبی بود.

حزب کارگر چه قبل از استقلال اسرائیل و چه از آغاز دولت آن به عنوان یک کشور مستقل در سال ۱۹۴۸ همیشه حاکم بر سیاست این کشور بوده است. در مقابل حزب دیگری بود که از احزاب کوچکتر تشکیل یافته بود، که اکثرشان به همان اندازه که از حزب کارگر تنفر داشتند از هم منزجر بودند. شارون هنگامی که در مزرعه اش مشغول راندن تراکتور خود بود شروع به پروراندن ایده ای در سر خود کرد تا شاید با ادغام این گروههای مخالف یکدیگر به حزب یکپارچه بتواند حزب کارگر را به چالش بطلبد.



شارون بعدها گفت که هیچ سیاستمداری این ایده را جدی نمیگرفت، یا حتی عاقلانه نمی پنداشت. او به من گفت که برتری او در این بود که او اصلاً چیزی دربارهٔ سیاست نمیدانست. وقتی که شارون تصمیم گرفت که با شهامت ایدهٔ تشکیل یک حزب ائتلافی را دنبال کند، خیلی ساده یک کنفرانس مطبوعاتی ترتیب داد و در آن هدف خود را اعلام کرد. مطبوعات آمدند چون او یک ژنرال بسیار معروفی بود با شهرتی مخصوص خود. و نتیجه گرفتند که، پس از یک ربع قرن حکومت حزب کارگر، شاید نظر شارون یک نظر متقاعد کننده باشد. شارون دیگر فقط یک سربازی که حقوق بازنشستگی میگرفت و خیالات بزرگ و باطل در سر داشت نبود، او یک کاتالیست Catalyst بود. و وقتی که رهبر حزب هیرات Hirut، منخم بگین Menachem Begin، به آن پیوست، حزب لیکود Likud به صورت حقیقت در آمد.

اختلافات بین احزاب سیاسی اسرائیل، سیاست آمریکا را به صورت پیک نیک یک روز یکشنبه در می‌آورد، و دشمنان متعدد شارون به زحمت میتوانستند حتی فکر این را تحمل کنند که این مرد، که او را یک آدم قهقرایی (کسی که سیر سقوطی را طی میکند) و یک نیروی سنگین می شناختند، مسئول اداره کردن اسرائیل به عنوان یک کشور دموکراسی باشد.

هنوز انجام چنین کاری به خوبی میتواند بزرگترین و مهمترین میراث زندگی او باشد.

خشمی که شارون در بین بسیاری از اتباع اسرائیل ایجاد کرد از سه منشاء اصلی سرچشمه میگیرد. در درجه اول، او یکی از اعضای حزب کارگر بود که حزب را ترک کرده بود. این کار بدتر از آن بود که کسی از حزبی به حزب دیگر برود،مثل یک دموکراتی که به حزب جمهوریخواه برود؛ این کار یک خیانت سیاسی تعبیر میشد. حزب کارگر یک حزب سوسیالیستی بود که ریشه در یک سیستم اخلاقی و معنوی داشت. در سالهای نخست، از دشمنان حزب کارگر، بخصوص

بگین، به ندرت بدون لقب "فاشیست" حرفی زده میشد. بنابراین شارون فقط حزب خود را عوض نکرد، بلکه او به دستهٔ تاریکی Dark Side ملحق شد.

دومین چیزی که باعث تنفر بسیاری از هموطنان او شد سیاست شهرک سازی بود که ابتکار خود او بود. برای اینکه واقعاً به سیاست شارون پی ببریم، باید منطقهٔ غرب رود اردن را از دیدگاه او نگاه کنیم. سالهای سال او هر بازدید کننده ای را که میخواست این منطقه را ببیند به بالای تپه ها و صخره های آنجا میبرد. وقتی که به طرف شرق نگاه میکردید، شما میتوانستید خطوط پراکندهٔ کیبوتص های اسرائیلی را ببینید که از رود اردن محافظت میکردند،که در آن سویش کشورهای دشمن از جمله اردن، سوریه، عراق و عربستان سعودی قرار داشتند. او به مهمانانش میگفت: "می بینید، بدون کنترل مناطق مرتفع، محل های آن پائین بی دفاع هستند".

با نگاهی به سمت غرب، بازدید کنندگان درس حتی سخت تری را میگرفتند. جُلگهٔ باریک سواحل اسرائیل با مناطق پر جمعیت و صنعتی خود در مقابل چشمانشان پهن شده بود. تنها فرودگاه بین المللی اسرائیل بود و سه راکتور اتمی کشور، دو تا کاملاً قابل رؤیت و یکی از دودی که از دودکشهای بلندش بیرون می‌آمد.

شارون از بازدید کنندگان میپرسید: "آیا ما هرگز باید اجازه بدهیم که نیروهای دشمن به این صورت ما را از این بالا نگاه کنند؟" قبل از انتخابات سال ۱۹۸۱، او تورهایی را برای رأی دهندگان ترتیب داد تا آنان با چشمان خود ببینند که از آن بالا خانه هایشان، مدارسشان و کارخانه هایشان چگونه دیده میشد. بیش از ۳۰۰،۰۰۰ اسرائیلی آمدند و از آن بلندیها بازدید کردند - و حزب لیکود Likud انتخابات را بُرد.

سومین منشاء خشم و غضب اسرائیلی ها از شارون جنگ در لبنان بود، مثل

شارون یک مرد عمل بود که در میان یک عده ایدئولوژیست قرار گرفته بود.

سیاست بر پا کردن شهرکهای غرب رود اردن، این نیز یکی از ابتکارات او بود. و درست مثل نظریاتش در مورد غرب اردن، لبنان برای شارون به صورت یک چالش کشنده و مخرب برای زندگی در اسرائیل در آمد.

در خلال سالهای ۱۹۷۰، سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) خود را به عنوان یک کشور مسلح در داخل یک کشور دیگر پا بر جا کرد،که تا سال ۱۹۸۱ باعث ایجاد یک جنگ داخلی و از هم پاشیدگی دولت ائتلافی کشوری شد که برای سالیان دراز همزیستی صلح‌آمیزی با کشور اسرائیل داشت. با پنهان شدن در پشت نیروهای سوریه که قسمتی از خاک لبنان را اشغال کرده بودند،سازمان آزدی بخش فلسطین روز به روز حملات تروریستی بیشتری را در خاک اسرائیل انجام میدادند و مقدار زیادی موشکهای دوربُرد به دست آورند، که شروع به استفاده از آنان برای بمباران کردن شهرها و دهکده های شمال اسرائیل کرده بودند.

پاسخ نظامی اسرائیل فقط یک آرامش کوتاه نسبی ایجاد کرد. فعالیتهای دیپلماتیک آمریکا نیز به همان اندازه بی ثمر بود. با دیدن عقب نشینی اقتصادی و جمعیتی در شمال کشور، شارون،که در آن زمان وزیر دفاع اسرائیل بود، فهمید که تنها راه حل اینست که PLO را از جنوب لبنان بیرون براند،حتی اگر این کار احتیاج به درگیری با نیروهای سوریه داشته باشد.

شارون ومنخم بگین، نخست وزیر وقت، تصمیم گرفتند که دقیقاً همین نقشه را پیاده کنند،و در روز ۶ ژوئن ۱۹۸۲، شارون نیروهای نظامی اسرائیل را به آن سوی مرز لبنان فرستاد. وقتی که نیروهای سوریه تصمیم به محافظت از متحدان PLO خود کردند،نیروهای اسرائیل و سوریه شاخ به شاخ با هم درگیر شدند.

در خلال همین جنگ بود که نیروهای اسرائیل به شبه نظامیان مسیحی لبنان ملحق شدند و شهر بیروت را، که تروریستهای PLO در آن سنگر گرفته بودند را محاصره کردند. شارون مصمم بود که از شرّ تروریستهای فلسطینی خلاص شود. ولی مقامات آمریکائی سعی داشتند که PLO را به پای میز مذاکره بکشند و از تهدیدات اسرائیل به صورت حربه‌ای برای این کار استفاده میکردند. نتیجهٔ چنین بن بستی این بود که سربازان اسرائیل آهسته آهسته حلقهٔ محاصره را به دور شهر تنگ تر و تنگ تر میکردند، در حالی که تمام دنیا این اتفاقات را در تلویزیون میدیدند و تظاهرات ضد جنگ،که از طرف حزب کارگر پشتیبانی میشد، هر روز بیشتر و بیشتر میشد.

در پایان شارون تقریباً به آنچه که میخواست رسید. آمریکائی ها بالاخره به عرفات گفتند که باید از لبنان خارج شود.

حدود ۹۰۰۰ نفر از جنگندگان PLO و دست پرورده هایشان همراه با ۶۰۰۰ تن از مزدوران سوریه ای و دیگر کشورها از شهر بیروت رانده شدند.

جاسوسان اسرائیلی و لبنانی میدانستند که فراریان PLO تعداد زیادی از مزدوران و مقدار زیادی از اسلحه های خود را بجا گذاشته اند، به این امید که پس از اینکه اوضاع آرام شد و سربازان اسرائیلی از لبنان بیرون رفتند بتوانند زیربنای سازمان خود را بازسازی کنند. با وجود این، بیرون کردن عرفات و اکثر تروریستها یک پیروزی خارق العاده بود. برای یک لحظه چنین به نظر می‌آمد که قدرت و تدابیر نظامی شارون یک بار دیگر امنیت اسرائیل را تأمین کرده بود.

تا اوایل ماه اوت August شارون در جنگ زمینی پیروز شده بود. ولی جنگی که در مطبوعات و رسانه های گروهی در جریان بود فاجعه وار بود. تظاهرات علیه جنگ در داخل اسرائیل حرکت ضد جنگ ویتنام را در آمریکا به یاد می‌آورد. سیل فحش و ناسزا از خارج به اسرائیل سرازیر شد. شارون به عنوان یک نظامی وحشی که قصدش فقط ویرانی است، بدون این که حاضر به سازش باشد، معرفی شد. و بعد دو ضربهٔ مرگ آسا بر او وارد شد: سوء قصد به **بشیر جمایل** Jamayel Bashir و قتل عام اهالی کمپ پناهندگان **سَبرا** Sabra و **شَتیلا** Shatilla. جمایل رهبر جوان سال مسیحیان لبان بود، مردی که به عقیده شارون قادر بود که حکومت ائتلافی برقرار کند و با اسرائیل هم معاهدهٔ صلح امضاء کند. پارلمان لبنان در ۲۳ اوت ۱۹۸۲ او را به عنوان رئیس جمهور انتخاب کرد. سه هفته بعد او در یک انفجاری که به وسیله سوریه طرح و اجرا گردید کشته شد.

فقط چند روز قبل از سوء قصد، جمایل و شارون با هم درباره یک صلح دو جانبه گفتگو کرده بودند. آنها هم چنین درباره غرب بیروت، که هزاران نفر از تروریستهای PLO در آنجا مخفی شده بودند تا بیرون رانده نشنوند با هم صحبت کرده بودند. جمایل و شارون هر دو میدانستند که حضور دائمی تروریستهای PLO باعث بر هم زدن ثبات پایتخت میشود و دوباره آتش یک جنگ داخلی را شعله ور خواهد کرد. آن دو با هم توافق کردند که اسلحه ها و مهمات PLO باید به دست نیروهای نظامی لبنان نابود گردد.

در پی اغتشاشاتی که پس از سوء قصد به جمایل به وجود آمد، شارون تصمیم گرفت که نابود کردن مخفیگاههای تروریستهای PLO بسیار ضروری است. روز ۱۶ سپتامبر، نیروهای مسیحی وارد کمپهای سَبرا Sabra و شتیلا Shatilla شدند که افراد PLO در آنجا مخفی شده بودند. روز بعد مردم دنیا از قتل عامی که شده بود با خبر شدند. به دنبال این جریان، خشم و غضب مردم متوجه اریل شارون شد.

پس از تحقیقات قضایی، به سرپرستی قاضی ارشد دادگاه عالی اسرائیل، **اسحق کاهان** Yitzhak Kahan، شارون مجبور شد از پست وزیر دفاع کناره گیری کند و استعفا بدهد. کمیتهٔ تحقیقاتی کاهان Kahan به این نتیجه رسید که شارون به طور غیر مستقیم مسئول این قتل عام بوده است و او باید احتمال وقوع چنین فاجعه ای را حدس میزد و از آن جلوگیری میکرد. احزاب صلح و کارگر حالا او را یک قاتل میخواندند. مجلهٔ تایمز Times یک مقالهٔ جنجالی چاپ کرد که در آن شارون را متهم کرد که با رهبران مسیحیان لبنان درباره انتقام قتل بشیر جمایل گفتگو کرده بود.

شارون از مجلهٔ تایمز Times در دادگاههای آمریکا و اسرائیل شکایت کرد. هر دو دادگاه به سود شارون رأی دادند و مقالهٔ آن مجله را نادرست و افترا آمیز اعلام کردند. شارون نه فقط به خاطر مقالهٔ دروغ مجلهٔ تایمز Times عصبانی و ناراحت بود، بلکه برای نتیجهٔ تحقیقات کمیتهٔ دادگاه عالی نیز به شدت دلگیر بود. او بیشتر از این خشمگین بود که بلاانقطاع به او تهمت میزدند که دولت و بگین Begin، که در آن زمان نخست وزیر بود، را وادار به شروع جنگ کرده بود. و در حقیقت یک بازرسی دقیق از رونوشت مدارک کابینه در آن زمان نشان داد که شارون با دقت بسیار سایر وزیران دولت را در جریان امور قرار داده بود و از آنها تقاضای تأیید همهٔ تصمیمات را کرده بود، و بگین Begin نه تنها گول شارون را نخورده بود، بلکه به عنوان یک راهنمای قوی در طول این جریانات حضور داشت.

شارون هرگز نه بخاطر جنگ لبنان عذرخواهی کرد و نه بمب باران نیروگاه اتمی عراق در سال ۱۹۸۱، (آنهم یکی دیگر از ابتکارات او بود که تمام کشورهای دنیا او را به خاطر آن محکوم کردند).

با همهٔ این احوال هنوز یک سئوال هست که مدتهاست فکر بسیاری را به خود مشغول کرده است و آن این است که اگر صدام حسین سلاحهای اتمی به دست می‌آورد چه میشد؟ آیا او از این سلاحها علیه ایران یا اسرائیل استفاده میکرد؟ عکس العمل آمریکا اگر صدام حسین با داشتن بمب اتم کویت را اشغال میکرد، چگونه تغییر میکرد؟ و اما اگر به سازمان آزادیبخش فلسطین PLO اجازه داده میشد که با متحد شدن با سوریه یک ارتش تمام عیار در لبنان مستقر کند، چه فجایعی به همراه داشت؟ یک آتش بزرگ دیگری در منطقه روشن میشد؟ شارون با تمایل بسیار میگفت که یهودیان و اعراب میتوانند راههایی برای زندگی در کنار هم پیدا کنند. من هم حالا و هم در آن زمان عقیده داشتم که او این حرف را با صمیمیت میزد. به عقیده او (شارون) اولین و مهمترین چیز برای پیدا کردن این راهها وجود امنیت برای اسرائیل بود.

برای اینکه به این هدف برسد، سیاست هایش به هیچ وجه ربطی به تنفر از اعراب، یا تصرف سرزمینهای بیشتر، و یا اعتقاد به مرزهایی که از طرف خداوند معین شده اند نداشت. شارون باطناً مرد عمل بود. او میدانست که شرایط گاه عوض میشوند و آنچه که دیروز یک راه حل معقولی بود امروز ممکن است که نباشد. هنگامی که سر کانال

سوئز با ارتش مصر روبرو شد، هواخواه یک دفاع عمیق و قابل انعطاف بود، ولی وقتی که با دومین انتفاذه Intifada (شورش) مواجه شد، دیوار سفت و سختی ساخت تا از ورود بمب گذاران انتحاری حماس جلوگیری کند. او شهرکهایی در غرب رود اردن بر روی ارتفاعات بنا کرد چون به عقیده او برای دفاع از اسرائیل لازم بود. او شهرک های نوار غزه را ویران ساخت چون اعتقاد داشت که دیگر لزومی برای وجودشان نیست.

لیکود، حزبی که بیش از هر کسی دیگر مسئول پایه گذاری آن بود، هرگز به او اعتماد نکرد. آنان (اعضاء حزب لیکود) میدانستند که قلباً او مانند آنان نیست. در حزبی که مرامش بر اساس گسترش وسعت سرزمین اسرائیل بود، او یک مرد عمل بود که در میان یک عده ایدئولوژیست قرار گرفته بود.

شارون خلاقیت فوق العاده ای در امور نظامی و سیاسی داشت. ولی آنچه که او را به صورت چنین نیرویی تبدیل کرده بود ارادهٔ آهنین او بود که حتی هنگامی که تمام اسرائیل از قهر و خشم نسبت به او به جوش آمده بود یا اروپائیان و آمریکائی ها او را آشوبگر و خطرناک میخواندند باز سعی بر آن داشت تا راه حل های خود را به مرحلهٔ اجرا در آورد. با مرگ یاسر عرفات او حس کرد که امکان اینکه دوران جدیدی را با فلسطینی ها شروع کند وجود دارد، با شامه ای قوی بوی جدیدی را در هوا استشمام کرده بود. او هم چنین احساس کرد که صحنهٔ سیاست اسرائیل آمادگی خوبی را دارد که از اوضاع جدید به نفع اسرائیل استفاده کند و در ضمن امنیت اسرائیل را هم تأمین کند.

موشه دایان، یکی از قهرمانان جنگهای اسرائیل، یک روز به اریل شارون گفت که اسرائیل فقط زمانی که با خطر نابودی موجه است به او روی خواهد آورد. در سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ وقتی که خشونت و وحشیگری فلسطینی ها به بالاترین درجه رسیده بود، رأی دهندگان اسرائیل دقیقاً همین کار را کردند. آنها (رأی دهندگان) در آن زمان فهمیدند که شارون مردی است که میتواند نقشه جغرافیایی منطقه را عوض کند.

حالا، بیرون پنجره بیمارستانی که شارون در آن بستری است، نقشه جدیدی در حال شکل گرفتن است. کدیما Kadima حزبی که شارون بنیانگزاری کرده است سعی خواهد کرد که پی ببرد که او در این مورد چگونه عمل میکرد. من فکر نمیکنم که او هرگز حتی برای یک لحظه حدس میزد که برای اجرای آخرین نقشه بزرگ خود شخصاً حضور نداشته باشد.

کالیفرنیا - می ۲۰۰۶

---

* این مقاله قبل از انتخابات اخیر اسرائیل نوشته شده است.

تسلیت

خانواده محترم فرازمند

فوت نابهنگام استاد و دانشمند عالیقدر زنده یاد تورج فرازمند را به شما و جامعه ایرانی تسلیت میگوییم.
یادش گرامی باد.

هیئت تحریره مجله چشم انداز
سازمان ارتص سیامک

جناب آقای منوچهر رحیمیم

درگذشت خواهر گرامیتان، خانم لیلی رحیمیم که مدت سی سال حقیقتاً یکی از زحمت کشان و خدمتگزاران جامعه فرهنگی بودند را به شما و خانواده گرامی تسلیت گفته و بقا و سلامتی شما را همراه با صبر و شکیبائی آرزومندیم.

ایرج کاهن زاده

جناب آقای منوچهر رحیمیم

درگذشت خواهر گرامیتان، خانم لیلی رحیمیم که مدت سی سال یکی از زحمت کشان و خدمتگزاران جامعه فرهنگی بودند را به شما و خانواده گرامی تسلیت گفته و بقا و سلامتی شما را همراه با صبر و شکیبائی آرزومندیم.

سازمان ارتص سیامک

جناب آقای مهندس مسعود ترمه چی

درگذشت عموی بزرگوارتان زنده یاد نجات اله ترمه چی را به شما و خانواده عزیزتان تسلیت گفته،
آرزوی سلامتی و بقاء عمر برای شما و کلیه خانواده را از خداوند بزرگ خواستاریم.

هیئت تحریره مجله چشم انداز
سازمان ارتص سیامک

جناب آقای دکتر شهریار راد

فوت نابهنگام زنده یاد عزیز نسیمی مخملی را به شما و خانواده گرامی تان تسلیت گفته،
بقای عمر شما و خانواده را از خداوند مسئلت داریم.

سازمان ارتص سیامک

سرکار خانم فریده دیانی (عبریانی)

فوت پدر گرامی تان حبیب دیانی را به شما و خانواده گرامیتان تسلیت گفته بقای عمر شما و خانواده را خواستاریم.

هیئت تحریره مجله چشم انداز

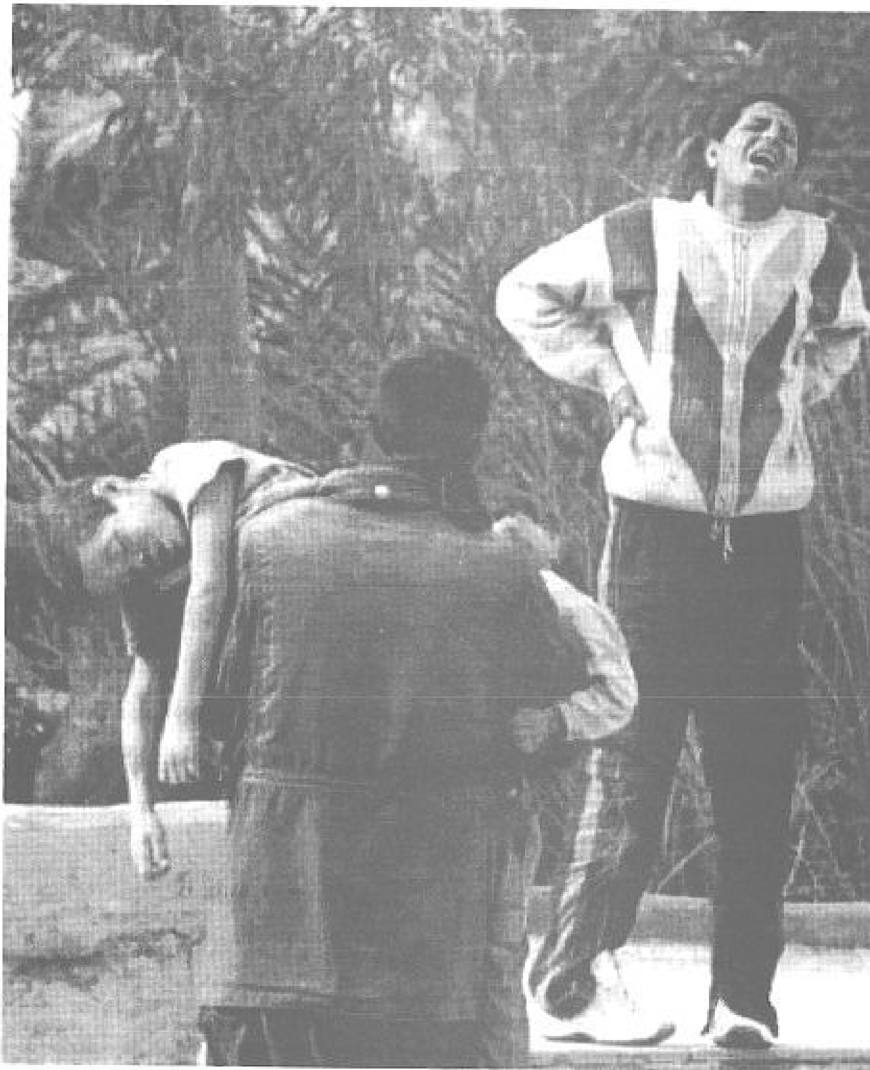
سرکار خانم منیژه پورنظریان

فوت نابهنگام یعقوب مهدیان را به شما و خانواده مهدیان تسلیت گفته بقای عمر شما و خانواده را خواستاریم.

سازمان ارتص سیامک

ترجمهٔ: مهندس مسعود ترمه جی
گزارشی از: مؤسسهٔ خبری AFP

متخصصان اسرائیلی در بازسازی مناطق زلزله زدهٔ ایران کمک میکنند



یکشنبه ۲۳ آوریل ۲۰۰۶

اورشلیم - در حالی که ایران بلاانقطاع در حال تهدید اسرائیل به نابودی است، حکومت جمهوری اسلامی اخیراً میزبان عده ای از متخصصان کشور دشمن خود بود که برای کمک به بازسازی مناطق زلزله زده وارد ایران شده بودند.

روزنامه پر تیراژ اسرائیلی یدیوت اهرونوت Ydiot Aharonot روز یکشنبه گزارش داد که تهران از طریق یک شرکت هلندی، که قسمتی از آن متعلق به اسرائیل است، درخواست فرستادن سه مرد ناشناس، که از کارمندان شرکتی که مرکز آن در تل‌آویو است، را کرده است.

متخصصان اسرائیلی از منطقه ای در جنوب شرقی ایران، که در زلزلهٔ عظیم سال ۲۰۰۳ ویران شده بود، بازدید کردند تا راههایی برای بازسازی و محکم کردن زیربنای جاده ها، پل ها، و لوله های فاضل آب پیشنهاد کنند.

ایران و اسرائیل تا قبل از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ روابط اقتصادی بسیار نزدیکی با هم داشتند که در آن کمپانی های اسرائیلی نقش مهمی را در ساختن زیربنای

ایران مدرن بازی کردند.

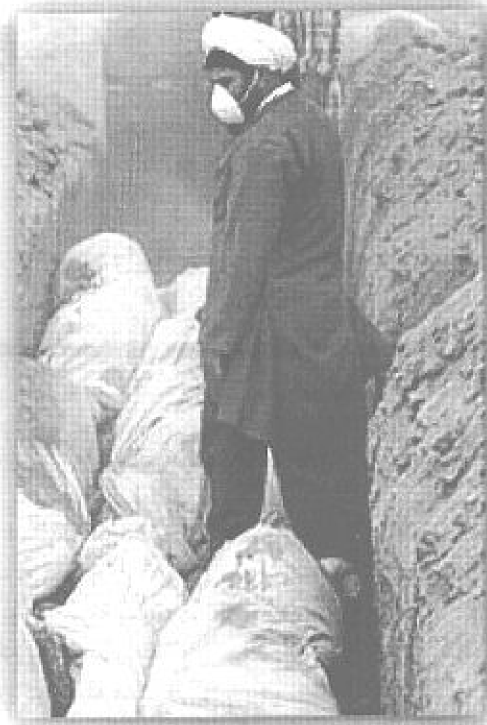
یکی از متخصصان گفت: "ما با نقشه هایی که هنوز در اسرائیل هستند وارد ایران شدیم. چندین سال پیش به دستور **اریل شارون** Ariel Sharon که در آن زمان وزیر بازسازی زیربنای کشور بود، پس از زلزله ای در ایران، قسمتی از نقشه های ساختمانهای اسرائیل را به دولت ایران دادیم".

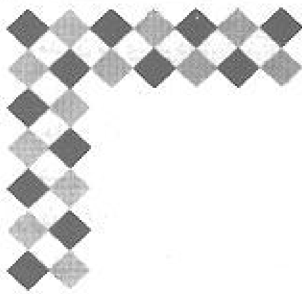
در این گزارش هم چنین نوشته شده است که از این سه متخصص اسرائیلی، که پاسپورت های خود را در هلند تحویل داده بودند و به آنها ویزایی داده شده بود که ملیتشان را مخفی نگاه دارند، از طرف مقامات دولتی ایران استقبال و پذیرایی شد.

طبق گفته‌این متخصصان، روابط تجاری غیر مستقیم بین این دو کشوری که دشمن هم هستند در طول سالهای اخیر شکوفا شده است و امروزه با خرید مواد و تکنیکهای کشاورزی ساخت اسرائیل از طرف ایران، این تجارت به دهها میلیون دلار رسیده است.

این متخصصان اسرائیلی در خلال بازدید خود از ایران، با جامعه کوچک یهودی تهران دیدار کرده و عید پسح را در کنار آنان جشن گرفتند.

رئیس جمهور ایران، محمود احمدی نژاد، اخیراً اسرائیل را یک **"غده"** خوانده است که **"از روی نقشه کره زمین باید محو شود"**.





جنگ هسته ای و نابودی دسته جمعی

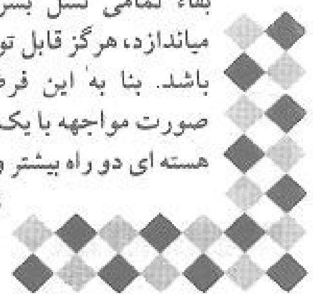
یهودیت اقدام نظامی را که منجر به تلفات بی شماری خواهد شد ممنوع میداند

نویسنده: Michael Broyde
برگردان: آلبرت دانش راد

استفاده از تسلیحات هسته ای به عنوان یک اسلحه برای نابودی دسته جمعی در قانون یهود مسئلهٔ بسیار بغرنجی است. در شرایطی که یک کشور مسلح به توانایی های هسته ای، یک حملهٔ هسته ای را با یک حملهٔ هسته ای خودش پاسخ خواهد داد. روشن است که سنت یهود، کاربرد چنین سلاحهایی که منجر به نابودی عظیم جان و زندگی انسانها روی زمین بشود را منع میکند.

تلمود (Shavuot 35 B) اقدام به جنگ در شرایطی که میزان تلفات بیش از یک ششم سکنه بشود را صراحتاً منع میکند. در این زمینه لرد امانوئل جاکوبوویتز (Lord Immanuel Jacobovitz)، ربای بزرگ سابق انگلستان، بیش از سی سال پیش، در مقاله ای قانون یهود را به صورت فصیح و بلیغی به شرح زیر خلاصه کرده:

"نظر به این محدودیت حیاتی قانون دفاع از خود، چنین نمایان میشود که یک جنگ دفاعی که احتمالاً بقاء ملتهای مهاجم و مدافع را یکسان به خطر میاندازد و شاید هم بقاء تمامی نسل بشر را به خطر میاندازد، هرگز قابل توجیه نمیتواند باشد. بنا به این فرض، پس در صورت مواجهه با یک تهدید حملهٔ هسته ای دو راه بیشتر وجود ندارد - نابودی کامل یا تسلیم



بلاشرط. در چنین صورتی راه دوم اخلاقاً میتواند بجا باشد."

بااین وجود، یک شرط قانونی لازم است - تهدید به اتخاذ یک استراتژی نظامی، که کار بردن آن در حقیقت منع گردیده، ولی برای جلوگیری از یک جنگ مجاز است. گاهی تهدید به یک عمل خلاف میتواند از روی دادن خلافکاری اولیه جلوگیری نماید.

> **دروغ گفتن برای نجات جان یک انسان بی گناه جایز میباشد.**

تنها به این دلیل که فردی نمیتواند ماشهٔ سلاح هسته ای را بکشد بدین معنا نیست که آن فرد نمیتواند دارای یک تفنگ هسته ای باشد. به دلیل ممنوعیت دروغگوئی، روش تهدید به کار بردن سلاحی که در عمل ممنوع گردیده، منع شده. ولی به روشنی میتوان نشان داد دروغ گفتن برای نجات جان یک انسان بی گناه جایز میباشد. بدین ترتیب، چنین دروغی برای نجات جان خود شخص از نظر قانون موجه میشود.

مثال زیر این نکته را ثابت مینماید. چنانچه فردی خواست یک فرد بی گناه را بکشد و کسی نتواند با کشتن قاتل بالقوه از انجام آن قتل جلوگیری نماید، آن کس میتواند قاتل بالقوه را تهدید کند و به او بگوید "اگر تو این شخص بی گناه را بکشی، من فرزندانت را میکشم".

البته، مسلماً آن کس نمیتوانسته تهدیدش را در مورد قاتل عملی کند، ولی خود تهدید، یک بازدارندهٔ مجاز است زیرا دروغ گفتن برای جلوگیری از یک قتل روا میباشد. بدین ترتیب، این مثال نشان میدهد که تهدید به انجام کاری که شخصی عملاً قادر به انجامش نباشد برای نجات یک حیات روا میباشد. در اختیار داشتن تسلیحات هسته ای به تنهایی یک بسط و تفصیل این مثال منطقی میباشد. به طور کلی، کم تأکید کردن به حکم اخلاقی تورات به این مضمون که **"در جایی که خون همسایه ات ریخته میشود بی تفاوت ننشین"** رنگ کسانی است که سیستم اخلاقیات صلح جویانه را انتخاب کرده اند و توضیح میدهند که چرا چنین روش اخلاقی مخالف قانون یهود است.

اگر کسی بتواند با گفتن یک دروغ جانی را نجات دهد، چنین دروغی در اخلاقیات یهود اجباری است. استفاده از سلاحهای هسته ای تاکتیکی که تنها برای کاربرد در میدانهای جنگی به کار گرفته شود، در مواردی که نابودی کامل متخاصمین (پس از اخطار و جستجوی صلح) را در بردارد، از نظر یهودیت، قابل قبول میباشد.

Coming Soon!!

to Eretz Alliance School

6170 Wilbur ave., Reseda, CA. 91335



Parent & Me Classes

(Mommy, Daddy, Grandparent, Nanny and Babysitters welcome)

Enjoy music, movement and art experiences with child, in a hands-on approach to learning. Lively parent discussion groups will provide laughter, support and education regarding the stages of early childhood development.

For information about Pre-school and the Parenting Center:

contact Cookie Spancer School Director and "Wise and Witty Parenting Skills Instructor"

(818) 344-3121



عید برداشت خرمن، عید دریافت کتاب قانون

اقتباس و برگردان: آلبرت دانش راد

شاووعوت یکی از سه اعیاد زیارت مذهبی یهودیان است که از روز ششم ماه سیوان آغاز میگردد. در این عید مذهبی ایسرائل ها فرمان داشتند بخشی از محصول کشاورزی خود را به عنوان "قربانی" تقدیم نمایند.

شاووعوت،که معنی لغوی آن در زبان فارسی "هفته ها" میباشد،از آن جهت به این نام خوانده شده که در پایان شمارش روزهای "عومر" که از پسح آغاز میگردد و به مدت هفت هفته ادامه میابد جشن گرفته میشود.

در سفر لاویان (۱۶-۲۳:۱۵) چنین آمده: **"و تو از روز بعد از شبات، روزهای پر هیجان قبل از آوردن قربانی عومر را برای خودت میشماری، که به طور کامل هفت شبات را در بر میگیرد و تا روز بعد از شبات هفتم جمعاً پنجاه روز میشود".**

در زبان انگلیسی به شاووعوتPentiecost گفته میشود که معنای آن پنجاهمین میباشد (که همان پنجاهمین روز بعد از پسح باشد). عبارت "روز بعد از شبات" در تاریخ یهود میان فرقه های فریسی و صدوقی دوران بیت همیقداش دوم مورد بحث و گفتگو و تعبیر و تفسیر قرار گرفت و بالاخره تعبیر فریسی ها مورد قبول واقع شد و بدین ترتیب در این عبارت منظور از "شبات" اولین روز پسح تعیین گردید.

در کتاب مقدس از این عید به نام Hag Ha-Kazir، یا فستیوال درو، یاد شده زیرا که این فستیوال مصادف میباشد با پایان برداشت خرمن جو و آغاز برداشت محصول گندم. نام دیگر این عید Hag Ha-Bikkurim، یا فستیوال میوه، میباشد. در چنین روزی اولین میوه های محصول گندم به معبد بیت همیقداش در اورشلیم آورده میشدند.

در **میشنا**، که در قرن دوم تألیف گردیده، شرح زنده ای از چگونگی آوردن اولین میوه های نوبرانه به معبد مقدس در این جشن ارائه شده که بر طبق Mishnah Bikkurim به همراهی رقص و پایکوبی و نواختن آلات موسیقی و صدای طبل و دهل اجرا میشده است.

افزون بر اهمیت آن از لحاظ کشاورزی، از نظر مذهبی نیز این عید از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا که در چنین روزی کتاب قانون در پای کوه سینا به اسرائیلی ها داده شد. بدین ترتیب این عید به منزلهٔ زمان تصدیق تقبل وظایف و فرایض مذهبی و تأیید دوبارهٔ عهد ما با پروردگار در می‌آید.

در حالی که در خارج از اسرائیل شاووعوت جشن دو روزه میباشد، این عید در میان یهودیان ریفورم و یهودیان ساکن کشور اسرائیل یک روزه هست. در این جشن سنت بر این است که خانه ها و کنیساها با گل و گلدانهای سرسبز و سبزه تزئین میشوند که نشانگر جنبهٔ کشاورزی فستیوال میباشد، در

مراسم مناجات صبحگاهی سرودهای ستایش (Hallel) سروده میشود و با قرائت بخش ویژه ای از تورات، تجربهٔ با شکوه آشکار شدن ذات الهی در کوه سینا دوباره زنده میگردد که در آن مراسم دریافت ده فرمان در پای کوه سینا به وسیلهٔ مردم تشریح میگردد (سفر خروج باب ۱۹ و ۲۰). در روز دوم فستیوال باب های ۱۵:۱۹ و ۱۶:۱۷ از سفر تثنیه تورات قرائت میگردد که در آن اعیاد سه گانه زیارتی **سوکوت، پسح و شاووعوت** تشریح گردیده اند.

سرودهٔ آئین نماز ویژهٔ روز اول فستیوال **شاووعوت** (Akdamut) که ستایش عظمت و جلال خداوند است قبل از قرائت تورات تلاوت میگردد و کتاب "**روت**" هم قرائت میشود. در کتاب روت نه تنها از برداشت محصول جو و گندم یاد شده بلکه این کتاب همچنین توضیح میدهد که چگونه آن شیر زن، یعنی روت موآبی، دین ایسرائل را با آغوش باز پذیرا میشود. از طرفی دیگر، عقیده بر این است که **داوید هملخ** در شاووعوت زاده شد و وفات او هم در شاووعوت اتفاق افتاد. چون داوید از نسل روت زاده شده بود،مناسب تشخیص داده شد که در این فستیوال کتاب روت قرائت گردد.

یکی دیگر از مراسم سنتی فستیوال شاووعوت مطالعهٔ مطالب نقلی تورات و حاخامی میاشد که در سراسر شب جشن ادامه دارد و به آن Tikkun Le Shavuot میگویند که آن را میتوان در محیط کنیسا یا در خلوت خانه اجرا نمود. گر چه منشاء آئین مطالعهٔ کتب دینی در سراسر شب قدیمی تر میاشد، ولی Tikkun ویژهٔ شب شاووعوت توسط Shelomo Alkabez ، شخصیت افسانه ای قرن شانزدهم و از هم مسلکان قبالیست ها در شهر سالونیک معرفی گردید.

رسم دیگر این فستیوال افروختن شمع یادبود برای نشامای عزیزانی که در طی یک سال قبل بدرود حیات گفته اند میباشد که در غروب شب دوم شاووعوت انجام میگیرد.

یکی دیگر از رسوم فستیوال شاووعوت استفاده از غذاهای لبنیاتی مانند کیک، پنیر و امثال آن میباشد. این رسم در عین حال که به جنبهٔ کشاورزی آن تأکید میورزد، ضمن تصریح دادن تورات،به طوری که در پاسوق ۴:۱۱ سرود سرودها (شیر هشیریم) میخوانیم "عسل و شیر زیر زبانت خواهد بود". کلمات تورات تعبیر شده به عسل که شیرین است و شیر که سرشار از مواد مغذی بدن است.

Eliezer Segal
■ برگردان: ایرج کاهن زاده



تمام گاوها به بهشت خواهند رفت

یهودیت و سنت آن درباره این مسئله خیلی روشن نیست. در چند نوشتار و کتب ربانیم آمده است که برای حیوانات انتظاری از زندگی ابدی و یا حیات پس از ممات وجود ندارد. این مطلب مورد بحث نیز در پایه و اساس میدراش و همینطور در کتاب **"قوهلت" (کتاب جامعه حضرت سلیمان)** ۱۹-۱۸:۳ آمده است که هر چه برای انسان اتفاق افتد برای حیوانات نیز اتفاق خواهد افتاد. اگر یکی بمیرد دیگری نیز خواهد مرد. میدراش در ادامه در توضیح خود در مقام مقایسه، حیوانات را به آن درجه ای نمیداند که شایستگی عالم جاودانی را داشته باشند. به همان اندازه که اشخاص شریر نیز سرنوشت شایستگی آن زندگی جاودانی را در دنیای آینده نخواهند داشت.

عدل و عدالت برای حیوانات:

سعدیا گائون Saadia Gaon

دانشمند یهودی قرن دهم، یکی از پیشینیان است که در کتاب خود به نام کتاب **"قوانین و عقاید"** در مورد یهودیت و مذهب و رابطه آن با یکدیگر تفکری متفاوت دارد.

سعدیا پایه سوآل خود را اینطور مطرح میسازد که از یک طرف توراه به ما دستور میدهد که ذبح حیوان بیگناه به منزله تفیلا محسوب میشود و از طرف دیگر خداوند حیوانات را طوری خلق نموده است که اگر ذبح و قربان حیوانات به وسیله کارد شوحط باعث زجر بیشتر حیوان خواهد شد تا

با مرگ طبیعی. پس بنابراین به خاطر زجری که حیوانات متحمل خواهند شد از خداوند پاداشی دریافت و منظور خواهند داشت. این مسئله نیز به وسیله **"رام بام"** در کتاب به نام **"راهنمایی مشکلات"** آمده است بدون اینکه اشاره ای مستقیم به گفتار سعدیا نموده باشد. چرا که سعدیا مثل اینکه به Mu'Tazila **(معتظله)** تحت تأثیر فلسفه اسلامی قرار گرفته باشد و این فلسفه در روحیه او تأثیر گذار بوده است.

"رام بام" این عقیده را رد مینماید.

قبل از هر چیز "رام بام" Mu'Tazila "معتظله" را "شرم‌آور" و عاری از احترام پنداشته و این موضوع را به مسخره گرفته است که آیا پشه مرده ای، شپش و یا موش از دنیای جاودانی بهره خواهند برد؟ به هر حال اظهار نظر مینماید که شاید موضوع Mu'Tazila از روی رحم و شفقت عنوان شده باشد و به طور کلی از نقطه نظر "رام بام" بهشت برای حیوانات قابل قبول نیست.

فرضیه زندگی جاودانه موضوعی است عقلانی. بدین معنی که زندگی جاودانه مخصوص اشخاصی است که حقیقتاً بتوانند آن را درک نمایند. و نیز این که او با عقیده ارسطو موافق است که اظهار داشت که بشر زندگی جاودانه را با تفکر عالی خود از خداوند دریافت خواهد نمود و حیوان بی شعور زندگی جاودانه نداشته و معذالک مورد توجه باری تعالی قرار گرفته و به ادامه نسل خود خواهند پرداخت.

روش های قبالا:

قبالا توضیح متفاوت دیگری ارائه میدهد. علی الخصوص با برپایی نهضت حسیدیم اروپای شرقی.

این یکی از موارد مورد بحث و اختلاف حسیدیم با جامعه یهود است.

حسیدیم خیلی دقت میکنند که حتماً شخیتا بایستی با طرز مخصوص و مطلوبی انجام پذیرد که مبادا حیوان مورد زجر قرار نگیرد. دیگر اینکه حسیدیم فقط و فقط شوخط خودشان را مورد قبول می پنداشتند. زیرا اظهار میداشتند که اشخاص شوخط های دیگر وظیفه خود را به نحو احسن انجام نمیدهند. چرا که مظنون بودند

آیا پشه مرده ای، شپش و یا موش از دنیای جاودانی بهره خواهند برد؟

شوخط هایی که تحت نظر اولیای امور که از راه دریافت مالیات که منبع درآمد شوخط ها بوده مطابق قوانین و هالاخا ذبح نمیکنند و آن را غیر کاشر تلقی مینمودند.

حسیدیم، عقیده دیگری نیز عنوان نمودند که در رابطه با سرنوشت و روح است.

وقتی که حیوانی را شخیتا مینمایند احتمال دارد که روح آن حیوان روح انسانی بوده که بعداً در روح حیوان حلول نموده باشد. مانند خیلی از اشخص پیرو قبالا - اشخاص حسیدیم نیز عقیده راسخی به "گیلگول" (حلول روح) دارند. (اشخاصی که آمادگی رفتن به بهشت را ندارند دو مرتبه به این دنیا بازگشت شده تا زمانی که روح آنها تزکیه و ترمیم گردد). روح اشخاص گناهکار باید بالا رفته و از داخل اجسام، نباتات و حیوانات حلول نموده تا اینکه بعداً به آنها اجازه داده شود که به درجه انسانی در آیند.

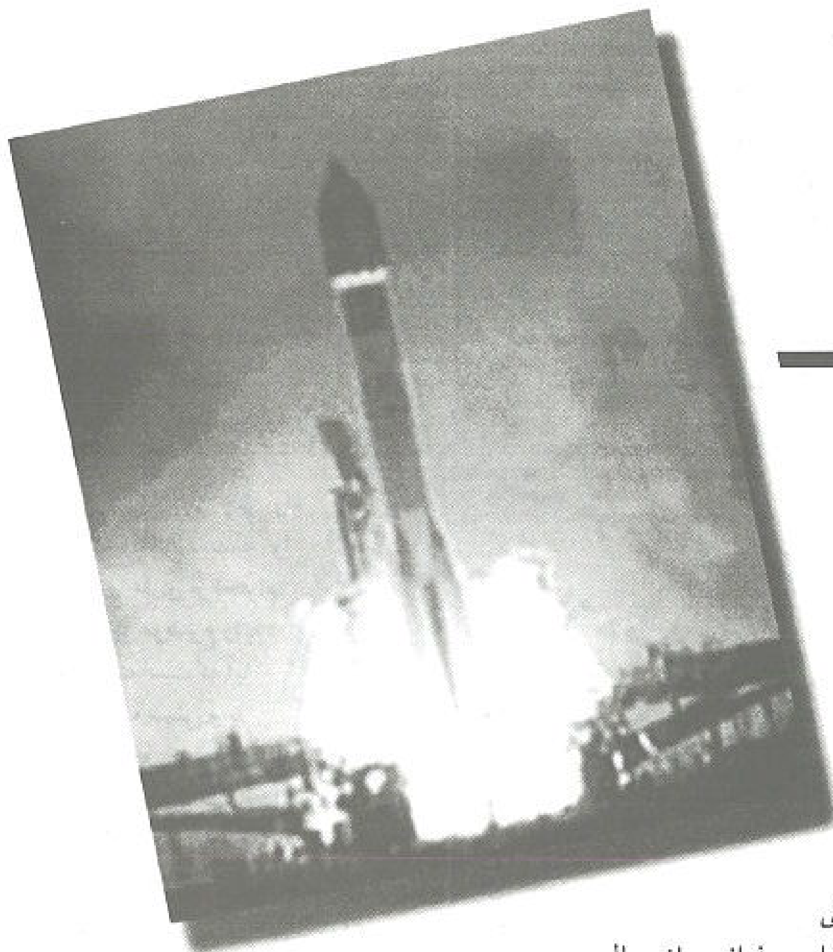
حیوانات کاشر مانند گاو و گوسفند به درجه ای از تعالی روح و روان خواهند رسید به طوری که کوچکترین غفلت و اشتباهی به هنگام اجرای شخیتا میتواند باعث جلوگیری روح از مقام اصلی آن شود. بحث و گفتگوی حسیدیم درباره شخیتا برای این است که بتوان و قادر بود که جواب قانع کننده ای به روش شخیتا ارائه نمود.

آن گاو بیچاره که گردنش را زیر کارد شوخط دراز مینمایند احتمال دارد که روح یک گناهکاری که از عمل خود متنبه شده باشد. و در آخرین لحظه بستگی به آن شوخط دارد که چگونه و چطور این عمل مطابق قانون شخیتا و یهودیت انجام داده باشد. این عقیده نیز به وسیله محصلین ربای ایسرائل **بعل شمطوب** و همینطور به وسیله Maggaid Rabbi Dov Mezritch به حد اعلای خود رسید. چرا که تدوین کتاب راهنمای شخیتا جهت اشخاص حرفه ای تدوین شد.

طبق این نوع درک از یهودیت قبل از انجام شخیتا، شخص شوخط بایستی تفیلای مخصوص را بخواند و امیدوار باشد که روحاً و جسماً به درجه ای رسیده باشد که وظیفه متافیزیکی خود را در نهایت دقت و لیاقت انجام دهند.

داستانهای فولکلوریک حسیدیک، محتوی داستانهایی از مجازات هایی در دنیای آینده میباشد که در انتظار سلاخهایی است که در کار خود اهمال کرده اند. مثل داستانی که در آن سلاخی تمامی دوران پس از زندگی در این جهان را بالای پشت بام ایستاده - گردن خود را میبرد تا قطرات خونش به زمین برسد و این کار او تا ابدیت ادامه خواهد داشت.

■ برگردان: ایرج فرنوش - Ira Farnoush



ونوس
چشم دیگری در آسمان

آژانس فضائی اسرائیل (ISA) با همکاری آژانس فضائی فرانسه (CNES) مشترکاً مشغول ساختن یک ماهواره میناتوری به نام "ونوس" "Venus" از نوع

Vegetation and Environment Monitoring New Micro Satellite)

میباشند. این ماهواره میناتوری قرار است تا پایان سال ۲۰۰۹ برای اجرای مأموریت های تحقیقاتی و علمی در مورد کره زمین و محیط زیست به فضا پرتاب گردد. این ماهواره میتواند با استفاده از تجهیزات فوق پیشرفته خود به مطالعه تغییرات ارضی و بحری و ترکیب ساختار و ترکیب شیمیائی سطح کره زمین و سطح دریاها و اقیانوسها بپردازد.

ریشه همکاری آژانس های فضائی اسرائیل و فرانسه از سال ۱۹۹۴ شروع شده. طرح پروژه ماهواره ونوس از سال ۱۹۹۷ آغاز گردیده و در آن زمان دو آژانس فضائی به توافق رسیدند که مشترکاً در طراحی و ساختن یک ماهواره میناتوری اقدام کنند. در دسامبر ۲۰۰۳ مشخصات تکنیکی و طرز بهره وری آن مورد تصویب قرار گرفت و به دنبال آن طراحی و ساختن آن آغاز گردیده.

تا قبل از دهه ۱۹۸۰، کلیه ماهواره ها که در مدار زمین قرار میگرفت انحصاراً توسط چند دولت معدود به فضا پرتاب میشد که بیشتر برای مصارف نظامی بودند. در سال ۱۹۶۶ سازمان فضائی آمریکا (ناسا) مأموریت یافته بود که ماهواره ای بسازد که هدف آن گردآوری و اطلاعات جوی و ارضی بوده تا به وسیله آن بتوان تغییرات جوی و ارضی کره زمین را بررسی و مطالعه کرد. هدف دیگر از این برنامه پیدا کردن چاره برای مدیریت بهتر منابع آبی، زمینهای کشاورزی، جنگلها در سطح جهانی بود. در این راستا در سال ۱۹۷۲ ناسا با پرتاب سفینهٔ "Land Sat" به فضا تحولی بزرگ در شناخت محیط زیست و اکوسیستم به وجود آورد. از آن زمان بشر قادر شده بود که از آسمان با نگاه دیگری به



کره زمین بنگرد.

پرواز ماهواره "Land Sat" بسیار پر هزینه بود و برای پرتاب آن به موشکهای بسیار قوی نیاز بود.

در اوایل دهه ۱۹۹۰ پروژه ماهواره ها از انحصار دولتها خارج و شرکتهای خصوصی شروع به ساختن و به فضا فرستادن ماهواره ها به مدار زمین کردند. ماهواره های جدید دیگر تنها مصارف نظامی ندارند بلکه از آنها در مخابرات، جهت یابی، تحقیقات علمی، هواشناسی، زمین شناسی، اقیانوس شناسی، مطالعات تغییرات ارضی و جوی، ردیابی طوفانهای دریایی و غیره استفاده میگردد.

این ماهواره ها اکثراً مجهز به دوربینهای عکاسی از نوع "پن کروماتیک" بوده که معمولاً دارای لنزهای یک طیفی بوده که قادر به گرفتن تصویرهای سیاه و سفید با وضوح بالا میباشند. ولی وضع تصویرهایی که توسط این دوربینها به زمین فرستاده میشوند، بعضی وقتها تحت تأثیر پرتوهای کیهانی که در پی انفجارات خورشیدی ایجاد میشوند قرار گرفته و از کیفیت آنان کاسته و باعث خاکستری شدن صفحه تصویرها میگردد. در نتیجه وضوح و روشنائی آنان به حد زیادی کاهش می یابد. با وجود این هزینه این نوع ماهواره ها بسیار بالا بوده و پرتاب آنها به فضا مشکل میباشد.

لازم به یادآوری است که برای سالیان متمادی به اسرائیل اجازه عضویت به کلاب کشورهای دارای تکنولوژی ماهواره ای داده نمیشد. در صورتی که چند کمپانی اسرائیلی در ساختن قطعاتی از ماهواره های کشورهای دیگر شرکت داشتند. در نتیجه اسرائیلیان به طور مستقل شروع به تحقیق و مطالعه در مورد فناوری ماهواره ای پرداخته و پس از سالها نتیجه تحقیق و پژوهش آنان منجر به طرح و توسعه ماهواره های میناتوری شد. امروزه فناوری ماهواره های میناتوری اسرائیل یکی از پیشرفته ترین ها میباشد و در واقع این کشور جزء معدود کشورهایی است که از این فناوری برخوردار است.

ماهواره میناتوری ونوس که به وسیله آژانس فضائی اسرائیل با همکاری آژانس فضائی فرانسه طراحی شده جزء ماهواره های نظارتی چند طیفی طبقه بندی شده که طبق پروتکل های اتحادیه اروپا مأموریت آن مطالعه و تحقیق درباره امنیت و کنترل محیط زیست در سطح زمین میباشد. هدف اصلی ماهواره ونوس مطالعات علمی و درک بهتر تغییرات ارضی و بحری در کره زمین میباشد. مأموریت های ونوس شامل:

* مطالعه و تحقیق در مورد نقش ترکیبات شیمیائی خاک و نقش امکانات آن برای استفاده امور کشاورزی و بهره وری بیشتر از منابع طبیعی.

* مطالعه و تحقیق و نظارت در مورد کیفیت آبهای ساحلی و دریاچه ها.

* مطالعه و تحقیق در مورد تغییراتی که در اثر سوانح طبیعی از قبیل زلزله یا طوفان در سطح زمین به وجود می‌آید.

* مطالعه و تحقیق و نظارت در امور بهره برداری از منابع طبیعی، حفظ بهتر محیط زیست وترسیم نقشه کشاورزی قاره ها.

ماهواره ونوس که اولین محصول همکاری مشترک آژانسهای فضائی اسرائیل و فرانسه میباشد، مجهز به مدرن ترین دوربین عکاسی از نوع "سوپر اسپکترا" میباشد. این دوربین بسیار مدرن، مجهز به لنزهای چند طیفی بوده و تا کنون مشابه آن به فضا ارسال نشده است. این دوربین توسط کمپانی اسرائیل "EL-OP" ساخته و به علت استفاده از فناوریهای متنوع و بی نظیر بودن به آن معجزه تکنولوژی لقب داده اند. فناوری بالا که در دوربینهای کمپانی EL-OP به کار گرفته شده نحوه گرفتن و دیدن تصویر را تغییر داده. قابلیت های گسترده این دوربین ها

برای ضبط تصاویر غیر قابل تصور میباشد حساسیت این دوربینها به حدی است که میتواند تشعشع پرتوهای موج بسیار کوتاه رنگهای سبز و قرمز و همچنین ماورای بنفش را به دقت اندازه گیری کند.

به گفته دکتر "Zvi Kaplan" سرپرست آژانس فضائی اسرائیل دوربینهای ماهواره ای که در ونوس به کار برده میشوند با استفاده از فناوری نانو ساخته میشود که میتواند تصویرهائی با دقت ۱۴۴ پیکسل تولید کند که با مقایسه با دوربینهای مشابه ۱۰۰ برابر قوی تر و از وضوح بالا تری برخوردارند.

لنز این دوربینها همانطور که قبلاً ذکر شد چند طیفی بوده (۱۲ طیف) که میتوانند رنگهای مختلف را به صورت جداگانه و لایه لایه ضبط کنند. دقت این دوربینها به حدی است که میتوانند در یک ناحیه جنگلی یک درخت خشک شده را شناسایی کند و یا مقدار کلروفیل موجود در آب دریا را اندازه گیری کند.

دوربینهای ماهواره ونوس طوری تنظیم خواهند شد که مأموریت آنها بیشتر در تجزیه و تحلیل مسائل کشاورزی و مطالعه کیفیت منابع آبی باشد. برای مثال قادر خواهند بود که ترکیب شیمیائی خاک مناطق کشاورزی را بررسی تا به کشاورز امکان بدهد که نوع محصول، میزان کود و طریقه آبیاری را به طور علمی انتخاب کند تا از این راه با حداقل هزینه حداکثر محصول را به دست آورد. مأموریت این ماهواره راه را برای "کشاورزی دقیق" خواهد گشود. در مورد دیگر این ماهواره قادر خواهد بود که مثلاً مرکز تجمع حیوانات آبزی را در میان دریاها و اقیانوسها شناسائی و ناوهای ماهیگیری را به این نقاط هدایت کند.

ماهواره ونوس در ارتفاع ۵۰۰ تا ۷۰۰ کیلومتری مدار زمین قرار میگیرد و قادر خواهد بود که هر ۴۸ ساعت از یک نقطه بخصوص عکسبرداری کرده و تغییرات حاصله در عرض این مدت را مطالعه و شناسائی کند.

ماهواره میناتوری ونوس که به وسیله آژانس فضائی اسرائیل با همکاری آژانس فضائی فرانسه طراحی شده جزء ماهواره های نظارتی چند طیفی طبقه بندی شده که طبق پروتکل های اتحادیه اروپا مأموریت آن مطالعه و تحقیق درباره امنیت و کنترل محیط زیست در سطح زمین میباشد.

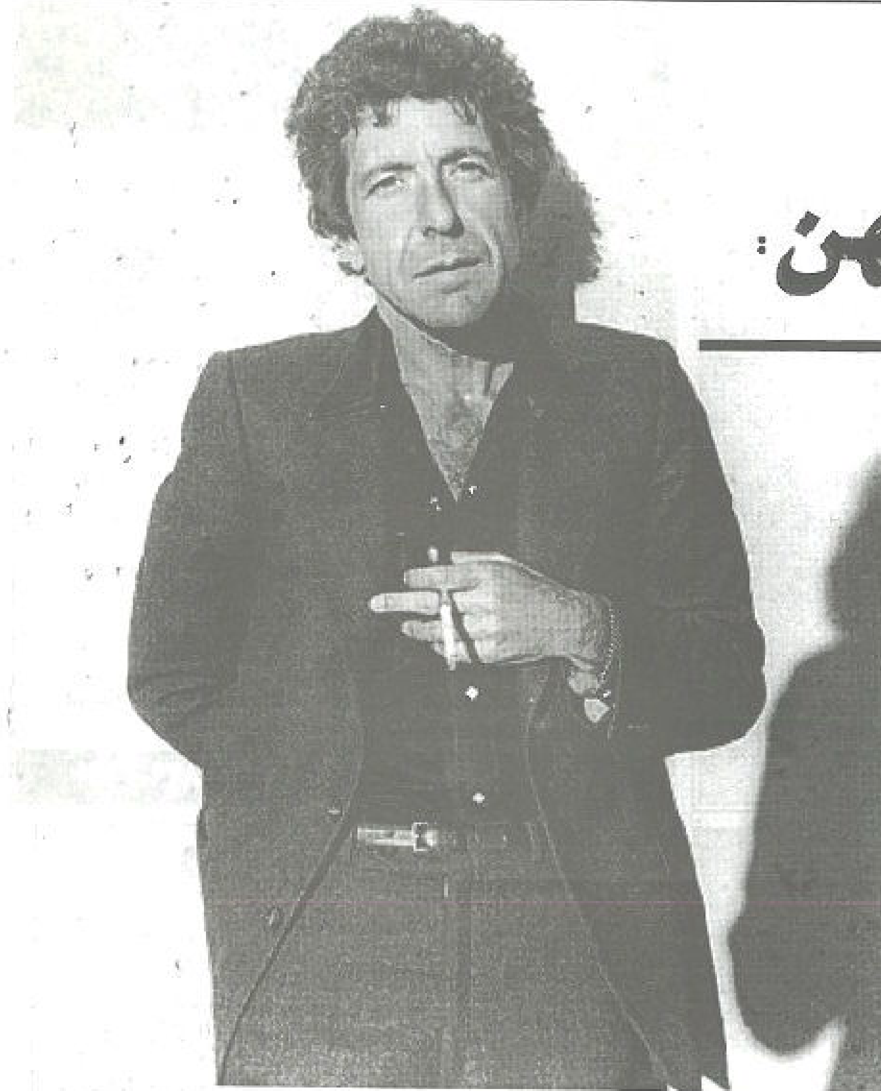
یکی از ویژگیهای ماهواره ونوس سیستم هدایت کننده آن میباشد که بسیار پیشرفته و منحصر بفرد میباشد. سیستم هدایت کننده ونوس توسط کمپانی اسرائیلی "Rafael" طرح و ساخته شده. مکانیزم سیستم هدایت کننده طوری ساخته شده که میتواند در مقابل پرتوهای کیهانی مقاومت کرده و نگذارد خللی در مسیر و ارتفاع پرواز به وجود آید. از این گذشته بتوان مدار و ارتفاع سفینه را به طور دلخواه تغییر داد. کمپانی "Rafael" یک کمپانی پیشرو است که وسائل تکنولوژی بالای آن در صنایع هوائی و فضائی به طور گسترده ای استفاده میشوند.

یکی دیگر از ویژگیهای ماهواره ونوس موتور ملخ دار آن است که به جای سوخت شیمیائی (هیدرازین) از نوعی وسائل الکتریکی و الکترونیکی برای کار انداختن موتور استفاده میگردد. این سیستم به خودی خود باعث کم کردن وزن موتور و حذف سوخت شیمیائی میگردد.

ماهواره های میناتوری که تا چند سال پیش تنها یک فرضیه بود که امروز به یک واقعیت تبدیل شده. ماهواره ونوس با وجود وزن کم قادر به اجرای کلیه مأموریت های تحقیقاتی و علمی که توسط ماهواره های معمولی صورت میگیرد خواهد بود. این ماهواره در حدود ۲۵ کیلوگرم وزن داشته و وزن کم آن این امکان را به وجود آورده تا به جای موشکهای پر هزینه از موشکهای کوچک کم خرج تر برای پرتاب آن استفاده شود. موشک کوچک که برای پرتاب ماهواره ونوس مورد استفاده قرار میگیرد بر روی هواپیمای مخصوصی نصب میگردد و آن را از ارتفاع ۱۲۰۰۰ متری به فضا پرتاب میگردد.

وقتی که ماهواره ونوس به فضا پرتاب شود انتظار میرود که مدت چهار تا پنج سال در مدار زمین گردش کرده و طی آن مأموریت خود را انجام دهد.

توضیح: متن انگلیسی این نوشتار در تاریخ ۱۰ مارچ ۲۰۰۶ در نشریه اینترنتی "isracast.com" تحت عنوان: "Venus - The next eye in the sky" ظاهر شد. توضیحات تکنیکی در مورد نحوه کار موتور ملخ دار و دستگاه هدایت کننده ماهواره و مشخصات و اطلاعات فنی درباره آنان به طور خلاصه به فارسی برگردان شده است. □



لئونارد کهن:

شاعر، نبی و خوش بین جاودانی

نویسنده، شاعر و آهنگ ساز معروف که رمانها و اشعارش در ژرفنای روح یهودی رخنه میکند.

نوشته: شارون کهن - نویسنده اسرائیلی - کاناداتی مقیم مونترال
برگردان: شهره حکمتی نوفر

اینطور به نظر میرسد که ناگهان تعداد نویسندگان شهروند مونترال که خون یهودی در رگهایشان جاری است و منشاء داستانهایشان اعتقادات و ادبیات یهودی است به طور غیر مترقبه ای افزایش یافته. از آن جمله میتوان از:
A.M. Klein - Irving Layton - Mordechai Richier & Leonard Cohen
نام برد. کهن شاعر و نویسنده ای است که بیشتر به خاطر سروده ها و آهنگهایش همچون "Suzanne" and "Hallelujah" در میان مردم محبوبیت یافته. کهن در خانواده ای با ریشه های پایدار یهودی و در جامعه معتقد به یهودیت رشد کرده و از کودکی احساس میکرده که نام خانوادگی "کهن" همچون کوله باری پر از قرنها بر پشتش سنگینی میکند.

همچون پرنده ای بروی بند
همچون می خورده ای در میان خوانندگان نیمه شب
سعی کردم به خیال خودم به آزادی برسم
(آهنگ پرنده به روی بند" Bird on a wire" از اشعار یک اتاق)

بنیاد یهودی

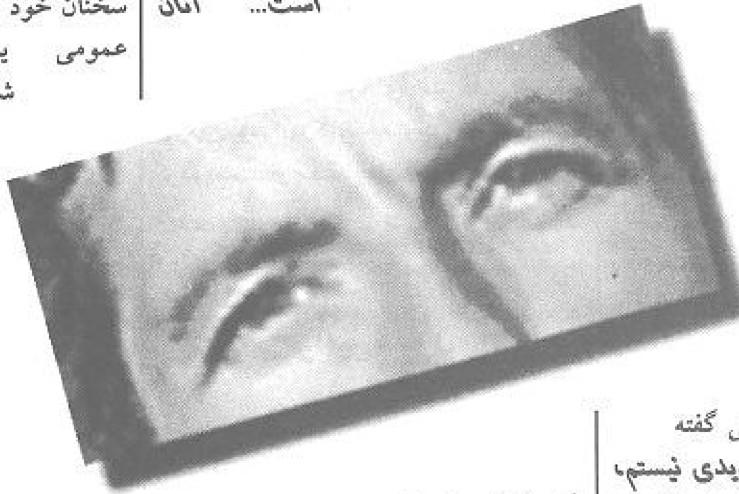
لئونارد کهن از سوی منتقدانش به نامهای مختلفی نامیده شده: "شاعر تاجدار بدبینی، بقال ناامیدی و پدر بزرگ ماتم". او در سال ۱۹۳۴ در شهر مونترال از کشور کانادا به دنیا آمد. پدر بزرگ مادریش سلیمان کلاین ربای و دانش پژوهشی فرهیخته بود. پدر بزرگ پدریش لئون کهن یکی از فعالان جامعه یهودی مونترال بوده و عقیده راسخی داشت که جامعه یهودی تنها وقتی میتواند باقی بماند که تاریخ و ادبیات یهودی را به خاطر داشته باشد و به نسل دیگر منتقل کند.

او نمایش نامه ها و بازیگران یهودی را میتصواهای یهودی ماندن بشمار می‌آورد. خانه کودکی کهن، خانه ای پر از اعتقادات یهودی همراه با مناجاتهای شبات و حضور همیشگی در کنیسای "شار-ها-شومشائیم" به رهبری پدر بزرگش که ربای کنیسا بود و تمام اعیاد و جشن ها.

بازیهای مورد علاقه

با توجه به بیوگرافی کهن، علاقه و اقتباسات او از موضوعات یهودی نمیتواند غیر منتظره باشد. در اشعار و آهنگهای کهن به کرات میتوان پرده ای از یهودیت را حس کرد. کهن همیشه خود را یهودی معرفی میکند حتی زمانی که به فرقه بودائی پیوست و یکی از کاهنان بودائی شد. او در جایی گفته بود: **"من به دنبال مذهب جدیدی نیستم، من از مذهب قدیمیم بسیار خوشحال و به یهودی بودنم افتخار میکنم."** او نگرانی خود را در مورد جامعه یهودی امروز در کتاب خود The Favorite Game که در سال ۱۹۶۳ به چاپ رسیده و اولین کتاب داستانی نیمه بیوگرافی شخصی او است به خوبی نشان میدهد. او در این کتاب از زبان قهرمان داستان "Lawrence Breavman" سرخوردگی از ظاهر بینی مذهب را به خوبی به نمایش گذاشته است.

در این کتاب از زبان قهرمان داستان میخوانیم: **"او می پنداشت که عموهایش در رداهای بلند و تیره شان شاهزاده هایی از خاندان برادران برجسته هستند. او می پنداشت که کنیسا، خانه طهارتشان است...و هنگامی که بزرگ شد دریافت که آنها همه خیالاتی بیش در ذهن او نبوده و هیچ کدام از عموهایش چنین پندارهایی را هم نداشتند. آنها به دارائی ها و موقعیت اجتماعیشان افتخار میکردند. آنها میخواستند که با برتری از دیگران مورد احترام جامعه باشند و در جایگاهی نزدیک به "هخال" بنشینند تا از آنان بخواهند که توراه ها را بلند کنند و بگردانند. آنها به هیچ چیز دیگری اعتقاد نداشتند. آنها فکر نمیکردند که خون بهتری در رگهای آنان در جریان است... آنان**



آنچنان کورکورانه در این مراسم شرکت میکردند که می انگاشتند این مراسم تا ابدیت ادامه خواهد داشت. به نظر میرسید که آنها به هیچ وجه از این واقعیت که این مراسم چقدر ظریف و بی ثبات است واقف نبودند." (صفحه ۱۲۳)

در این کتاب کهن، جهالت معاصر در مورد **"سرسپردگی مطلق"** را نیز زیر سوآل میگیرد و به خوبی نشان میدهد که تنها وقتی یهودیت میتواند پایدار بماند که جامعه خواهان یهودیتی مدرن و پیشرفته با قرن باشند. او در جای دیگر این کتاب مینویسد: **"اشرافیت آنان به دلیل موروثی و نه به خاطر لحظه به لحظه بودن خلقت در پیشانی نابودی، بی ثبات بود...سرود زیبا به عرض رسید که میخواند که قانون همچون درخت زندگانیست و راهی به آرامش دارد. آنان چطور نمیدیدند که این درخت نیاز به غذا دارد؟"**

صدای پیامبری

کهن بار دیگر در کتاب بعدی که یک سال بعد از کتاب "Favorite Game" به چاپ رسید در مورد یهودیت دسته بندی شده، احساسات خود را بیان میکند. او در سخنان خود در یک سمینار که در کتابخانه عمومی یهودیان مونترال برگزار شد،احساسات خود را درباره دگرگون شدن یهودیت از یک مذهب حقیقی روحانی و عرفانی به مذهبی مادی و پوچ بیان کرد. او در اثبات ادعای خود گفت که رهبران مذهبی بیشتر در فکر سود و زیان کنیساهایشان هستند و چگونه شرکت کنندگان در مراسم کنیسای خود را، راضی نگه دارند تا به عنوان رهبران مذهبی شاهد بارور شدن یهودیت و یکتاپرستی باشند. او از اینکه دیگر در یهودیت نبوت نیست و فقط ربایان رهبری جامعه را در دست دارند اظهار تأسف کرد.

او اشاره ای به آخرین شاعر بزرگ یهودی کانادائی A. M. Klein کرد که سعی داشت هم نبی و هم ربای باشد. او اظهار تأسف کرد که "کلاین" به دره خاموشی افتاده. کهن گفت که این خاموشی نقطه خطری است که به جای ربای و نبی "ربای و بازرگان" نشسته اند، به جای ساختمانهای فروتن یهودی شهر که جایگاه مردان عاشق کتاب و دانستن بودند، ساختمانهای عظیم نشسته اند

که به جای نامهای فرهیختگان و دانش پژوهان و صدیقین نامهای افراد پولدار جامعه بر پلاکهای برنزی آن خودنمائی میکنند. در شعری که او آنروز خواند، کهن گفت که جامعه اعیان و مادی یهودی شهر همچون میدانهای کشور انگلیس است که در داخل میدانها هیچ چیزی به جز تهی بودن وجود ندارد. او آنان را "خودشان، کنیساهایشان، سازمان خیریه شان، کشوری در میان کشورشان" خطاب میکند و صریحاً معتقد است که یهودیت راستین و یهودیت جاودانه اجتماع یهودیتی است همچون جوامع پر بار گذشته، مراوده ای بین پیامبر و کاهن وجود داشته باشد.

سرخورده از جامعه ای که گوشی برای شنیدن حرفهای او ندارد، کهن در ابتدا به شعر نهایتا به ترانه سرائی روی آورده که او آن را نوعی نیایش میداند و مناجاتی که به رسم روزگار به کاهن به ارث رسیده و اینک شعر گونه خوانده میشود.

اثرات کتاب مقدس

کهن بارها گفته که توراه مهمترین کتاب زندگی اوست و دانستن قوانین عهد عتیق را یکی از خوشبختیهای خود میداند.

کتاب دوم اشعار او "**ادویه دان خاک**" "The Spice Box of Earth" در سال ۱۹۶۱ انتشار یافت، این کتاب سرشار از الهامات از کتاب مقدس، مذهب یهود و برگرفته از مراسم شبات است که آن را در شعر (مناجات شبات) و هفدالا و مزامیر داود و معشوقه اش "بتشباه" در شعر (قبل از داستان) را میتوان به خوبی دید. شعر (به آموزگارم) نامه ای است به ماشیا و در شعر دیگری رهائی یهودیان از مصر را او، دوباره با فن ماهرانه ای و سرشار از خیال ترسیم میکند. کوشش کهن در این راستا است که با الهامات از کتاب مقدس و عرفان یهودی و با توجه از الهامات مذهب (هلنیسم) و تخیلات کودکانه و داستانهای اسطوره ای یونانی، اشعارش آنچنان به هم بیامیزند تا انسان را غرق در خود کنند.

در یکی از مصاحبه هایش به خاطر انتخاب نام کتاب "ادویه دان خاک" او گفت: "**من هرگز کوشش نکرده ام که عرفان را از حقیقت جدا کنم.**" در مراسم پایان شبات (هفدالا) و اعیاد از ادویه دان به خاطر فرق گزاری بین آن روزهای مقدس و روزهای معمولی استفاده میشود. برای کهن شعر نوعی مناجات است که حصارهای بین روحانیت و واقعیت را، بین مذهب و بی مذهبی را، بین تقدس و مادیات را از میان بر میدارد. به نظر میرسد به خاطر کارهای غیر قابل جامعه یهودی مونترال، کهن خداوند را از آنان جدا کرده است. او معتقد است که یهودیت یعنی دنیائی بهتر را ساختن و خداوند جایی در میان اهریمن صفتان ندارد.

مزامیر مدرن

در سال ۱۹۸۴ در میانه حرفه موفق خوانندگی، کهن کتاب "**کتاب ترحم**" "Book of Mercy" را منتشر کرد. در این کتاب کهن به طریقه مدرن به راز و نیاز میپردازد و با خدا از تردید و اطمینان، خشم و اطاعت خود از خداوند سخن میگوید. برای کهن خداوند با وجود حضورش، خلسه ای بی صداست. کهن در جواب سوآلی که آیا توراه او را در گزینش کلمات برای این اشعار یاری داده؟ گفت: "**زبان توراه، زبان عامیانه و معمولی من برای مناجات با خداست.**"

اولین مزمور این کتاب سفر روحانی کهن و رابطه او با خداست. در شعر **(من ایستادم و گوش فرا دادم ولی نیامدم)** او از خلاء، نیافتن و از دست دادن سخن میگوید. و در شعر **(من دوباره صدای او را شنیدم، او آرام به من ندا داد، و محتاطانه به سوی تاج و تختش به راه افتاد)** از بازگشت دوباره خداوند به زندگیش صحبت میکند و اثبات دوباره یهودی بودن و شاعر بودنش. او مینویسد: "**در عبور شکننده پنهانی، دادگاه فرجام داد که اشعه های طلائی دوباره بر من بتابند و من یک بار دیگر با صدای ظریفی دوباره بخوانم. پنجاه سال قبل متولد شدم تا با صدائی اینگونه رسا بخوانم و رسالتر از این دیگر نخوانم**" (صفحه ۱)

خروج کهن از جامعه مذهبی به دلیل تأسف او از جامعه یهودیان شهر مونترال است و دلیل بر رد اعتقادات مذهب از سوی او نیست. برعکس هنگامی که او از جامعه مذهبی مونترال خود را جدا ساخت و در یکی از جزایر کشور یونان مسکن گزید، توانست آزادانه به یهودیت خود پی ببرد، او بدون هیچ فشاری تصمیم گرفت که قوانین شبات را رعایت کند، و با روشن کردن شمع و خواندن براخای شبات، این روز را فقط به مناجات بگذراند. با اعتقاد به اینکه مراسم اعیاد در زندگی روزمره جای بخصوصی را دارند، کهن روی به یاد آموزیهای گذشته خود که باعث پرورش روحانی او بود کرد.

در شعری تقدیم به دوست و مرشد خود Irving Layton ، کهن تمام احساسات یهودی خود را به قلم میکشد:

لیتون، من و تو در زیر دستمالهای ارواح وار، به رقص در می‌آئیم
ربانوت معجزه ساز پراگ و ویلنا
به روی تختهای پر از خاک اره دوباره نشسته اند
و مردان وفرشتگان در مکانهای بی باور سرد
به خواب سنگین رفته اند
به هم بپیوندیم تا دوباره با هم به بحث و گفتگو شیرین بنشینیم
در میان صدای نامهای ناگفتنی

در میان دهکده های سرد فرانسوی
اقیانوسها دور در غرب معبد مقدس
هنگامی که من و تو این چنان با شور میرقصیم
دوست من لیتون،
هیچ یهودی هیچ گاه گم نخواهد شد

***

من باز میگویم، هیچ یهودی هیچ گاه گم نخواهد شد
زمانی که ما دستمالهایم را در باد و به روی ابر آتشین میچرخانیم
و تمام بهشت را با انگشت شصت دستمان اندازه میگیریم

از شعر (آخرین رقص و
از کتاب ادویه دان خاک)

حفاظت کننده اعتقادات

در فیلم مستند "خانمها و آقایان، این لئونارد کهن است" شاعر، از پدر بزرگ مادریش، ربای سلیمان کلاین سخن میگوید و از او به عنوان نویسنده و همکار یاد میکند. کهن از پدر بزرگش به عنوان روحانی مهربانی که اعتقاداتش را همه جا با خود میبرد یاد میکند، شاید نه به عنوان اعتقادات مذهبی بلکه بیشتر به عنوان روحانیت خالص که از قلب بر میخیزد. حتی در دهکده های دور افتاده کانادا، جدا مانده از پروشلایم با اقیانوسها در میان، کهن رابطه خود را با یهودیت دوباره از سر میگیرد و به یهودی بودنش افتخار میکند.

مذهب تازه یافته کهن، مذهبی است بی قید و شرط که خواهان شفای دنیای امروز است. او خود را پیامبر شفای اجتماع و سیاست از هم پاشیده میداند. همانطوری که در آهنگ "آینده - The Future" میسراید: "برادر، من آینده را دیده ام و هیچ چیز جز مرگ در آن نیست" با این وجود کهن هنوز هم در نهایت سیاهی نوری را می بیند و میخواهد که انسانها روحانیت و اعتقاد به خدا را حتی در تاریکترین لحظات از یاد نبرند.

او میسراید:

زنگهایی را که هنوز به صدا در می‌آیند، به صدا در آور
هدیه بدون ایرادت را از یاد ببر
در میان همه چیز شکافی وجود دارد
و به خاطر این شکاف است که نور بدرون میتابد

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله نود و هشتم

۱۳۴ - سیستم انتخابات پارلمانی در اسرائیل (۲)

آنانی که سالهای متمادی در به سازی رژیم حکومتی (یا نوع حاکمیت) و سیستم های دموکراتیکِ مناسبِ حالِ کشورِ اسرائیل مطالعه میکنند، با داشتن آرا و عقاید متفاوت، سیستم انتخابات پیشنهادی، یعنی سیستم غیر از آنچه امروز در اسرائیل متداول است، را جایز و لازم نمی دانند. اغلبِ این پیشنهادات تازه دور و بر انتخابات منطقه ای دور میزند. توجه کنید و باز تکرار میکنیم: سیستم پیشنهادی «مرکز توانگرایی» تماس مستقیم بین رأی دهنده و نماینده منتخب را ارجح دانسته پیشنهاد میکند.

انتخابات منطقه ای یعنی تقسیم کشور به حوزه های انتخاباتی جغرافیایی که آن نیز لااقل دو نوع است: ۱) تقسیم کشور به ۱۲۰ منطقه انتخاباتی که در آن رأی دهندگان برای هر حوزه انتخاباتی فقط یک نماینده را انتخاب کرده به پارلمان میفرستند؛ ۲) تقسیم کشور به ده یا بیست (کمتر یا بیشتر) حوزه انتخاباتی که از هر حوزه، نسبت به جمعیت آن، نماینده به پارلمان میفرستند. در هر دو مورد، رأی دهنده نماینده یا نمایندگان خود را میشناسد و لاجرم نوعی رابطه میان رأی دهنده و رأی گیرنده ایجاد میگردد.

اما در ارتباط با نوع دوم، به علت کثرت جمع کل نمایندگان از حوزه های بزرگ، تماس مستقیم میان رأی دهنده و نماینده دلخواه او چندان آسان نمی نماید. اشکال دیگر نوع دوم اینست که توازن حقوقی یک منطقه نسبت به منطقهٔ دیگر، که باید از تساوی شمار نمایندگان منتج گردد، بهم میخورد. برای مثال، ناحیه تل آویو - یافو ممکن است بخاطر کثرت جمعیت ده نماینده به کنست بفرستد، و در مقابل ناحیه بئر شبع نتواند بیش از سه نماینده به کنست گسیل دارد. به همین علت، در ایران در توسعه و به سازی شهرهای بزرگ مانند تهران بیشتر توجه شده است تا مثلاً نهاوند و ملایر.

ارائه دهندگان وابسته به «مرکز توانگرایی» مشکلات و کاستی های سیستم پیشنهادی انتخابات این مرکز را جهت روشن شدن اذهان مردم، در نوشتارهای خود مطرح نکردند (رک به مقالهٔ پیشین). ما میکوشیم در ادامهٔ این مقالهٔ مختصر، شماری از این کاستی ها را، صرفاً برای یک گفت و شنود آزاد، ارائه بدهیم:

۱) در سیستم فعلی، یک کارگر روشنفکر با ایدآلهای انسانی، بدون اینکه پول و سرمایه ای داشته باشد، صرفاً بخاطر به انجام رسانیدن آرمانهای خود، وارد حزب شده، بدون اینکه این فرد حتی یکشاهی از جیب خود خرج کند، میتواند با پشتیبانی حزب خود به نمایندگی پارلمان برسد. آرمانهای این فرد مشخص است، و مردم میدانند که او و حزبش از چه نوع آرمانی پیروی میکنند، لذا لااقل از این جهت یک رأی دهنده مشکلی در برابر خود نمی بیند، جز اینکه نمی داند نمایندهٔ شخص خودش در پارلمان کیست. اما هیچگونه مانع و رادعی در پیش ندارد اگر بخواهد مشکلات خودش را با یکی از نمایندگان حزبی، که نسبت به آن تمایلات آرمانی دارد، مطرح سازد. حزب، نه تنها نمایندگان خود را تحت کنترل آرمانی قرار میدهد، بلکه برای جلوگیری از رخنه یابی فساد از درون و از بیرون، بر اعضای خود در پارلمان نظارت دارد.

در سیستم پیشنهادی که میخواهد جای سیستم فعلی را بگیرد، فرد باید تدارکات لازم را برای انتخاب شدن خود اتخاذ نماید. چنین شخصی باید برای اجاره کردن سالنهای مجلل، دادن شام و نهار، فراهم سازی ایاب و ذهاب مردم، پخش آگهی های گران قیمت در جراید، رادیو و تلویزیون، طی نمودن طول و عرض کشور، احتمالاً بیکار شدن در دورهٔ مبارزه انتخاباتی، و استخدام ده ها کارمند و منشی و غیره پول هنگفتی خرج کند. از دو حال خارج نیست: یا خود توانگر است، یا ناچار، در راه توانگرایی، باید دست به دامان توانگری از داخل یا خارج از کشور بشود که هزینهٔ سرسام آور انتخاب او را به نمایندگی پارلمان بپردازد. بدیهی است هیچ توانگری بیهوده و بدون چشمداشت حاضر نیست هزینه انتخاباتی فردی را قبول کند. چنین وضعی راه را برای فساد باز میکند.

افرادی این چنین، چون مسئولیت حزبی و سازمانی ندارند و نباید به مرکز حزب حساب پس بدهند، خود را در برابر توانگر یا توانگرانی که از او حمایت کرده اند «اخلاقاً» مسئول میداند. بدیهی است، شماری از توانگران اصولاً یک هدف مشخص دارند و آن پیشبرد برنامه های تجارتی و سرمایه گذاری و منافع دور و نزدیک خودشان است. بهترین نمونه، سیستم انتخاباتی ایران و آمریکا است، که هم معروف همکیشان فارسی زبان است و هم، بر حسب اتفاق، همان سیستم پیشنهادی «مرکز

توانگرایی» را تداعی میکند.

دانسته است که فساد در ایران غوغا میکرد و هنوز هم میکند. در آنجا هر توانگری نماینده یا نمایندگان مورد حمایت خودش را در مجلس دارد. توانگران، یا نیمچه توانگران در راه بیشتر توانگر شدن، در آزاد سازی کالاها از بندر و گریز از پرداخت گمرکات، خانه سازی در بیابانهای دور و بر شهر، جاده سازی در جایی که احتمالاً باید کارخانه ای از سوی توانگری احداث شود، جلوگیری از رقابت های تجارتی حریف، کسب نمایندگی کالاهای خارجی، کافیست که با نماینده یا نمایندگان خودشان در مجلس تماس حاصل کنند. بدیهی است، در چنین وضع و حالی یک نفر نمایندهٔ انتخابی ظاهراً خود را نماینده مردمی معرفی میکند که او را به مجلس فرستاده اند، ولی در باطن چشم طمع به سفره رنگین و کیسهٔ زر سنگین میدوزد و نمی آید توانگران را کنار بگذارد و وقت گرانبهای خود را صرف تهی دستان کند ـــ برای آنها کار میکند و برای اینها شعارهای فریبنده میدهد تا دو باره او را انتخاب کنند. خلاصه، در چنین سیستمی نان توانگران در روغن است، و بازار نمایندگان در رونق. نمونه ها فراوانند.

امروز در آمریکا به سختی کسی میتواند دست خالی وارد میدان مبارزات انتخاباتی بشود. نفوذ مجتمع های کلان اقتصادی بر سیاست و اقتصاد آمریکا، مانند نفوذ شرکت های نفت، کارخانه های ماشین سازی، صاحبان سهام بزرگ و ده ها شرکت های بزرگ دیگر، آنقدر آشکار است که نیازی به بازگویی ندارد. توانمندی و توانگرایی بیشتر سناتور ها و نمایندگان کنگره بر کسی پوشیده نیست. بیلان ثروت اغلب آنها سر به میلیونها دلار میزند. در کشور اسرائیل در حال حاضر و تحت سیستم فعلی چنین وضعی محال بنظر میرسد و تار و پود قوای قانونگذاری و قضایی خوشبختانه هنوز آلوده نگردیده است.

دانشگاه ها و رسانه های نوشتاری (مطبوعات)، شنیداری (رادیو) و دیداری (تلویزیون) از ارکان بازدارندهٔ فساد و نیز از ارکان نگاه دارندهٔ دمکراسی بشمار میروند. در کشورهایی که سیستم انتخابات پیشنهادی (توانگرایی) اجرا میگردد، اغلب این نهادها از سوی صاحبان سرمایه خریداری شده یا تحت نفوذ آنها قرار گرفته اند. این رسانه ها و نهاد ها با گرفتن پول و رشوه خود را در اختیار سرمایه داران قرار داده و به نفع آنان تبلیغ میکنند ـــ بقیهٔ افراد در چنین سیستمی جرأت نمی کنند چیزی علیه آنها بگویند یا بنویسند.

با اجرای سیستم پیشنهادی، حریم بسیار مقدس دانشگاه ها، که صرفاً **عبادتگاه حق و حقیقت** است شکاف برداشته، پاره ای از اساتید، با دریافت آنچه «کمک» نامیده میشود، نوکرمآبانه مجری فرمایشات اربابان مال و منال میگردند. اگر احیاناً در موردی از موارد، حتی به صورت معتدل، اعتراضی به رفتار این نورچشمی های توانگر ذینفع جامعه بشود، معترض را با هزار و یک اهانت و خفت دم فرو می بندند و در محیطی که پول و سرمایه حکومت میکنند، هیچ فردی از افراد جامعه جرأت نمی کند اعتراض کند. در حالیکه، یک استادِ معتقد به اصول مقدس دانشگاهی، حتی اگر برای پیشرفت امور دانشگاهی از منبعی یاری دریافت میکند، بخود اجازه نمیدهد استقلال فکری و نزاکت معنوی خود را به معرض فروش قرار بدهد و وجدان حقیقت جویی اش را به حراج بگذارد.

در اینجا من دو تبصره برای ایراد بگیرانِ بهانه جو دارم، یک اینکه من نمی گویم سرمایه دار و یا پولدار بودن چیز بدیست، بلکه خیلی هم خوب است. جامعه برای پیشرفت خود در زمینه های مختلف علمی، اجتماعی، دفاعی، بهداشتی و غیره نیاز به پول و سرمایه دارد. **من میگویم کاربرد نادرست نفوذ مالی است که بد است و مورد انتقاد ماست.**

دوم اینکه من نمی گویم که جامعهٔ اسرائیل یک جامعهٔ بی عیب است. اما این جامعه نسبت به قیاسی که با دو جامعهٔ آشنای مذکور در بالا کرده ام، هنوز سالم مانده و باید آن را سالم تر نگهداشت، و سیستم پیشنهادی در فروپاشی سلامت نظام این کشور نقش منفی در بر دارد، و جا دارد در این مورد نیز هشدار داده شود.

دو جامعهٔ نامبرده میتوانند بخود اجازه فساد بدهند، چون مشکلات امنیتی اسرائیل را ندارند و موجودیت و استقلال آنها مورد تهدید کسی نیست. ولی برای کشور اسرائیل، که مادران و پدران عزیزان خود را به جبهه میفرستند، فساد عامل ویران کننده ای خواهد بود. کدام پدر و مادر حاضر خواهند شد فرزند خود را برای دفاع کشوری به جبهه اعزام کنند که رهبران آن در فکر جاه و مقام و ترقی مالی خودشانند و نه دفاع از کشوری که با خون جوانان جامعه نگاهداری میشود؟ فراموش نباید کرد که تنها سرمایه ما همین ملت و همین مردمند. کمر این مردم و ملت را هفت کشور دشمن نمی توانند خم کنند، ولی فساد که در بطن سیستم پیشنهادی انتخابات قرار گرفته، میتواند، با فاسد شدن دستگاه رهبری، کشور را به نابودی بکشاند.

(ادامه دارد)

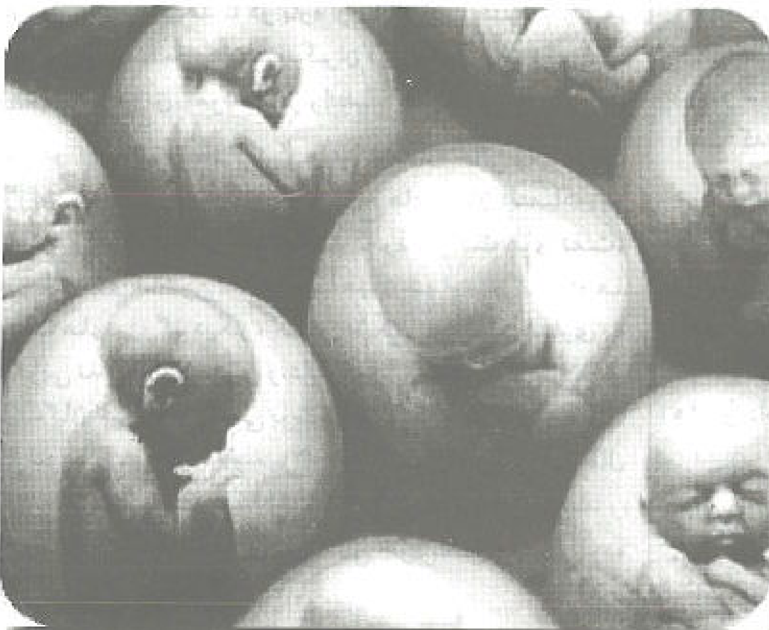
■ ترجمه و نگارش: دکتر ابراهیم میکائیل (دندانپزشک)

"لقاح در لوله های آزمایشگاهی"

با یک بررسی جامع از نظر اخلاقی، قانونی و شرعی

مقدمه:

"در مقاله ای که در ذیل مطالعه میفرمائید سعی فراوان بعمل آورده ایم که یک بررسی جامعی از نظر اخلاقی و قانونی و نوعی درباره انجام عمل نقاح در لوله های آزمایشگاهی در زمینه باردار نمودن بانوان به کمک تکنولوژی علمی و طبی که امروز در دسترس میباشد بعمل بیاوریم. حال هر کس بر طبق نظرات و عقاید شخصی، اجتماعی، مذهبی و علمی میتواند با سوآلا تی که از نظر طرز فکرهای مختلف ارائه داده میشود اظهار نظر بنماید - که در رد و یا قبول آن آزاد میباشد. (مترجم)."

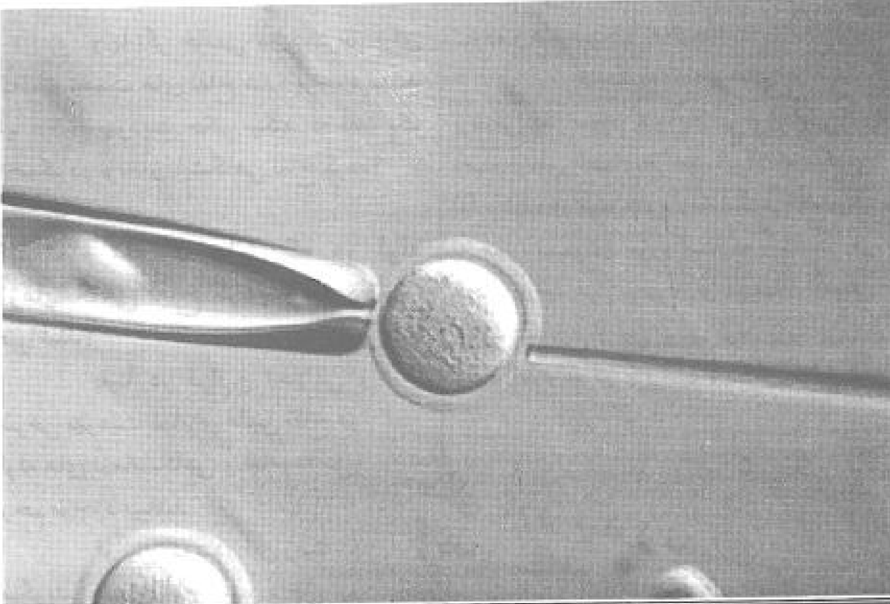


در مواقعی که شوهری در هنگام انزال با کمبود اسپرم در منی خود مواجه است و یا خانمش به عللی مثل عدم عبور تخمک از تخمدان به وسیله تنگی یا گرفتگی مجرای عبور تخمک از لوله تخمدان (Fallopian Tube) به رحم، قادر نیست تخمک را به رحم برساند تا لقاح صورت گیرد، این سوآل قانونی و شرعی اخلاقی پیش می‌آید که آیا لقاح در لوله های آزمایشگاهی با گرفتن اسپرم از شوهر و به

دست آوردن تخمک به وسیله یک عمل جراحی کوچک که به لاپراسکوپی Laparoscopy موسوم است و لقاح را در لوله آزمایشگاهی به انجام میرسد و بعداً در موقعی مناسب این دو سلول لقاح شده (جنین ابتدائی ZYGOTE) را در مخاط رحم میکارند و بدینوسیله بانو از شوهرش حامله میگردد و این زوج دارای فرزندی خواهند شد، شرعی است یا نه؟

ربای عوودیا یوسف Yosef Ovadia ریاست سابق ربانوت ایسرائل از نظر شرعی این نوع لقاح را مورد تصدیق قرار داده است. از طرف دیگر ربای شلومو گورن Sholomo Goren که او هم زمانی ریاست سابق ربانوت را به عهده داشته است این نوع لقاح را منافی اخلاق و قوانین شرعی یهود نمیداند.

در اینجا باید موکداً ذکر نمایيم که این عمل لقاح نوعی خیانت اخلاقی به حساب نمی‌آید زیرا که اسپرم و تخمک متعلق به زن و شوهری بوده که عهد و میثاق ازدواج را با هم بسته اند و مطابق قوانین کتاب مقدس این عملی است از برای ازدیاد و تولید نسل. بنابراین زن و شوهر وظیفه اخلاقی و اجتماعی خود را به نحو احسن انجام داده اند و از نعمت داشتن فرزند محروم نشده اند.



عمل لقاح نوعی خیانت اخلاقی به حساب نمی آید زیرا که اسپرم و تخمک متعلق به زن و شوهری بوده که عهد و میثاق ازدواج را با هم بسته اند و مطابق قوانین کتاب مقدس این عملی است از برای ازدیاد و تولید نسل.

بررسی اخلاقی:

حال ببینیم در به انجام رساندن عمل لقاح در لوله های آزمایشگاهی در طی چه مواردی سوآلاتی از نظر اخلاقی و قانونی را به پیش می‌آورد؟

من باب مثال اگر بانویی اسپرمی را که متعلق به شوهر او نمیباشد و از اسپرم بانک گرفته شده باشد و بدینوسیله باردار گردد میتواند سبب اعتراضات و ایراداتی قرار بگیرد؟ که ممکن است سوآلات متعددی را در بر داشته باشد. یا اینکه در مثالی دیگر شخصی در طی یک عمل جراحی چندین تخمک از تخمدان زنی را بگیرد و با تمام آنان به وسیله اسپرم ها عمل لقاح را در لوله آزمایشگاهی به انجام برساند تا یک جنین ابتدایی سالم را از بین آنان انتخاب و برای جایگزینی در مخاط رحم انتخاب بنماید، آیا او اجازه دارد که بقیه تخمک های لقاح شده را از بین ببرد؟

۱ - آیا از نظر اخلاقی و شرعی این جنین های اولیه که بوجود آمده است را باید به دور انداخت؟

۲ - آیا پژوهشگران اجازه دارند این جنین های اولیه را گرفته و تجسسات علمی پزشکی را روی آن انجام دهند؟

۳ - تخمک لقاح شده در لوله آزمایشگاهی دارای چه موقعیت حیاتی میباشد؟

۴ - آیا از بین بردن این جنین های ابتدایی معادل با سقط جنین میباشد؟

۵ - آیا این جنین ابتدایی اولیه در طی ۴۰ روز اولیه خود موجودی است با حیات و یا فقط به عنوان "آب" تلقی میگردد.

در قوانین شرعی یهود هیچ گاه صحبت از بین رفتن میلیونها اسپرم که پس از هم خوابی انزال گردیده و فقط یکی از آنها با تخمک لقاح مینماید را به میان نیاورده است.

حال باز سوآلات دیگر پیش می‌آید که یک به یک آنها را بررسی می نماییم:

آیا صلاح میباشد که جنین ابتدایی اولیه لقاح شده را که زیادی است در رحم بانویی که قادر به ساختن و تولید تخمک به طور طبیعی نمیباشد بکارند؟

و یا اگر خانمی در دسترس برای کاشت تخمک های لقاح شده موجود نباشد آیا قوانین یهودیت حکم میکند که فقط یک تخمک در لوله آزمایشگاهی لقاح گردد؟

آیا تمام تخمک هایی که در لوله آزمایشگاهی لقاح گردیده اند یکسان میباشند؟

یقیناً در قوانین اخلاقی و شرعی یهودیت تمایزی مابین لقاح در لوله های آزمایشگاهی و لقاح داخل رَحم موجود میباشد.

قوانین یهود در این زمینه میگوید تخمک لقاح شده داخل رَحم را حتی قبل از ۴۰ روز اولیه نباید بی حرمت ساخت و آن را از بین برد. اما اگر زندگی جنینی بشری در لوله آزمایشگاهی وجود نداشته باشد باید آنها را از بین برد. حال باید دید که چگونه باید این سلولهای جنینی را از میان برداشت؟ یکی از متدهایی که میتوان از رأی از بین بردن تخمک لقاح شده بکار برد محروم نمودن آن به وسیله قطع نمودن مواد تغذیه ای به او میباشد.

حال باز این سوآل پیش می‌آید که آیا تخمک و یا اسپرم لقاح نشده از آنجایی که میتواند منشاء یک حیات باشد از لحاظ اخلاقی مفهومی پیدا میکند یا خیر؟ در جواب باید گفت از آنجایی که تعداد بسیار بسیار زیادی از اسپرم ها و تخمک های لقاح شده هستند که منشاء حیات میباشند لذا مطابق قوانین شرعی یهود باید سعی و کوشش فراوانی بعمل آورده شود که این جنین ابتدائی اولیه از بین نرود و حتی اگر امکان دارد که با مخارج فراوانی به نقطه ای دیگر حمل گردد تا یک بانویی که قادر به ساختن تخمک به طور طبیعی نیست از آن استفاده نموده و صاحب فرزند گردد.

- کمیته مرکزی علم الاخلاق پزشکی فدراسیون یهودیان نیویورک در این زمینه اینطور اظهارنظر مینماید: "تخمکهای لقاح شده در لوله های آزمایشگاهی که هرگز به عللی نمیتوانند مورد استفاده و کاشتن در مخاط رحم قرار بگیرند و سرمنشاء حیاتی ندارند یا باید از بین برده شوند و یا این که مورد استفاده در پژوهشهای علمی پزشکی قرار بگیرند".

- گروهی دیگر از مردم را عقیده بر آنست که با وجود موجود نبودن قوانین شرعی، اخلاقی، و قانونی در اجتماع مربوط به لقاح در لوله های آزمایشگاهی به توسط اسپرم شوهر، هیچ خانمی مستلزم و مکلف نیست که از این راه و روش بخواهد یا بتواند باردار شود. وظیفه اصلی و طبیعی بانوان در این است که برای ازدیاد نسل و تنازع بقاء فقط از راه هم خوابگی با شوهر خود به این کار دست بزنند و باردار بشوند و عمل لقاح در لوله های آزمایشگاهی مورد قبول آنان نیست.

نظری به‌آیندهٔ تکنولوژی در این زمینه:

اگر روزی برسد که علم پزشکی بتواند انسانی را در لوله آزمایشگاهی لقاح نماید و به جای آن که جنین ابتدایی را در مخاط رحم جایگزین نمایند، در آزمایشگاه در محیطی شبیه رحم مادر پرورش دهند و انسانی بدین نحو بوجود آید، بشر لازم است قوانین شرعی، عرفی و اخلاقی این مسئله را مورد مداقه شدیدتری قرار بدهد. در آن زمان پیشوایان مذهبی یهودی ممکن است سوآل نمایند که این طفلی که در رحم مصنوعی (Incubator) آزمایشگاهی رشد و نمو نموده است میتوانیم نام یک انسان واقعی را بر او بنهیم؟

حال سوآل دیگری پیش می‌آید اگر چه این طفل از لحاظ ژنتیکی تمام خواص والدینی که (Biological Parent) اسپرم و تخمک از آنان گرفته شده است را دارا میباشد ولی از آنجایی که طبیعتاً لقاح داخل رَحم انجام نگرفته و جنین در محیط داخل رحمی رشد و نمو ننموده و یا به عبارت دیگر به طور طبیعی زاییده نشده است آیا میتوان این نوزاد را گولم Golem (در زبان عبری به معنای منسوب و یا هم ردیف آدم مصنوعی) نامید و یا او را ملائکه Angel خطاب نمود؟

در هر صورت آیا از بین بردن این جنین ابتدایی که به طور طبیعی در رحم مادر تولید نشده است قتل محسوب خواهد شد یا خیر؟ ولی طفلی که در لوله آزمایشگاهی لقاحش انجام گرفته است (In Vitro Fertilization) و بعداً در رحم مادر کاشته شده است و پس از سیر تکاملی در رحم مادر پا به عرصه وجود گذارده است صد در صد از لحاظ اخلاقی، قانونی و شرعی برابر با طفلی است که به طور طبیعی در رحم مادر به وجود آمده است و جزئی از اجزاء بشریت به حساب می‌آید.

طفلی که در لوله آزمایشگاهی لقاحش انجام گرفته است (In Vitro Fertilization) و بعداً در رحم مادر کاشته شده است و پس از سیر تکاملی در رحم مادر پا به عرصه وجود گذارده است صد در صد از لحاظ اخلاقی، قانونی و شرعی برابر با طفلی است که به طور طبیعی در رحم مادر به وجود آمده است و جزئی از اجزاء بشریت به حساب می آید.



رشد اجتماعی و عاطفی در کودکان

■ برگردان: رزا کیانی

رشد اجتماعی و عاطفی چیست؟

وقتی دو کودک چهار ساله با یکدیگر بازی میکنند و اسباب بازیهای شنی را با یکدیگر تقسیم میکنند، این رشد اجتماعی است - توانایی کنار آمدن با دیگران در یک گروه.

وقتی یکی از این دو کودک چهار ساله از دوست خود یک اسباب بازی گرفته و در عوض یک اسباب بازی دیگر به او میدهد، این رشد عاطفی است - روند فراگیری کنترل احساسات و همدلی و احترام برای دیگران.

چرا تغذیه مهم است؟

شما به کودک خود فقط غذا نمیدهید، بلکه در عین حال به او محبت کرده و او را پرورش میدهید. محبت کردن و تغذیه کودک پیوندی به وجود می‌آورد که زمینه را برای رشد آینده کودک فراهم می سازد. ایجاد ایـن پیوند والا - کودک روند رشد احترام به نفس را در کودک شما آغاز میکند که برای تمام رشد آتی کودک بسیار مهم است.

کودک خود را دوست بدارید و محبت خود را به او نشان دهید

کودک شما برای رفع نیازهایش به شما وابسته است. با برآورده ساختن نیازهای اساسی او از قبیل غذا، تمیز کردن او، و پرورش به بزرگ شدن و ایجاد احساس اطمینان نسبت

به خودتان کمک میکنید.

همچنان که نوزاد شما تبدیل به کودکی نوپا میشود، تغذیه خوب به او کمک میکند که به درستی رشد کند. فرزند شما در سالهای اولیه عمرش میتواند همانند بسیاری از کودکان نوپای دیگر در غذا خوردن بسیار وسواسی باشد. او ممکن است کیک هویج را به خود هویج ترجیح بدهد. برای والدین پیدا کردن غذاهای مورد پسند کودک نوپای خود که در عین حال حاوی ویتامینها، پروتئین و مواد مغذی لازم برای رشد سریع او باشد، یک چالش است.

چگونه میتوانید در رشد عاطفی و اجتماعی کودک خود نقش مثبت داشته باشید؟

به خاطر داشته باشید که شما اولین و محبوب ترین الگوی کودک خود هستید. شما میتواند به کودک خود این پیام مثبت را بدهید - که او قادر به انجام خیلی کارها میباشد. این کار را با حمایت از او شروع کنید. از موفقیتهای او لذت ببرید و بگذارید که او نیز این را بداند.

کودک خود را دوست بدارید و محبت خود را به او نشان دهید. در طول روز او را در آغوش بگیرید، نوازش کنید، برایش کتاب بخوانید، و با او حرف بزنید.

فرزندتان را تشویق کنید که چیزهای نو را تجربه کند و به توانائی های خود باور داشته باشد. وقتی فرزندتان به راه میافتد، این امکان را برایش فراهم کنید که با کودکان همسن خود بازی کند. او با مشاهده و تقلید از این دوستان تازه، مهارتهای تازه ای را می‌آموزد.

برنامه های روزانه ای ترتیب دهید بطوریکه کودکتان در محدوده آن احساس امنیت داشته باشد. از اینکه گاهی برنامه او را برای فعالیتهای خاصی تغییر دهید، نترسید.

کودک شما از لحظهٔ تولد، احساس "نفس خود" را پرورش میدهد. او در جهت وابستگی به شما و در عین حال جدایی از شما تلاش میکند. اولین قدم در این راه یادگیری اعتماد کردن است. وقتی شما نیازهای عاطفی و جسمی او را برآورده میسازید، به او کمک میکنید که به خودش اعتماد داشته باشد و در این دنیا احساس امنیت کند.

کودکان مراحل مختلفی از رشد عاطفی و اجتماعی را پشت سر میگذارند. بعضی از این مراحل به طبیعت (وراثت) بستگی دارند و برخی دیگر وابسته به پرورش میباشند

نیازهای جسمانی

۱ - به کودک خود وقتی که گرسنه است غذا بدهید و وقتی خیس یا کثیف است او را تمیز کنید. موقع غذا دادن به کودکتان او را در آغوش گرفته و با او حرف بزنید. ارتباط چشمی برقرار کنید، مرتباً لبخند بزنید، و با صدای آرام بخش با او حرف بزنید.

وقتی لباسش را عوض میکنید، با او درباره کاری که میکنید حرف بزنید. ترانه های کوتاه یا اشعار کودکانه بخوانید. به این ترتیب ضمن ایجاد پیوند به او کمک میکنید که آهنگ زبان را بشنود.

۲ - وقتی کودکتان خسته است، بگذارید که بخوابد.

همچنانکه او را روی تختش میگذارید، با صدای نوازشگر حرف بزنید. موزیک آرامی برایش بگذارید یا برایش لالایی بخوانید تا به خواب رود.

۳ - سعی کنید روزهایش پر از تنوع باشد.

در اوقات هشیاری، وضعیت کودکتان را مرتباً تغییر دهید تا دیدگاه تازه ای از محیط اطرافش داشته باشد.

متناوباً فعالیتهای آرام و فعالیتهای شدیدتری داشته باشید. مثلاً کودک خود را به پیاده روی ببرید.

نیازهای عاطفی

۱ - وقتی کودکان ناراحت هستند، نیاز دارندکه آرامشان کنند. کودک خود را در آغوش بگیرید، به آرامی با او حرف بزنید. وقتی کودک دوباره آرام شد خودش این را به شما میفهماند.

۲ - با کودک خود وقت بگذرانید و کمکش کنید دنیای پیرامون خود را کشف کرده و با مردم آن آشنا شود.

۳ - کودکان نیاز به برنامه منظمی دارند. چند برنامه داشته باشید و به آن عمل کنید. این به کودک شما کمک میکند که دنیا برایش مفهوم داشته باشد و اطمینان حاصل کند که اوضاع بر طبق روال منطقی به پیش میروند.

۴ - با فرزندتان هماهنگ باشید. بگذارید همانگونه که او خوشحال یا

غمگین است، شما را نیز همانگونه ببیند. او یاد میگیرد که شما میتوانید احساساتی مانند خود او داشته باشید. این به او کمک میکند که با دیگران همدلی داشته باشد.

۵ - کودکان مراحل مختلفی از رشد عاطفی و احتماعی را پشت سر میگذارند. بعضی از این مراحل به طبیعت (وراثت) بستگی دارند و برخی دیگر وابسته به پرورش میباشند (بسیاری از کارهای محبت آمیز و حمایت گرانه ای که برای کمک به رشد کودکان انجام میدهیم). گاهی اوقات، طفلی موقتاً به یک مرحله قبل باز میگردد. این یک امر موقت است و شما احتمالاً متوجه رویداد ناراحت کننده تازه ای که باعث این عقب گرد باشد، خواهید شد. مثلاً، فرزند دو ساله تان مجدداً درخواست شیشه اش را میکند. او ممکن است شاهد توجهی بوده باشد؟ یک نوزاد تازه وارد در خانواده بطری دریافت میکند. با بردباری و محبت، کودک شما خیلی سریع به مسیر عادی باز خواهد گشت.

کودکان در موارد زیر به رشد عاطفی و اجتماعی میرسند. آنان:

۱ - به محیط اطراف خود علاقمند میشوند.
۲ - احساس "نفس خود" و تعلق به خانواده را گسترش میدهند.
۳ - اعتماد کردن را می‌آموزند.
۴ - یک روش برقراری ارتباط با والدین خود را به وجود می‌آورند.
۵ - یاد میگیرند که از والدین خود جدا باشند.
۶ - راههای نشان دادن احساسات و عواطف خود را فرا میگیرند.
۷ - با دقت بازی کودکان دیگر را از دور تعقیب میکنند.
۸ - نزدیک بچه های دیگر بازی میکنند ولی با آنها بازی نمیکنند - غالباً اعمال دیگران را تقلید میکنند.
۹ - با کودکان دیگر بازی میکنند.
۱۰ - خواسته ها و نیازهای خود را ابراز میکنند.
۱۱ - شریک شدن و نوبت گرفتن را یاد میگیرند.
۱۲ - از کلمات برای حل مشکلات خود استفاده میکنند و یاد میگیرند احساسات خود را کنترل کنند.
۱۳ - می‌آموزند که اشتباه کردن ایرادی ندارد.
۱۴ - اعتماد به نفس و حرمت به نفس را گسترش میدهند.
۱۵ - احترام به دیگران و همدلی با دیگران را می‌آموزند.

اطلاعیه مجتمع فرهنگی ارتص سیامک

כִּי עָפָר אַתָּה וְאֶל-עָפָר תָּשׁוּב (בְּרֵאשִׁית)

از خاک هستی و به خاک برمیگردی (برشیت)

مجتمع فرهنگی ارتص سیامک جزو یکی دیگر از سرویسهای مذهبی و ملی خود و میتصوای بزرگ برای رفاه حال خانواده هائی که یکی از عزیزان خود را از دست میدهند و برای انجام مراسم فرصتی ندارند که در روز مصیبت به چند تشکیلات مختلف مراجعه نمایند، بدین وسیله به اطلاع عموم همکیشان میرساند که اکنون در نقاط مختلف: Eden Memorial دارای قطعات زمین میباشد و علاوه بر آن در شمالی ترین محل، قطعه زمین مخصوصی را آماده نموده که متقاضیان میتوانند تمام مراحل را فقط با یک تلفن تحصیل نمایند.

چنانچه عایدی حاصل شود برای توسعه مدرسه منظور خواهد گردید.

و ضمناً برای هر قطعه پیش خرید مبلغ ۵۰۰ دلار کسر میگردد.

لطفاً برای اطلاعات بیشتر با تلفن:

(۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۰۳

دفتر مجتمع فرهنگی ارتص سیامک تماس حاصل فرمائید.

هم قبیله عزیز:

این تازه ترین شماره چشم انداز را به عنوان هدیه ما پذیرفته اید و دارید میخوانید. چشم انداز، پر تیراژترین و معتبرترین نشریه ای که یهودیان ایرانی تبار آن را در سراسر دنیا میخوانند، سند پیایی هویت امروز ما در جهان است.

این نشریه را نه تنها ما یهودیان، بلکه دیگران نیز، نشانه ای قابل اعتبار از نحوه زندگی و تفکر جامعه امروز ما میدانند.

دست اندر کاران چشم انداز، این وظیفه انسانی و قومی خود را به رایگان انجام میدهند و با صرف وقت و انرژی که میتوانست باعث درآمد بیشتر در تجارب شخصی و یا گذراندن با خانواده بگذرد، این نشریه را در دسترس عموم میگذارند تا جامعه بی نام و بی هدف نمیرد.

با پرداخت مبلغ اندکی، مشترکین این نشریه، چشم انداز را به طور مرتب و دائمی در محل کار و یا خانه خود، دریافت میکنند.

شما هم میتوانید علاوه برای دریافت چشم انداز، آن را برای عزیزان خود در سراسر دنیا آبونه شوید.

6170 Wilbur Avenue
Tarzana, CA. 91335

تلفن :
(۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۰۳ (۳۱۰) ۸۴۳-۹۸۴۶ (۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۶۰



چشم انداز "صدای یهودیان ایرانی در جهان"

تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

میکوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم.

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.

چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۱۸ دلار آبونمان دو ساله ۲۴ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کپی کارت تحصیلی) یک ساله ۱۰ دلار دو ساله ۲۰ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ______ آدرس: ______

Tel., Home: ( ) ______ Bus: ( ) ______

☐ cash ☐ Check No. ______

☐ Credit Card Type ______ No. ______

Expiration Date ______ Signature ______

بار آوردن فرزندان توسط والدین

نویسنده: Emuna Braverman
برگردان: آلبرت دانش راد

دو قاعده اساسی برای خوب بار آوردن فرزندان

کتابهای مربوط به راه و روش بار آوردن فرزندان، امروزه از نظر تعداد با کتابهای راهنمایی کاستن وزن بدن در رقابت نزدیک میباشند. و همینطور نظریات مغایر با هم نیز با یکدیگر به رقابت برخاسته اند. مثلاً:

اجازه دهنده باشید، سختگیر باشید، صدایتان را بلند نکنید، به آنها نشان دهید دستور دهنده کیست، آماده باشید روحیهٔ آنان را بشناسید، احساسات آنان را آئینه وار ببینید،واقع بین باشید و اهل عمل باشید. و هر کدام از اینها به نحوی وعده های غیر واقعی یک راه حلّ سریع و یک پاسخ جادویی میدهند.

همانطور که ما هنوز در جستجوی قرص مخصوصی هستیم که استفاده از آن به ما اجازه دهد کالری بی حد و حسابی را در بدنمان بسوزانیم و در اندازه وزن بدنی شماره ۲ باقی بمانیم، ولی هنوز داروی بی عیب و نقص و کاملی را برای بار آوردن ومهارْ کردن فرزندانمان نیافته ایم. در واقع چنین چیزی وجود ندارد.

فکر میکنم چند قاعدهٔ اساسی دربارهٔ والدین خوب بودن وجود دارند. و هیچ کدام از آنها اشتباه ناپذیر نیستند - زیرا که فرزندان ما دارای روحیهٔ آزادی اراده هستند و تمام کلاسها و کتابها و نوارها و روشهای تعلیم روش صحیح بار آوردن فرزندان، توانایی آنها را از انتخاب کردن نمیتواند غصب کند. بر خلاف اعتقاد عمومی، اولین قدم در راه و روش سالم بار آوردن فرزندان، به گونه



این است که اعتراف کنیم که این عمل از کنترل ما خارج میباشد.

دومین قدم که بلافاصله قدم اول را به دقت دنبال میکند،این است که بدانیم چه کسی کنترل را در دست دارد؟ و در عین حال، دست به دعا برداریم و دعا کنیم و باز هم دعا کنیم. این احتمالاً بزرگترین هدیه ایست که ما میتوانیم به فرزندانمان بدهیم.

ولی از آنجایی که ما به توکل کردن به معجزات اعتقاد نداریم، گر چه ممکن است گرفتار وسوسهٔ این انکار بشویم، برای بار آوردن فرزندانمان باید از نوعی استراتژی برخوردار باشیم.

آموزگار ما، Rabbi Yaakov Weinberg، دو راهنمایی را برای بار آوردن فرزند، در اختیار ما گذاشته تا از آنها استفاده کنیم.

اول اینکه واقعاً فرقی ندارد که شما چه استراتژی را بر میگزینید. خواه شما طوری سخن بگویید که فرزندان شما بشنوند، یا خواه گوش دهیم وقتی فرزندانمان صحبت میکنند و یا اینکه هیچکدام. مهم پایداری و ینکنواختی است. قواعد استراتژی شما باید بدون تغییر باقی بماند و والدین باید با این قواعد هماهنگ باقی بمانند. این امر یکی از سخت ترین مبارزات در مورد بار آوردن

ما با قاطعیت باید شخصیت فردی فرزندانمان را احساس و تصدیق نماییم و در راه تلاش آنها در جهت یافتن نقاط قدرت و ضعف خودشان و تعیین هدفهایشان از آنها پشتیبانی کرده و مشوق آنها باشیم. آنها سمبول موفقیت و شکست ما نیستند. بلکه انسانهایی فوق العاده و بی نظیرند و ما باید خود را از سر راه آنها کنار بکشیم.



فرزند و ازدواج میباشد.

هنگامی که Brian پس از گذراندن یک روز طولانی از سر کار به خانه برگشت، سارا کوچولو به مسخره بازی و شلوغ کاری مشغول بود. Yael، همسر Brian که به ستوه آمده بود، فریاد کنان به سارا دستور داد "فوراً برو به اطاقت!"

Brian به ملایمت ولی طوری که سارا بشنود به همسرش گفت "عزیزم، فکر نمیکنی چنین مجازاتی برای رفتار او تند باشد؟"

Yael با شنیدن این سخنان از شوهرش فریاد زنان گفت: "تو با چه جرأتی حرف مرا خراب میکنی؟ تو دو ساعت هم در خانه با سارا نبودی و تمام رفتارهای دردسر دار او را که منجر به این آخرین رفتارش شد ندیده ای!"

من فقط میتوانم تصور کنم که چنین صحنه هایی هم به طفل آسیب میرساند و هم به والدین. کلید راه گشای این معضل اینست که بحث در این مورد را باید به طور خصوصی انجام داد - گر چه زبان گزیدن ها و نفس عمیق کشیدنهای فراوانی را لازم داشته باشد - و تنها پس از آن، میتوانیم و باید جبهۀ واحدی را به فرزندمان ارائه کنیم.

دومین راهنمایی که معلم ما در اختیار ما گذاشت این بود که ما باید پذیرای این واقعیت باشیم که قدرت و مرجعیت والدین در جامعۀ ما تقلیل یافته، در حالی که اکثراً اثر محدودیتهای مالی خانواده در جای خود باقی مانده! بطور کلی تنها چیزی که برای ما باقی مانده، روابط شخصی ما با فرزندانمان است. این بدان معنی نیست که ما دوست آنها هستیم. بلکه آنها باید به روشنی از عشق و علاقۀ ما به خودشان آگاه باشند و آن را تجربه نمایند. کافی نیست که آن را حس کنند، بلکه باید عملاً به آنها نشان داده شود. انتقادهای سودمند که ما آنچنان مشتاقانه در اختیار آنها میگذاریم، از دیدگاهشان نمایانگر عشق و علاقۀ ما نمیباشد.

هر اندازه که عاجز باشیم و هر قدر که رفتار نوجوانان سنین یازده تا بیست سالگی ناهنجار و نامطلوب باشد، ما هرگز نمیخواهیم که آنها را از خود برانیم. گر چه لازم است انضباط را برقرار نماییم. ولی این عمل بایستی با گرمی و مراقبت همراه باشد.

من داستان دختری را شنیده بودم که از خانه فرار کرده بود. این دختر به پدر و مادرش گفته بود: "من از شما نفرت دارم و هرگز نمیخواهم روی شما را ببینم."

پاسخ پدرش به او این بود: "هر اندازه که تو از من متنفر باشی، من بیشتر از آن ترا دوست دارم و هرگز تا بازگشت تو قرار نخواهم داشت و آرام نخواهم نشست." دختر، پس از اینکه متوجه شد تاب مقابله با وضعیت جدید زندگانیش را ندارد، به خانه و آغوش مشتاق پدرش باز گشت.

ما با قاطعیت باید شخصیت فردی فرزندانمان را احساس و تصدیق نماییم و در راه تلاش آنها در جهت یافتن نقاط قدرت و ضعف خودشان و تعیین هدفهایشان از آنها پشتیبانی کرده و مشوق آنها باشیم. آنها سمبول موفقیت و شکست ما نیستند. بلکه انسانهایی فوق العاده و بی نظیرند و ما باید خود را از سر راه آنها کنار بکشیم.

فرزندان ما لازم دارند که علایق خود را کشف و ابراز نمایند، نه علاقه های ما را.

من در یک گزارش پژوهشی خوانده ام که هر چه کمتر فرزندانمان را در جهت ایده‌آل های خودمان پیش برانیم، شانس اینکه آنها خودشان آن راه را انتخاب کنند، افزایش می یابد.

نکتهٔ آخر اینست که، ما باید در وجود خودمان به بصیرت احساس پیش از وقوع اطمینان داشته باشیم. پروفسورها هنگام آموزش به تراپیست ها توصیه میکنند ابتدا تئوریها را بیاموزند و بعد کتابها را کنار بگذارند. زندگی حقیقی و بغرنج انسانها نمیتواند به وسیلهٔ فرمول **"یک قالب برای همه"** اداره شود. هر شخص و هر موقعیتی شبیه موقعیت فرد قبلی نیست. ما باید افکار خود را بر روی شخصی که جلو ما قرار دارد متمرکز نمائیم نه بر روی صحفه ای از یک کتاب درسی.

برای بسیاری از مطالب بار آوردن اطفال، پاسخهای درست و یا نادرست وجود ندارد. مثلاً به درخواست کودک به او غذا داده شود یا بر اساس یک برنامهٔ منظم زمانی، یا این که، بگذارید طفلتان گریه کند یا او را بغل کنید تا ساکت شود و یا اینکه کهنه های طفل از جنس پارچه باشد یا کاغذی. پاسخ این گونه مطالب و پرسشها بستگی دارد به احتیاجات و قضاوت شخصی والدین.

ما نمیتوانیم آن مسئولیت ها را کنار بگذاریم. تنها ما، پدران و مادران، فرزندانمان را میشناسیم و آنها را درک میکنیم. نصایح و راهنمایهای دیگران، حتی در بهترین شرایط، محدود میباشند و در بدترین شرایط زیانبار. من اخیراً تأیید این تئوری را دریافت کردم. و آن هنگامی بود که یکی از فرزندان خودم تلفن زد و گفت: "پدر جان و مادر جان، من از شما ممنونم. بسیار خوشحالم که به حرف شما گوش دادم." آرزو داشتم که این سخنان را کسی برای من ضبط کرده باشد! من قادر به نگه داشتن این پیام نبودم ولی آن را با خود حمل میکنم...تمام کلماتش و دعاهای دائمی خودم را.

بیوگرافی نویسنده:

Emuna Braverman، دارای مدرک تحصیلی حقوق از دانشگاه تورنتو و فوق لیسانس در رشته روان شناسی از دانشگاه Pepperdine میباشد. او به اتفاق همسر و دو فرزند در لس‌آنجلس زندگی میکنند. هر دوی آنها برای Aish Hatorah کار میکنند. اوقاتی که برای اینترنت قلم نمیزند و یا فارغ از مواظبت خانواده میباشد ،در کلاسهای تعلیم یهودیت تدریس مینماید و گروههای آشپزی غذای کاشر را بر پا میکند و مهماندار بسیاری از مهمانان شبات میباشد. □

سازمان ارتص سیامک

مراسم روزهای مقدّس روش هشانا و کیپور سال ۵۷۶۷ عبری
برابر با ۲۰۰۶ میلادی را در سالن و فضای با شکوه و زیبای

Sheraton Gateway Hotel
Los Angeles Airport

برگزار مینماید.

مراسم روزهای روش هشانا و کیپور **۲۳ و ۲۴ سپتامبر**

مراسم شب و روز کیپور **۱ و ۲ اکتبر** اجراء خواهد شد

برنامه گفتگو و بحث آزاد (Open Discussions)

درباره زیبائی های یهودیت، بخشهائی از تورا و فرهنگ یهود
در شب و روزهای فوق به زبانهای فارسی و انگلیسی، در سالن مجاور زیر نظر و مدیریت
آقای داریوش فاخری برگزار خواهد شد.

بهای بلیط های ورودی برای هر ۴ برنامه ۱۲۵ دلار میباشد.
کودکان کمتر از ۵ سال در اطاق مخصوص کودکان نگهداری میشوند.
بهای بلیط برای کودکان ۲۰ دلار خواهد بود.
بلیط پارکینگ برای هر ۴ برنامه را به مبلغ ۲۰ دلار میتوانید از دفتر سازمان تهیه نمائید.

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳(۳۱۰)

۲۳۹۰-۳۴۳(۸۱۸) **۹۳۶۰-۳۴۲(۸۱۸)**

سال نو مبارك

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

General Questionnaire

Full Name ______________________ Nick Name ______________________

Address ____

Phone # (__ __ __) __ __ __ __ __ __ __

E-Mail ____

Male/Female (circle) Age __________ Height _________ Weight __________

Hair Color ____________________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages __________ Children Custody ________

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker __________ Keep Kosher _________

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ____________________ Occupation ____________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ________

Willing to Relocate to Other Cities/States ______________________________

What turns you off in a companion ______________________________

____

What do you prioritize or expect in a companion ______________________________

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation*
along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۲۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)

desecration and destruction of a neighboring country are implored, it is assumed that the SIMULTANEOUS, ONGOING URANIUM ENRICHMENT PROJECTS of the threatening country may somehow tie in to the potential, impending ruthless annihilation of the enemy country in question.

But, no, Iran guffaws, "What, us...use...nuclear technology to hurt anyone? Don't be crazy, we are just tired of oil! Oil, oil, oil – morning, noon and night – OIL! Vah veilah! Man cannot power on oil alone!

This is like the evil Emperor in Star Wars swearing to the Jedi Council that he wants to build a new, fully operational Death Star to provide efficient, clean burning energy to the Ewoks – who just happen to be sitting on the land where the sacred Sith Scriptures say a magical city resides.

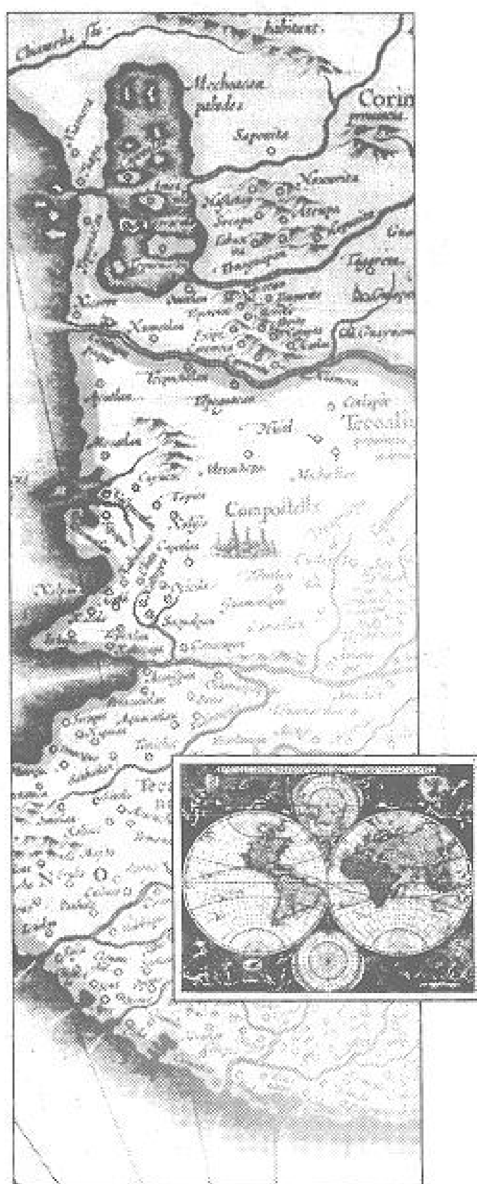
If the Iranian government is going to unashamedly pursue nuclear capability and lie about its true, surreptitious purposes, they should at least make it entertaining. Tell us that the plutonium is being used to build a time machine a la the movie Back...to the Future! I want to see the Mullahs promising, "For all loyal followers of the True Faith, Mohammad has promised FLYING DELORIANS for everyone! Imagine how many virgins you can pick up in such a sweet ride!!"

Speaking of going for a ride, lowest-ever-approval-rated U.S. President G.W. Bush has recently made a major policy shift (surprise) indicating he would engage in negotiations with Iran. This 180-degree shift comes, apparently, at the advice of Assistant to the President for National Security Affairs Condoleeza Rice after consulting with allies about Iran. We already knew Iranians were amazing with getting rice to come out to our liking with any recipe we could dream up, but getting the United States to negotiate with the number one terror organization backing country takes rice manipulation to new levels.

Actually, it is not really that surprising. First, the U.S. does not have enough troops to be faced with another Iraq. Secondly, the Mullahs in power would garner massive public support against an actively antagonistic American presence. And last, but not least, Iran's supreme religious leader recently gave a speech reminding the west to not forget that they could stop all oil production, and prevent all the other gulf states from passing through the Strait of Hormuz. Whether the U.S. President, confused (yet genuinely alarmed) in a security briefing believed Iran threatened to "block passes from the whore muse" is anyone's guess.

All the while, Israel pleads they have evidence that Iran will be ready with devastating nuclear capability within in a few years. So why wouldn't the most powerful country in the world act upon the most sophisticated military intelligence on earth to stop the most dangerous weaponry from getting into the hands of the most terrifying religious fanatics? Perhaps if we prayed to Moses for guidance, we'd get the solution – Burning Bush. There must be an old Yiddish proverb warning; it's His way or the "Oyl Vey."

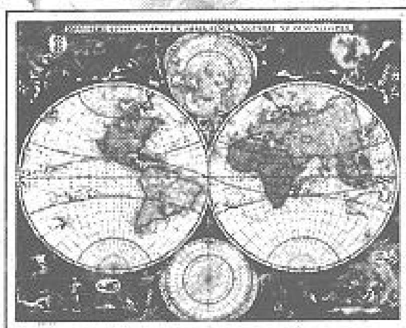
Yet, out of all of this seeming insanity, there is a bright light – Us! We are walking and talking case scenarios for the possibility of world peace. We embody blending of culture, history, humanity and possibility. So, when someone asks you if you are Iranian, Jewish, or American, the answer is easy – it's "yes." Taking the duality out of the picture altogether feels pretty good to me. Maybe we could all just be humans – except, if you come to my mom's house for dinner on Friday night, be prepared to pray in Hebrew, converse in Farsi, ask for help in the kitchen in Spanish, hear a Russian accent as the neighbor wishes you Shabbat Shalom and this writer asking you to try his Chinese mock-chicken salad in English. Amen.



By Marvin Kharrazi, Contributing Writer

Behind the Dualistic Duel

Whether you are a historian or a comedian, there has never been a weirder and more noteworthy time to be an Iranian Jew. Or is it Jewish Iranian? Simply put, where is your loyalty? That can be a difficult question to answer. I feel very much like a child with divorcing, eccentric parents being asked which one I choose to live with – while staying at my rich uncle's house in the meantime. Let us take a closer look this month at what has been happening between the countries of our heritage and the country of our residence (After all, home is where you park your Mercedes).



Have you ever looked at a map of the Middle East? The country of Israel seems pathetically small compared its surrounding nations...like a huge pimple on Andre the Giant's head. And, lately, the giant has been outspoken about his intention of picking its sore annoyance clean off. Of course, from Israel's perspective, the surrounding, predominantly Islamic nations have always seemed like unscrupulous school bullies who would not think twice about snatching Israel's land like a scrumptious sack lunch – and would if Uncle Sam and his friends did not pose the threat of a serious after-school-tuchass-whooping.

Regardless of international ancestral animosity, we are, and have always been, a very special blend – Hebrew reading, gondhi grubbing, rug weaving, bargain hunting, circumcising, matzo munching, torshi tasting, havanagila singing souls. As if things could not get any stranger. Now, our beloved Land of Leila wants the Land of Milk and Honey to be no more...and has coincidentally taken on an abrupt interest in the value of alternative energy sources to its ridiculously plentiful oil.

Being both Iranian and Jewish, we are no strangers to the idea of harboring two seemingly odd co-scenarios. Yet, along with anyone with an iota of objectivity, it is doubtful that even the Persian Jewish community can treat the latest antics of Iran's leaders like a mildly botched nose job that goes politely unmentioned.

"Israel must be wiped off the map!" threaten the headlines of Iranian media makers. Now, typically, when unequivocal intentions for forcible

■ *By Doreen Shenassa, Contributing Writer*

Nothing Typical

About the Typical Persian Jewish Girl

What is the "typical" Persian Jewish girl?

Legend has it that she lives with her parents, abstains from sex until marriage (or says she does) and that she considers dating a man only if he is "serious." Oh, she's also fake, uptight, lacks spontaneity, a humdrum dull in demeanor with a hidden urge to instigate drama.

After all, she is a Persian Princess and must abide by traditions that are imposed upon her. She must live up to the stereotype. Right? Let's just say that all of these characteristics are accurate of Persian girls – they're not – but if they were, would it make them phony, pretentious and anal?

Just ask Mr. "I'm not the typical Persian guy." The self-proclaimed different-than-the-rest bachelor, who swears by his tolerance for the free-spirited, but has no patience for his own culture. This man will give you an ear full.

I meet them all the time. Persian men who sense they're one of a kind. That they are the sole beings who've gone above and beyond into a realm unknown to the rest of us...a land where no man has gone before. The world of "I'm not the typical Persian guy" or "Persian Jewish girls are such a drag. I only date non-Jews or Americans."

Wow! What a revelation. Not.

Reality check my beloved Iranian males. At the end of a day, you are still a man. A Persian man at that. Try as you might, but your mindset is engrained in you. A self-sufficient, career-oriented Persian girl who lives on her own intimidates you.

"You're not the typical Persian girl," they tell me. I don't know whether to be offended, or obliged. And I am also not sure if it is entirely true.

I appreciate where the comment comes from. Generally, my story is normal, "typical," if you will. I drift with my career and am content with the idea that it might taint my social life in the Persian community.

But it is an exotic mystery that pulls men in like a wave and tugs them out to sea just as fast. But do not let your figments manifest. I possess variations of "typical" and I really don't mind.

I'm here to help you understand that Persian Jewish girls are not as complex as they seem. Here is why.

1 Keeping love private.

There's a difference between "secretive" and "private." Isn't romance a sacred sentiment between two people? We choose to be reserved and discreet about the intricacies of our relationships and we have a right to be.

2 Living at home.

It's cheaper than living alone.

3 Dating for marriage and not for "fun."

We don't waste our time with womanizing aimless losers. We can have "fun" with the right man. "Fun" with the wrong man isn't so fun anyway.

Nothing fake or bland about any of these exist. The only thing "typical" is that word in your vocabulary. So the next time I witness an Iranian guy utter, "I'm not into Persians," I think I'll scream! It is rude and offensive, even if you're attempting to pay a mindless compliment like, "but you're not the typical Persian girl." I am a Persian Jewish girl. Typical or not.

To that Rabbi Weinberg explains1, "...the concept that love is NOT something you choose, but rather something that just 'happens' to you, is a lie—a beautiful, romantic, extremely popular, fabulously alluring lie." The Rabbi continues, "Real love requires a careful evaluation of whether, in fact, this person's understanding, perceptions, goals, and lifestyles really do jibe wit yours. That process takes time, effort, and honest scrutiny."

It is with this outlook that one must be willing to forgo some material and physical pleasures to open the possibility for a true loving relationship, one that is not based merely on looks and money, but one that promises an elevated sense of meaningful pleasure.

It is fully understandable, and even strongly recommended, that a person find a spouse that is physically attractive to them or one that allows for an economically comforting life. However, at some point we must analyze our motives behind some of our shallow and empty demands. If we do not do this proper analysis, we will make our search for that soul mate that much harder by foolishly focusing on physical and economical status rather than considering the practical and emotional issues as well.

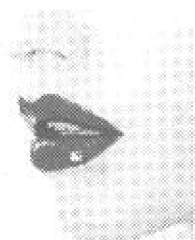
With that, we should hearken the words of our Sages in the Mishna2 when they say, "Any love that depends on a specific matter, when that matter is gone, the love is gone; but if does not depend on a specific matter, it will never cease." In which Rambam comments on this Mishna by explaining that a relationship that does not depend on material benefits, such as wealth or beauty, but instead is an unselfish attachment based on mutual respect and concern, will surely endure." It is important that we must not only agree, but practice this teaching as well.

Then again, maybe physical and economical issues are the most important thing to depend on; Maybe we should all demand others to look more attractive by getting plastic surgery before marriage or maybe even require proof of financial status by obtaining bank receipts and tax returns as some in our Persian community have done :)

1. What The Angel Taught You , p. 41
2. Pirkei Avot 5:19



By Eman Esmailzadeh, Special to Iranian Jewish Chronicle



Pursuit of Pleasure in Dating

It is common knowledge that that there are many in our community that, in their pursuit for status and acceptance, live shallow and meaningless lives which unfortunately surface when deciding on a future wife or husband. Therefore, stating a need to strive higher for more meaningful relationships would not be such a unique message. However, a look at the underlying reasons for our physical and economic obsessions might offer some additional insight.

Most of us live to obtain optimum pleasure and enjoyment in life, and part of our inspiration in this pursuit is the pursuit of pleasure when looking for a spouse. We all, understandably, seek to attain the most suitable partner in life and thus we must carefully analyze our approach and underlying motives.

Rabbi Noah Wienberg has been lecturing and writing about a model of 'Pleasure' in which he explains that there exist different levels of pleasure, with each higher level being so much more intense that it would not rationally be traded for any of the lower pleasure levels. In his model, the most basic level of pleasure is that attained through physical or material means including anything that involves our 5-senses (i.e. nice cars, good food, good looks).

The Problem

Sadly, it is in this lowest level of pleasures in which many in our community are dismally stuck, constantly driving to satisfy their most basic pleasures. We have all heard the stories of rejection, or have been rejected because of ridiculous shallow reasons solely based on physicality or economic status. We all know of countless stories of potential matches being broken off in the Persian community because a bank account was not large enough, or because a body part was either too large or too small. In order for us to maximize life's pleasures we must look to higher levels that can possibly guide us to a more pleasurable existence.

A higher level

Waiting for love above the base level of physical and material pleasure, is the pleasure attained to through love. It goes without saying that true love can never be traded for any material or physical pleasure. Just ask a parent how much money they would be willing to trade their child they truly love for, and you will easily see the power of love and how it surpasses any physical pleasure. If we were to look for true love, then we would not be so picky and would perceive fewer flaws.

Rambam (Maimonides) defines love as the emotional pleasure a person experiences when they understand and focus on the virtues of another person. It is with this outlook of not being stuck in physicality that one can enhance the experience with a potential partner. However, we are surrounded by a society that demands absolute perfection, with the slightest flaw we are ready to throw away a potential promising match. Some of us walk around thinking, just like in the movies, that one day we will happen to find that perfect date that will meet every one of our unrealistic shallow expectations and we will simply and easily fall in love. The truth is that if you have effortlessly fallen in love without hard work and compromise, it is likely that you can just as easily fall out of love as well.

By Saul Korin, Contributing Writer

Exodus to Philadelphia

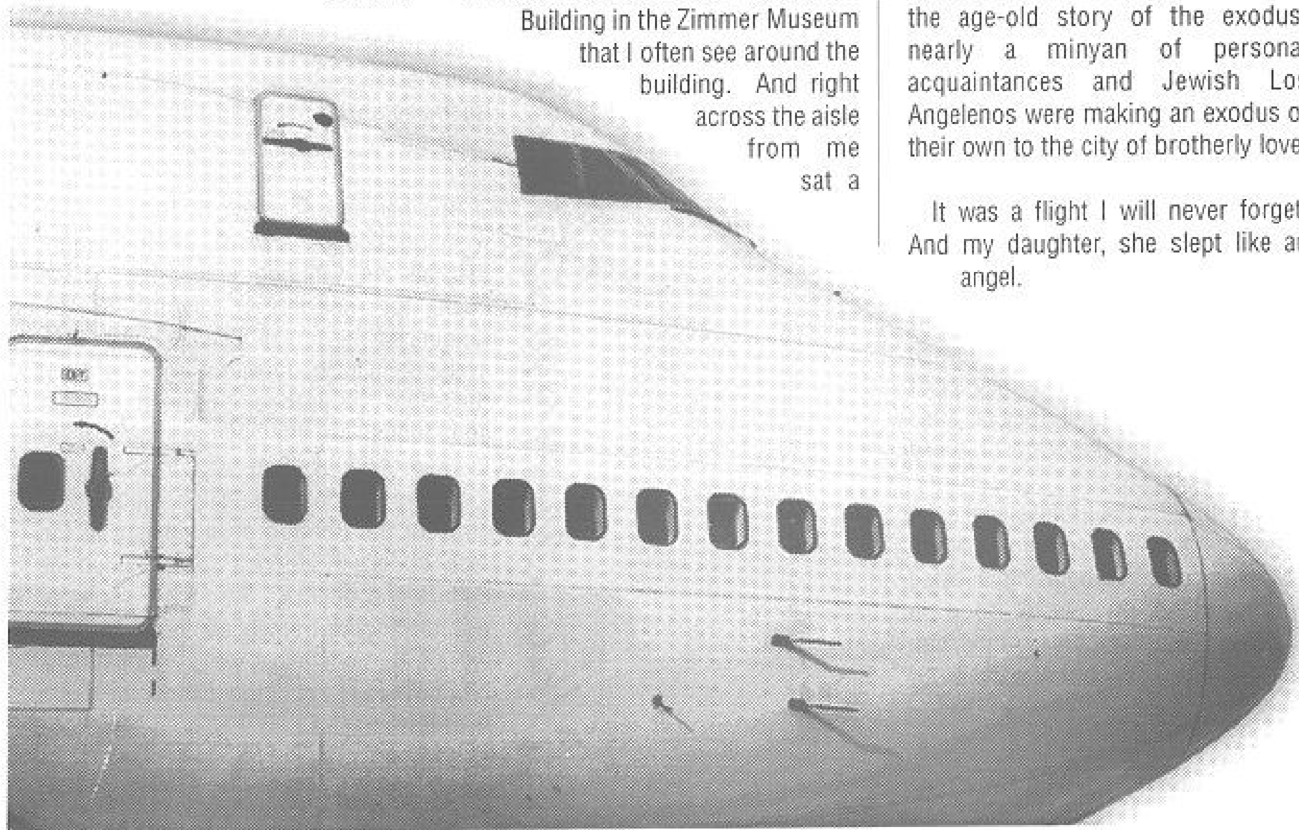
It was April 11, 2006, the night before Passover. That evening, my lovely wife, baby daughter Amaya and I took the "red-eye" to Philadelphia so we could spend seders with my parents and extended family. Flying with a baby for the first time can be traumatic (for the parents, baby and other passengers). My wife and I were stressed, not to mention the idea of flying all night.

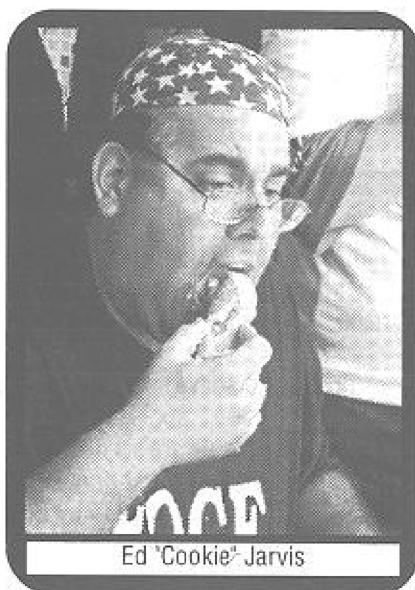
It all started in the airport gate. As we were sitting, feeding Amaya, a friend- Shira approached us. She was also going home to Philly for Passover. As the director of graduate admissions at the University of Judaism I processed her application for graduate school. There was also another former student from the University of Judaism. It is not uncommon for me to know someone on a flight back to Philly, but two people were an interesting coincidence.

Then as we got settled on the plane, I was approached by a young man I did not recognize, but who recognized me. We attended the same summer camp, Camp Ramah in the Poconos. Four rows ahead of us sat a woman who works at the Jewish Federation Building in the Zimmer Museum that I often see around the building. And right across the aisle from me sat a woman I know from USY (United Synagogue Youth), who dated a close friend.

I am sure you have heard the saying that there are six degrees of separation. If there are six degrees of separation in the general population, then my estimation is in the American Jewish Community there might be three degrees of separation (which explains why "Jewish Geography" is so much fun). However, it continues to amaze me how connected we are as Jewish people in America. As Jews around the world prepared to celebrate our oldest holiday, and as families and friends prepared to retell the age-old story of the exodus, nearly a minyan of personal acquaintances and Jewish Los Angelenos were making an exodus of their own to the city of brotherly love.

It was a flight I will never forget. And my daughter, she slept like an angel.




Ed 'Cookie' Jarvis

putting away eight balls in under three minutes. He was hooked instantly and became fast friends with Lerman, Kevin Lipsitz and others of the sport's Jewish mavericks.

Paul Feingold, a Hofstra University law school graduate uses his analytical training to dissect the different components of the sport. "It's a combination of competitiveness, capacity, speed and technique," he said. "Jews are very competitive. They are intelligent, which makes them approach the technique part intelligently. And they have Jewish mothers, which means they can't leave the table until they're done eating. So this takes care of speed and capacity."

Still, the life of a professional eater is not without its discomforts. Much bloating comes with having ingested pounds and pounds of food in seriously short amounts of time, but, hey, isn't that commonplace for most us Jews?

The Syrian Bride

Continued from page 25

A third notable Israeli character exists in the form of the wedding videographer. Most of the time, the portly and clumsy figure seems a visibly obtrusive addition to the plethora of already existent drama. Despite his blatant outsider status, he is the indirect recipient of raw emotion from Amal and Mona as he films this monumental day in their lives. Later in the film, when difficulties regarding the brides' ability to cross into Syria and be with her betrothed arise, he exhibits a surprising depth of empathy and compassion for the bride and her situation. This character is the symbol of art and the role it can play in human situations complicated by political, cultural, and religious inflexibility. Art is doubly charged with the task of documenting the suffering arising from overly rigid dogmas as well as creating compassion and a broader understanding for those at the mercy of such inhumane systems.

"It is bad luck not to get married on your wedding day," says Mona, when it seems that all the wedding preparations have been for naught. Having already renounced her Israeli passport and stuck in the demilitarized security zone between the two countries, her status is ambiguous, like that of the Israel Druze passports, classified as "indefinable." "The Syrian Bride," though, is ultimately a story of the triumph of humanism in the face of larger abstract forces, such as culture and politics. Through a series of events ranging from hilarious to somber, we are reminded that we are individuals, empowered to act in the manner we deem best for ourselves.

The Syrian Bride

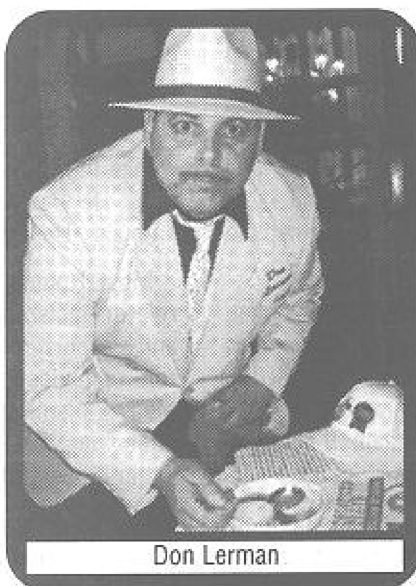
By Josh Zaretsky, Contributing Writer

Jews are eating their way to the top

One of the world's greatest Jewish athletes lives in Levittown, L.I. At 55, he strikes fear into the hearts of competitors 20 and 30 years younger. Despite being ranked eighth in the world in his field, few people know his name. His name is Don Lerman, and he is a competitive eater.

Competitive eating is a fast growing "sport" in the United States. Its key events — like the hot dog-eating contest sponsored by Nathan's every Fourth of July or Philadelphia's chicken-wing eating championship, the Wing Bowl — draw big crowds and are now even being televised by ESPN, the country's most popular cable sports channel. Like NASCAR and the X-Games, competitive eating is creeping up on more traditional sports, gradually widening its fan base and slowly convincing detractors of its merits.

Unlike other sports, however, in which Jewish athletes are rarities, hungry Hebrews account for a quarter of the world's top-ranked eaters. Of the 24 athletes who lead the rankings of the International Federation of Competitive Eating, the sport's regulatory body, six are Jewish. And they are a testament to the super-sized role food plays in the Jewish tradition, some even taking inspiration from their Jewish mothers who wouldn't let them leave the table until their plates were clean.



Don Lerman

Still, despite ample victories, such as swallowing six pounds of baked beans in a minute and 48 seconds, Lerman, like most of his colleagues is largely unknown. When it comes to being recognized as a sport, competitive eaters are struggling for a place at the table.

Lerman is a retired businessman who had made his wealth owning a chain of day-old bread stores. When he sold his shops, Lerman had little in mind except maybe watching some television and playing a little golf. Then his teenage nephew called and told him about an ad for a matzah ball eating competition sponsored by Ben's Kosher Deli in New York. Lerman entered the competition, and just like that he was hooked. He quickly moved from matzah balls to hot dogs to jalapeno peppers and chicken wings and ice cream. He traveled the country, at his own expense, flying or driving from one competition to the other.

Lerman is the master of technique. He rarely approaches a plate without having analyzed its contents and the most convenient way to consume them. When he competes in matzah ball contests, for example, he cuts the balls into quarters with his right hand, jamming them down his throat with the left. The hot dogs are separated, bun and roll apart, then both are dunked in water and swallowed, the soggy bread sliding down his gullet. Burgers are shredded to pieces, and jalapenos just consumed.

The Mecca of competitive eating is Coney Island. So many Jews grew up in New York City watching the Nathan's competition. And Jews are very competitive, but they usually are not jocks. So many turned to competitive eating. Not to mention, hereditarily speaking, Jews have eating in their genes. It is probably not a question of gluttony but more of family being together. There seems to be an emphasis on sitting around the table together in Jewish families.

Although, this cultural argument is one Ed "Cookie" Jarvis can agree with. Although he is Italian, Jarvis owes his career — he is widely considered to be, by reputation if not always by record, the best eater in America — to his Jewish father-in-law.

Three-and-a-half years ago, Jarvis and his Jewish wife, Elyse, were sitting at a Shabbat meal at Elyse's parents' house when his father-in-law began taunting the 6-foot-6, 385-pound Jarvis, that when it came to matzah balls, he just could not cut it. That, his father-in-law claimed, required special Jewish genes.

To prove his in-law wrong, Jarvis entered the Ben's Deli challenge,

process he called operant conditioning. And Watson himself boasted that if you let him completely control the environment of a dozen youngsters, he could train one to be a doctor, a lawyer, a businessman, a politician, a thief, et cetera.

This description is a little extreme, but it is not far off. When you propose the claim that human beings are little more than animals, you set up a slippery slope that it is no big deal to treat human beings like animals. Or perhaps to value animal life over those of humans.

Ingrid Newkirk of PETA wrote a letter to Yassir Arafat, begging him not to strap bombs onto donkeys in his terrorism against Israel. When asked why she objected to Arafat's use of donkeys, but did not ask Arafat to stop his terrorist war against the Jews, she responded: "It's not my business to inject myself into human wars."

The problem with the philosophy that man has no more free will than an animal (being a set of responses) or that human life is not inherently more valuable than animal life (Ingrid Newkirk) opens up a floodgate of rationalizations for inhumanity. The Eugenics movement was just such a poison.

We all know that certain traits are inherited from our parents, such as height and eye color. But is intelligence inherited? How about economic success? And the opposite? Is stupidity inherited? How about welfare dependency?

The Eugenicists took the philosophy of Genetic Inheritance and "advanced" it to the next step. A farmer will breed animals with traits he values and cull those who do not. Perhaps some readers will remember the beginning of Charlotte's Web. Would society as a whole be better off if we encouraged the reproduction of the intelligent and high-achieving members of society? And similarly, sterilize or discourage the reproduction of the poor, the stupid, the infirm and similar "drains"?

The Eugenicists saw people rather like the Behaviorists; as animals, rather than divine beings in the image of G-d. They wished to treat them as a farmer treats his flock. And they predated Hitler by decades.

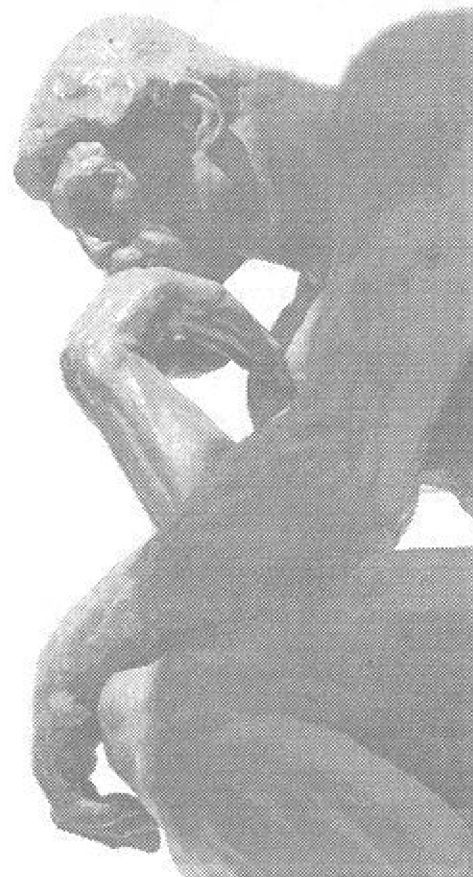
Nor were the Eugenicists limited to Germany. They were everywhere, including the United States. Many American scientists went to great lengths to prove the genetic inferiority of blacks. Stephen J. Gould wrote of IQ tests given to immigrants in the early part of the 20th century. An immigrant who could not solve a few of the absurd logic puzzles would be sent home.

The philosophy of the Nazis was strongly influenced by Eugenics. Recall, if you will, that the first victims of the Nazis were not the Jews, but rather the mentally ill. When these "dregs" were killed with little objection, the way was clear for the Nazis to cull other "genetically inferior" forms of human life, such as Homosexuals, Jehova Witnesses, Gypsies... and the Jews.

Like Ingrid Newkirk, Hitler loved animals. He loved his dog. He was a vegetarian. He outlawed experiments on animals. He legalized it on human beings.

Most Holocaust museums I have seen emphasize the role of Racism and Anti-Semitism. But what I saw at the anti-Psychiatric museum is that we should reconsider the role of philosophies such as Eugenics in the Holocaust. Many Eugenicist doctors were quick to join the S.S... and after the war, went back to their civilian occupations without being prosecuted.

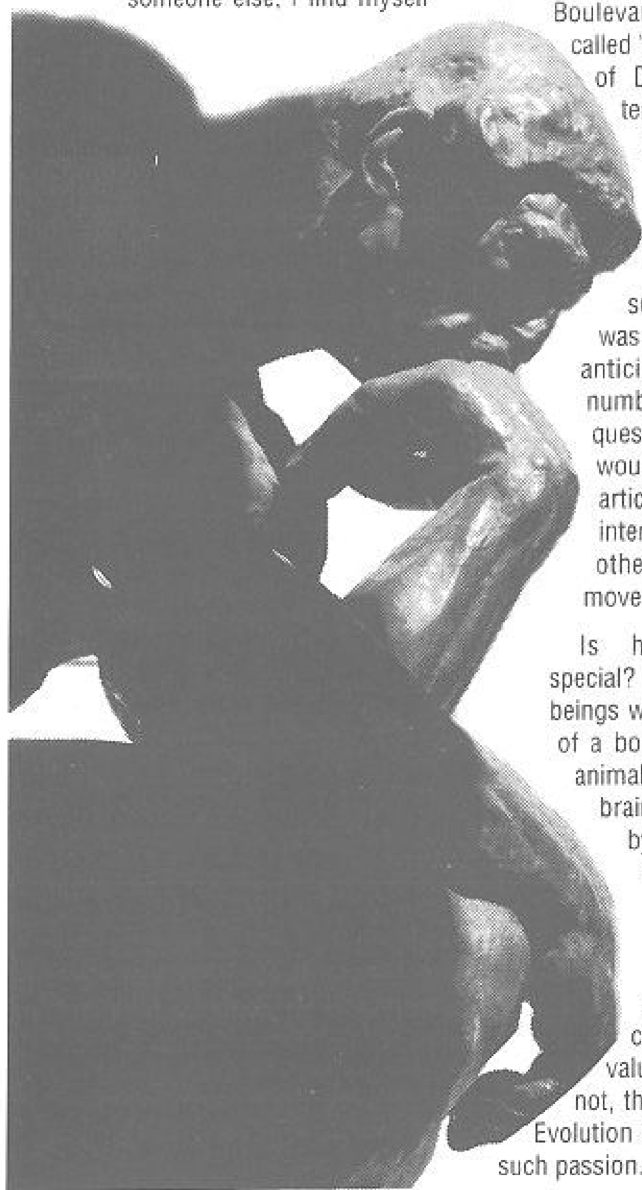
It is an obligation for us, as Jews, to treat people as G-d's special creation, not merely a randomly evolved animal. Nor is Eugenics only a Jewish concern, as it has been used to justify prejudice of every stripe. We should be on guard against those who reduce humans to the status of animals, and all the nightmares such a demotion implies.



By Benjamin Epstein, Contributing Writer

In the Name of Humanity...

I had a rather interesting experience the other day, one that convinced me that I really ought to spend more time going to museums. Especially by myself. When I go with someone else, I find myself pulled from one exhibit to another at a frenetic pace. You couldn't read a book like that, and I doubt you could properly study an exhibit that way either.



There is a museum on Sunset Boulevard and near Wilcox called "Psychiatry, the Industry of Death." Yes, it has a terrible name. I passed it several times without going in, but this weekend I had some time to spare, so I took a look. To my surprise, the museum was more impressive than I anticipated, and raised a number of very interesting questions, two of which I would like to discuss in this article. One is Psychiatry's interpretation of man. The other is the Eugenics movement.

Is human life anything special? Are we sublime, angelic beings which exist within a shell of a body? Or are we simply animals with highly evolved brains, yet mostly operate by a set of learned responses? This is not a neutral question; the answer you give will determine how you see people, and to a certain extent, how you value human life. Like it or not, this is one of the reasons Evolution and Creationism arouse such passion.

If we take the Jewish view, man is the pinnacle of G-d's creation. Man was created on the 6th day, after the land, the sea, the skies, the sun, the plants and the animals. Created in the image of G-d, granted dominion over the rest of creation. Flattering? Yes, but also implied is a sense of responsibility and respect to the rest of mankind. Such ideals have not always been upheld, but the seed exists.

Or we can take the scientific view, that humans evolved from lower species. And though we may be advanced animals, we still remain animals. Indeed, perhaps the power of our intellect is not due to divine gifts but are simply the random chance of evolution's dice.

I have listened to an orthodox Rabbi who is fine with the theory of Evolution. Even the opening book of Genesis implies Evolution, for G-d creates the Earth first, followed by the simple animals, growing in complexity until Adam. It's the random chance he objected to, not Evolution as G-d's instrument.

Some schools of Psychological thought hold with the second view. John Watson's model of Behaviorism exemplifies this philosophy. The Behaviorists see humans not as people with souls and consciousness, but as animals with learned behavioral responses. Pavlov studied reaction to stimulus, by measuring the salivation of dogs at the sound of their dinner bell. B.F. Skinner trained pigeons to do backflips for food, a

The police officer then further informs him that if he accompanies his daughter, the bride, to the border, he'll arrest him and send him back to prison; this platitude seems to be as arbitrary as it is cruel. The dilemma with accompanying his daughter to the border and the village elders' condemnation for a potential outsider, Hattem's wife, being present at a Druze wedding ceremony cause Hammed visible consternation. Hammed carries a solemn expression through nearly the entire film. It's easy to mistake this character as



one dimensionally cold and stoic when, upon seeing his son for the first time in eight years and meeting his grandson for the first time, he's barely able to repress the contempt for his son's decision to break with the tradition of Druze custom and culture. However, Hammed's emotional breakthrough towards the end of the film deepens his character. His once stoic demeanor transforms into genuine warmth, love, and pride for his formerly estranged family.

Throughout the film, the arbitrary nature and inhumanity of the border is called into question. Marwan speaks to cousins in Lebanon with the assistance of a megaphone; the bride's wedding party converse with the groom's wedding party across the border while awaiting the necessary bureaucracy regarding her passport. A growing emotional frustration foments as the intimacy between Mona and Amal is developed and it becomes evident that they will never be able to see one another again, unless in a country outside of Israel and Syria.

This Israeli film is courageous in its stretch to investigate and present a very human portrayal of non-Jewish Israelis. There are only three Israeli characters of significance in the film- the bureaucrat, the filmmaker, and the police officer. Though the film is not about them, they serve as symbols of contemporary Israeli society. The brutish police officer, both in appearance and demeanor, is that section of Israeli society, which is militaristic and often inhumane. The officer seems to take a sadistic pleasure in making life hard for Hammed, who is a figurehead of the village, but an Israeli nonetheless. After promising Amal that her father will be able to accompany Mona to the border, he reneges on his promise and arrives at the border to arrest Hammed. There is nothing humane in this creation of the character, and one might extrapolate that Israel's militaristic faction sole reason de entrée is to be sadistic to the "other."

The bureaucrat doesn't become a notable figure until later in the film. He's dressed in a plain and boring suit, equipped with a multitude of staples and stamps, and sets up a desk in the middle of a fortified border, just for the sake of maintaining a semblance to the office. The bureaucrat in this film seems to have been plucked from a Kafkaesque creation in The Trial, or an Israeli manifestation of Portuguese author Jose Saramago's protagonist in All The Names. Though very orderly and attached to proper procedure, the Israeli bureaucrat is not without human emotion. On the way to the border, he stops to pick up primo apples from the Golan for a friend and exchanges warm pleasantries with the roadside vendor. Ultimately it is his personal decision to defy a recently reformed mandate that allows the wedding to occur. But it isn't until an appeal to his own son, who's serving in the occupied territories and has come under fire, by the Red Cross volunteer that he cuts the red tape he himself has created. The bureaucrat is plagued by that Israeli attitude of "ein mah la'asot" until he uses his personal life to propel him to the right ethical decision.

Continues on page 29

By David Feinberg, Contributing Writer



The Syrian Bride

In Israel there is an expression to deal with the difficulties and frustrations of bureaucratic red tape; "ein mah la'asot." Translated literally, it means, "There's nothing that can be done," and is usually spoken with a shoulder shrug and a pitying glance. In Israeli director Eran Riklis' "The Syrian Bride," this sentiment is abandoned. Riklis' film is a humanistic drama about the members of a Druze family that have to confront religious and cultural dogma, the Arab-Israeli conflict, national boundaries and a callous bureaucracy. Ultimately the endearing Druze characters succeed in eschewing the stringency and restrictions placed upon them by a rigid bureaucracy and other dogmas.

In the opening scene, the Golan Heights is shot in a grainy and gritty manner, obscuring the beauty of the region and adding to its eeriness. Riklis' choice to shoot the region in this manner casts it as a foreboding character in its own right. The story takes place in the town of Majdal Shams, a border town in the Golan where many of the Druze have pro-Syrian sympathies. Quaint and hilly, the town also possesses intimations of heavy fortification, suggesting that the Golan vacillates between homage to the ethereal and a host for bloodshed. Riklis' ability to enliven the disputed land as if it was a character in the film is a feat that should be lauded.

Mona is the Syrian bride; quiet, hauntingly beautiful, and deeply conflicted by the prospect of a new life that will force her to sever geographical ties with her old one. Once Mona leaves Israel to live with her new husband, a Syrian cousin who she's never met, she will have to forfeit her Israeli passport in exchange for a Syrian one, disabling her from returning to her native village. Amal is her older sister, unhappily married, and as outspoken as Mona is tightlipped. Marwan, their younger brother, is an international wheeler and dealer, peddling things unknown and apparently doing quite well for himself. Ever the womanizer, Marwan hits on the Israeli at passport control when entering the country. The older brother, Hattem, returns to the village for the first time in eight years for his sister's wedding. Whether he was officially ostracized for marrying a Russian doctor or it was merely implied, his relationship with his father and his wife's blatant outsider status in a very closed community creates a rich tension throughout the film.

Hammed, the father to all the children, is a village and political icon. Recently released from an Israeli prison for crimes unknown, he maneuvers delicately, though painfully, through Israeli placed restrictions. While participating in a pro-Syrian rally, he's confronted by an ignorant and bullish Israeli police officer that tells him he shouldn't be in the rally for fear of violating his probation.

become a territory of war that needs to be conquered.

In a graduate course on Islamic philosophy that I took as a student in Chicago, my professor, a world-renowned scholar of Islamic and Jewish philosophy, told us a story which put everything into perspective. He said that walking down the streets in Cairo, one does not find the books of Ibn Rushd on the streets, but rather Ibn Taymiyya. Ibn Rushd (sometimes called by his Latin name Averroes) was a contemporary of Maimonides, the great Jewish philosopher. Ibn Rushd was a great rationalist and Aristotelian Muslim philosopher and jurist who tried, but failed, at bringing Islamic philosophy in line with the seeds of Western rationalism. Ibn Rush tried to merge Islamic law with Aristotelian thought in a manner similar to what the Western world eventually did (ironically using Ibn Rushd as a role model). Ibn Rushd, in his own time, essentially lost the debate. Several centuries after Ibn Rushd, another Muslim writer named Ibn Taymiyya emerged as a great voice. Ibn Taymiyya's vision of Islamic law was one of retroaction: he justified, for instance, the permanent state of holy war, or jihad, which has its goal the 'taking-back' of property which belongs to Islam, by going back in time. Ibn Taymiyya wrote that because Allah has created the things of this world in order to serve Him, "the infidels forfeit their persons and their belongings which they do not use in Allah's service" to Muslims because they are the ones who faithfully serve Allah. (page 173) Here, in the 14th century, we have a historical precedent for what al-Qaida thinks and the reasons that it does what it does. In the history of Islamic philosophy, Ibn Rushd lost and Ibn Taymiyya won—and the reverberations are still being felt today.

Bat Ye'or's book not only gives us historical perspective on why the world looks the way it does today, but also clues us in on how different things once were between Muslims, Christians, and Jews during the Islamic era. The title of the book, "the dhimmi," echoes a time when the world order was different. The word dhimmi means, basically, "protected person." As an example of what can perhaps be called liberalism in early and medieval Islamic history, Jews and Christians living in Islamic territories were, as People of the Book, "protected." During the early Arab conquests of the Middle East, Jews and Christians, whose beliefs were considered an earlier and incomplete version of Islam (that is, they lacked belief in the final prophet, Mohammed), were treated by the Muslims with less hostility than other peoples. Nevertheless, the Islamic idea of dhimmi liberalism is very different from our modern sensibilities of the term. As Jacques Ellul writes in his introduction: "[L]et us confine ourselves to an examination of the meaning of the term protected person. One must ask: 'protected against whom?'...the answer can only be: against the Muslims themselves." (page 30) The condition of the dhimmi was defined by a treaty between the dhimmi population and a Muslim group. The dhimmi had special rights, but these rights were essentially concessionary, often involving the payment of a special poll tax called jizya. According to al-Tabari, the great Islamic historian, the early Arab conquerors typically gave newly conquered Jews and Christians one of three options: choose Islam, jizya, or war. Assuming dhimmi status meant, therefore, choosing to become subjects to the expanding empire's rule and paying the jizya tax.

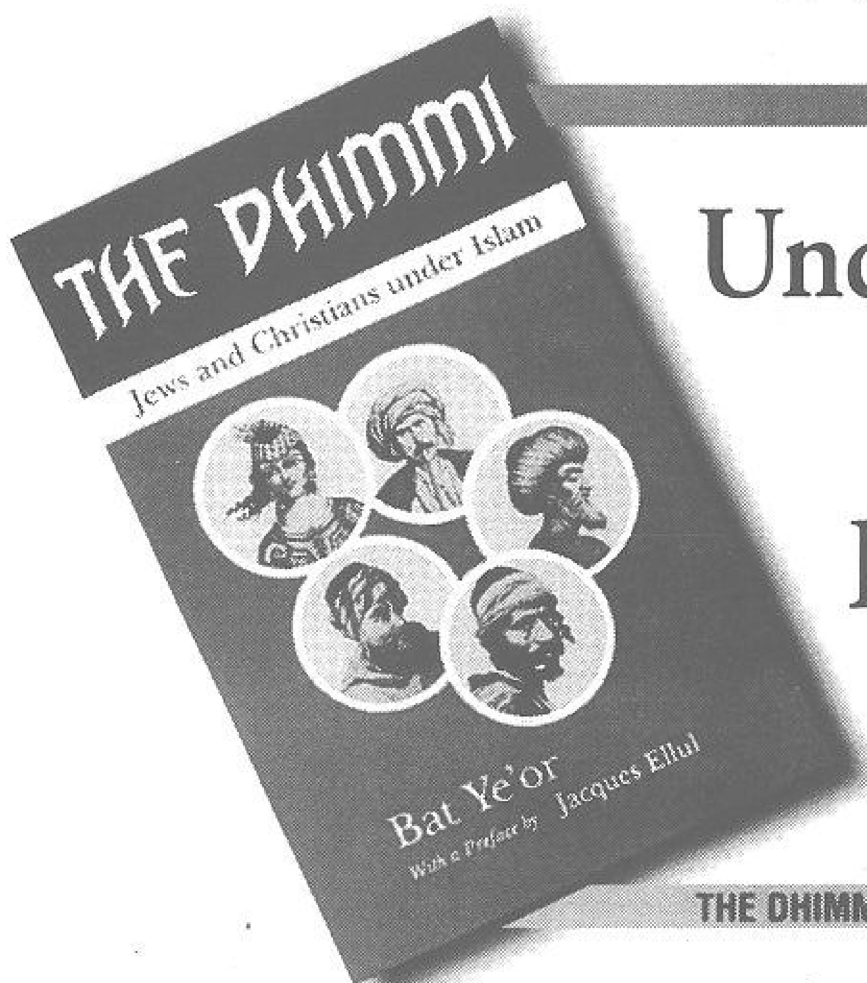
These three options were often conveyed in letters a style that, not accidentally, resembles the seemingly purely theological rant that the President of Iran Ahmadinejad recently sent to President Bush. The content and style of Ahmadinejad's letter resemble the letters that the prophet Mohammed sent to the Byzantine and Persian emperors. Towards the end of his letter to Bush, whom he addresses as if the leading representative of Christianity in the world, Ahmadinejad wrote: "Will you not accept this invitation? E.g., a genuine return to the teachings of the prophets, to monotheism and justice, to preserve human dignity and obedience to the Almighty and His prophets?" Ahmadinejad is essentially asking Bush to convert to the path of Islam. And if he doesn't? Islamic history might be a precursor to what happens next: economic or military battles.

Bat Ye'or's book should be required reading for anyone interested in understanding the psychology and education of those who are calling for global *jihad*.

The book is not completely academic. In fact, it is comfortable reading because it includes about 250 pages of translated primary documents—everything from the writings of Ibn Taymiyya to speeches by Arafat on jihad to lectures of Khomeini on the impurity of the infidel. One can pick and choose what one reads at his or her leisure, and each translated document is concise and accessible. The book, written over 25 years ago, cannot be more timely reading than it is right now.

Bat Ye'or, The Dhimmi: Jews and Christians under Islam, Farleigh Dickenson University Press: Toronto, 1985. Translated from the French by David Meisel, Paul Fenton, and David Littman, with a preface by Jacques Ellul.

By Jason S. Mokhtarian, Contributing Writer



Understanding a More Detailed Islam

THE DHIMMI: Jews and Christians under Islam

It is astounding and frightening, that so many Americans know so little about Islam. Facing a global jihad, many people think that they understand Muslim extremism: Al-Qaida and others simply want to kill innocent life, destroy America, Israel, and the West, and exact justice as they see it. These things are partially true, but this is merely scratching the surface of understanding the jihadist attitude towards the Western world. The historical process of the past hundreds of years has unfolded to the situation we have today; our situation today was not created out of a vacuum, and oftentimes things that the Western world has done in the past have come back to haunt us now. In the minds of those with whom we are engaged in war, Islamic history and religion, which they know by heart, justifies their actions, not because it justifies killing innocent life, but rather because the long-term goal of jihad is based on universal religious principles. To understand why we are at war, we need to understand why war was declared on us.

Bat Ye'or's book is by far the best book on the subject of how Islamic history has treated non-Muslims living in Islamic lands. The goal of jihad is, he writes, "the absolute supremacy of Islam throughout the world." (page 45) While the immediate goal of the global jihad is the liberation of Muslim lands from foreign (specifically Western) influences, the long-term vision is a global one. Palestinian groups which have claimed jihad against Israel may be an exception to the rule, since they claim that their goals are nationalistic, and indeed they often disassociate themselves from the global movement even while they recognize its legitimacy. The al-Qaida form of jihad is a global conception that, to quote Ye'or's definition of jihad, "divides the peoples of the world into two irreconcilable camps: that of the dar al-Harb, the 'Territory of War,' which covers those regions controlled by the infidels; and the dar al-Islam, the 'Territory of Islam,' the Muslim homeland where Islamic law reigns." (p. 45) For al-Qaida, one of many competing fundamentalist ideologies, even Saudi Arabia, with its Western alliances and American presence, has

ability to adapt to change – especially in light of the fact that she fled Iran and moved to the U.S. in her sixties.

True, Shokrian's work evokes a feeling of isolation, but more importantly, it captures a generation that will soon be lost to us. Similar to the European Jewry that came to America in the 1940's, Persians are still very much an immigrant population. Says Shokrian, "The community here is changing so much. It is becoming more and more assimilated. People like my Aunt, they're not coming over any more like the way they did." And it is here, deservedly, that Shokrian's work has garnered the most critical attention. She represents an important crossroad for the Persian Jewish community. From her unique inside/outsider perspective, she has witnessed and documented the speed at which this generation has undergone a vast process of assimilation into American culture.

No example rings more true to this than when you consider Ahmeh Jhan in the context of the piece as a whole. On the other two screens, during her Aunt's sojourn, we see a brit milah on one screen and a self-confessional by the artist on the second. Shokrian's testimony reveals her insecurities about herself as an artist and a person. "I have a warped idea about my worth, my abilities as an artist, my intelligence," the artist bemoans. Yet before her confession becomes trite and exploitative, it is suddenly subsumed by the sounds of celebration. (As opposed to the random screeching that echoed from a neighboring piece that, frankly, threatened to hijack the piece as a whole). The artist herself seems to be reminding us of the power of community – and its ability to absorb our problems, even when that is all we can think of.

However, as she revealed, the true driving force behind her documentation is her father. "A lot of this work has to do with him [my father], and wanting to connect with him." Ultimately, it may be this personal connection that will preserve the Persian community. Indeed, it has always been the saving force for the Jews. Tradition is ultimately based, to some degree or another, on our personal relationship with our parents and is our quest to recapture the essence of that relationship. While her relationship with her father had its rough spots, for Shokrian, a true connection was made during the filming of one of her pieces for The Jewish Identity Project. Because Simchat Torah fell on Shabbat, the Rabbi had forbidden her from shooting the event. Her father quickly sprang to her aid and helped her organize a group of forty people to meet the day before Shabbat. With her filming, they marched the Torah from her parents' house to the synagogue. "I felt so high. It was one of the most amazing working experiences."

That piece, Simchat Torah, along with all the others mentioned here, can be seen as part of The Jewish Identity Project, now on display at the Skirball Cultural Center through September 3, 2006. During the run of the exhibition, the Skirball will present a number of related programs, including concerts, lectures and workshops.

More information can be found at their website, www.skirball.org. Jessica Shokrian's work can be found at her website, www.jessicashokrian.com.

Jonathan

Continued from page 16

it's very important for someone to have a strong religion and relationship with G-d to hold onto. I'm not the most religious or Orthodox, but in my opinion one of the biggest components of the Jewish religion is the idea of family and in my opinion that is why we have Shabbat to be with your family.

What projects do you have coming up? Are you going to continue acting?

Right now it's a pretty tough year in school. I just missed out on a good amount of time, I kept up but I definitely think this is the time I can get a lot out of being in school. I'm not trying to stop my career but I'm not making any decisions for the future. I'm not going to say I'm not going to act tomorrow when I don't have an offer. I'm still auditioning, if something comes up that's when I'm going to make the decision of whether I should take the role or stay in school. Right now my top priority is school and it always will be. If anything, that is what will take me farthest in life.

What advice do you have for other young Iranian Jews looking to enter the entertainment industry as an actor?

First comes first, don't get your hopes up because if you do you're destined to fail. There are no guarantees in this business, just because you go on a couple of auditions doesn't mean you're going to be a movie star the next day. You might not get a job for a couple of years. After "House of Sand and Fog" I didn't audition for a year and then I auditioned for a year until I got the next two roles. Don't rush into things, don't get your hopes too high, and don't ever ever give up because if it's something you enjoy and love, you have every right to pursue it.

Thank you for chatting with us Jonathan and good luck in all your endeavors.

■ *By Elihu White, Contributing Writer*

A Triptych Down Memory Lane

Artist Jessica Shokrian captures the Persian Jewish community at a crossroads in her piece at the Jewish Identity Project

Who is a Jew?

At first blush, it sounds like one of those academic questions no one wants to answer. But once you dig beneath the surface, the controversy and issues it brings up are, well, too many to mention here. For the longest time, Americana has answered that question with the image of a white Jew of European descent. The truth is obviously more layered. And for many out there, the question has true significance. Like for me. My father isn't Jewish. To make matters worse, I went to an all-boys Catholic high school. Fun? Sure, if you liked football. And if you didn't? Well, there was plenty of time to think about things, like – am I a Jew?

For artist Jessica Shokrian, the essence of that question is what first drove her to photography. Shokrian was born of a Persian Jewish father and a non-Jewish mother and lived on the edge of both communities. "Growing up, it was really difficulty and confusing. I never really felt like I fit in anywhere." Ignoring the irony that no Jew has historically felt like a member of any society, Shokrian's problem was real. She did not speak Sephardi and she did not practice traditional Judaism – but three hundred of her closest relatives on her father's side did. Thus, her early gravitation toward photography. It was simply a way to communicate with her family.

Currently featured as part of an exhibit at the Skirball Museum entitled The Jewish Identity Project, Shokrian's work joins thirteen other emerging artists that all seek to frame, in one way or another, the question of "who is a Jew"? The works span many fields, including photography and excerpts from a documentary. A series of her short films, mainly focusing on her Persian family, is the focus of her work. The films are presented as a triptych, playing simultaneously on three separate screens adjacent to one another. "You get to see different ceremonies and rituals going on at the same time," comments Shokrian, "it really expresses what it feels like [to me]."

Ahmeh Jhan (Dear Aunt) follows her aging Persian Aunt on a trip to the ethnic grocery store. The piece is both haunting in its loneliness as it is stirring in the power of this woman's

show that we have earned it. I think if a man is a musician, they look and say he's a great musician, but they try to scrutinize a woman as much as possible and say O.K. well who made her famous? What did she have to do to become famous? And we seem to have to earn every millimeter of our respectability. And I hope that's changing and I believe that it's changing. I think the female entertainer has a big responsibility because she definitely has a wonderful platform and it depends how she uses it. If she uses it just for the sake of ego and for her own self promotion, to me it doesn't matter, but if she used that platform in producing any kind of progress for betterment and people generally, that is important."

The music industry and entertainment is very competitive, what drives you to continue with it? What's your motivation?

I am not in the music industry and I do not go in the "rat race" because I have formed this niche for myself. Though it is very tough, you have to be unique, though being unique makes it more difficult for me than it would be for an average pop singer... it is my motivation so that I can make a difference in the realm of women's liberation in a true sense.

Have you considered collaborating with other Persian or middle-eastern female artists? Why or why not?

We just did a collaboration a couple months ago at a big music event in Los Angeles called the "Sacred Music Festival" where Banafsheh Sayyad, Myself, and Viji Prakash, who is one of the most fantastic dancers, used our different creative forces. I am collaborating in a concert on June 10 with a musician from the Arab world. I definitely love collaboration because it helps me grow creatively and it always produces such beautiful works - It's like different parts of the world coming together.

Where do you see the female in the entertainment industry 10 years now? How accepted do you think she will be?

I think the female in the entertainment industry is probably going to make more strides...is going to make more progress. But again, I think what's very important is...we have seen the emergence of some really great artists in the last decade or two decades from opera to pop and we have also seen a lot of emergence of artists which come and go and I think maybe in the next two decades there will be more artists who will be legends and I think a lot of them will be women.

Though Persian culture in America has evolved some, and there has been an assimilation of American values, a step toward women's free self-expression, the changes are not all necessarily good ones. Sometimes this shift falls towards the opposite extreme where women look degraded and cheapened in these videos. I, like Mitra, hope that "a change will occur in the design of these videos in order to emphasize the music more than the appearances, allowing the audience to respect the artist's work rather than her physique. This is the only way the bar can be raised and respect be earned for the female musician.

Continued from page 13

Interview with **Vidal Sassoon**

over there let's do something for them". Generosity is the spirit that is within you and I love the way Camu put it.

What advice do you have for young Iranian Jews and other young Jews living in the U.S.?

It's hard to give advice. There are so many people, how do you give major advice to a group of people, it's very presumptuous. If you look into yourself as an individual, find your strength, and work on your weaknesses, have courage of your convictions...what more can you do? Feel a sense of pride, not false pride but a sense of pride in the extraordinary production in every area that the Jews have given to civilization.

Thank you Mr. Sassoon for sharing your thoughts and experiences with our community. We wish you continued success in your philanthropic work on behalf of the international Jewry and Israel.

For more information on the North American Conference for Ethiopian Jews, readers are encouraged to contact Barbara Ribcoff Gordon at their New York offices: (212) 233-5200.

years. Pursuing her passion for Indian khatak dance, Mitra began training with Master Chitrish Das and associate Susan Duckett. From there, Mitra went to form her own dance company, where she choreographed, performed and taught dance for many years.

In the mid 1990's, Mitra created her first album, "The Sun Shines in You," with renowned New Age composer Randall Leonard. In time Mitra and her husband Rama Morovati created their own unique style of music by blending Indian, Persian, Flamenco and New Age genres. These creations were brought together in the body of Mitra's newest album, "Nirvana." Also, Mitra's works can be heard on film soundtracks (e.g. Spartacus, The Olive Harvest, Shanghai Red), as well as various compilation albums. She has had the honor of singing for Nobel Peace Prize Laureate Shirin Ebadi and Senator Hilary Clinton, and has performed at various events and prestigious organizations, such as the United Nations.

The first time I met with Mitra, I was impressed by her unique presence. She had a very pleasant demeanor and I found myself captivated by her distinguished sense of style and her eloquence as a speaker.

How do you define yourself as an artist? Are you an entertainer, performer? Are you a recording artist? Do you do concerts?

I am a singer... I'm a vocalist, but I'm definitely a performer.

Has classic or current Persian music influenced your style or genre of music?

I think basically what has influenced my music the most is thinking of my roots but also realizing who I am which is a mixture of so many colors. Persian folk music and altogether folk music...from Joni Mitchell to Irish folk music has influenced me. But I think what has affected me more is the unique background that a lot of Iranians in America have now. I don't think that it was the classical or pop music of my country. I think it's just basically who I am.

What types of reactions have you received from the Persian community as to your career choice considering the fact that most do not look favorably on the arts?

I think that that has changed a little bit and I hope that I have helped promote that change because usually Iranians think of artists and musicians as people who...they used to call them Motreb and people who are...and now I think a lot of that thought pattern is changing because of there are a lot of musicians whose caliber is very high and international and we see a lot of musicians who are not necessarily into drugs, the night life and the fast lane. People like me, we take our jobs very seriously if not more seriously than a doctor. I think the Iranian community is changing a little bit in the way they look at people. A lot of the community in Los Angeles...some of the musicians are people of such high integrity and talent and caliber as artists I think it has changed people's minds a little bit. Even in the pop culture there are wonderful artists. Now artists are being respected enough so that they can perform with any artist of any country. Their work is in film-you know all that stuff.



What obstacles did you have to face when you started?

A lot because I had a theater background. I received a lot of obstacles from my family, socially, and culturally. A lot financially. It was just when I matured and people found that I was really serious about what I do and as I became more confident the obstacles minimized. But really it was when I came out of college and the first few years after college it was very hard for me. I couldn't understand why people would say "It's O.K. to act, or sing or dance but just do it at a mehmooni (Party). You don't need to do it anywhere." I didn't understand how they could be so proud of me for knowing those skills but yet they wouldn't be proud of me if they were exhibited in a magazine or at a theater. I didn't understand that concept and I fought with it for a long time. And so I'm a late bloomer in a way. I was a social worker....so it has been a struggle and it's been just the past 6/7 years that I've come into my own.

What obstacles do you still have to face as a woman and do women still have to face?

First of all in our culture, when I do a performance, a lot of people will come up to me and want to know if I'm married, if I have children, how old I am. We have to try so hard to

By Melody Abrams, Special to Iranian Jewish Chronicle

Iranian Women and Music

Interview with Mitra Rahbar



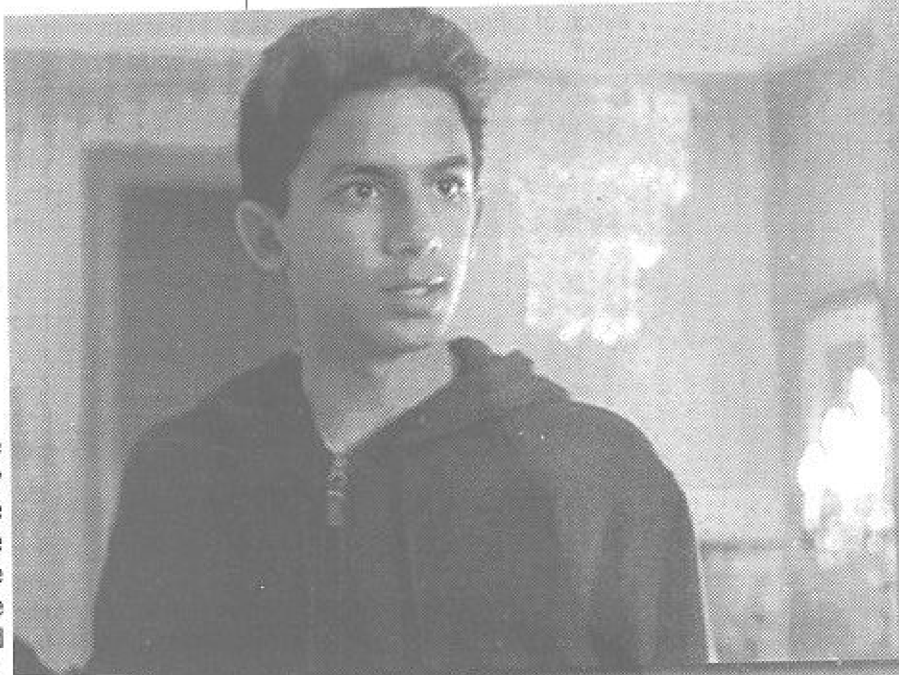
Being part of the Persian community has always been a challenge for me, as I feel that being a musician is my calling. Throughout Persian history – since before the time of Queen Esther – women have been looked down upon and degraded for being performers. Although contemporary Persian music, with its array of female singers and dancers displays Persian culture as progressive and westernized in terms of its views on women's role in society, it is actually not reflective of the culture's view of women, which generally does not ascribe class and propriety to the female entertainer.

According to William Alves, "Popular music and female performers in particular, are severely restricted [in Iran] although a thriving music industry exists among expatriate communities in cities such as Los Angeles." While this statement is directed towards musicians in Iran it is equally valid in the states. The industry has indeed flourished in Los Angeles and yet the culture still holds steadfast to the negative perceptions about singers, musicians and entertainers that took root in Iran.

Modern-day performers are faced with the task of adhering to older customs while still being entertaining to current audiences and building reputations as credible, dignified artists. Iranian singers such as Mitra Rahbar struggle to make the past and present coexist. Mitra Rahbar is a Persian folk and New Age singer who began her involvement with music, voice, dance and theater as a child in Iran. In the 1980's, Mitra joined the AVAZ Dance Theater in Los Angeles, where she trained and performed for two

terrorists. I have had to turn down roles that I thought were way too stereotypical and that I thought would negatively affect my career. I don't want to close off any opportunities for myself by taking these roles. I've actually filmed another independent film called "American Gun" where I just played a normal American kid named Ike. It was a smaller role but it was such a great task and opportunity for me, but more importantly I have it on my resume that I've played non-Middle Eastern roles.

Iranian Jewish parents seem to want their children to join professional occupations, what was your family's reaction when you told them you wanted to act?



We come from a very conservative culture where people like things that are practical and reasonable. Becoming an actor at the age of 13 is definitely not practical or reasonable. People just feel safe in our community sticking to stability. My parents from the start came to this country to give us a better life and give us opportunities and education. Their biggest concern for me was that I have to stay in school, I have to keep my head in school, and not go into this industry for money. It was about me pursuing something I loved, something I that I was good at, something that could be a good opportunity for me. I was actually one of the more hesitant people in my family about taking this role, it wasn't necessarily just my decision it was basically between me, my parents, and my older sister. So went for it, my parents supported me every step of the way, my mom came with me to work every single day and made sure that I was on top of my work and school. So many Persian people and young people in our community haven't gone toward acting, it's completely understandable for parents to have the same reaction as I had and think that this is crazy.

What type of response or feedback have you received from the Iranian Jewish community since you've achieved success in landing roles on "24" and "House of San and Fog"?

I've gotten a lot of admiration. When I go to Sinai for temple, or Nessah for temple, or go to extended family dinners, or weddings where people that I've never met know me and really appreciate what I'm doing. It's so fulfilling. I think I'm showing them and it's ok not to be so uptight and to be more relaxed and embrace what this country has to offer. The fact that they are admiring me to begin with is an honor for me and to have my community behind me. I definitely feel that it's not just the Muslims that are against me, I hate to say that, they have admired me as well just because of the fact that I am Persian. I've gotten a lot negative reaction all across the board from all religions and all Middle Easterners. When I was doing my interview on K.I.R.N. and I also had an interview on the Iranian satellite radio channel, I was getting phone calls from these mothers and fathers ranting so angry that they couldn't believe that I could portray a terrorist on TV. There was this one guy that told me his son was named "Behrooz" and how he was going to school and everyone would call him "Behrooz terrorist". I knew going into this that I would get a lot of negative reactions and I even expected more that I got. It's about the acting and it's the craft…I'm not a terrorist. My job was to act and that is what I did.

How important is Judaism in your life now and how are you involved in the Jewish community?

Judaism is a very very big part of my life and identity. It's one of the reasons why I am so close to my family and there is such a good relationship between us. Every Friday night I'm excited to go to my grandma's house and see my 20 cousins. It's such a great thing. Being Jewish has brought a lot of goodness to my life and I think

Continues on page 21

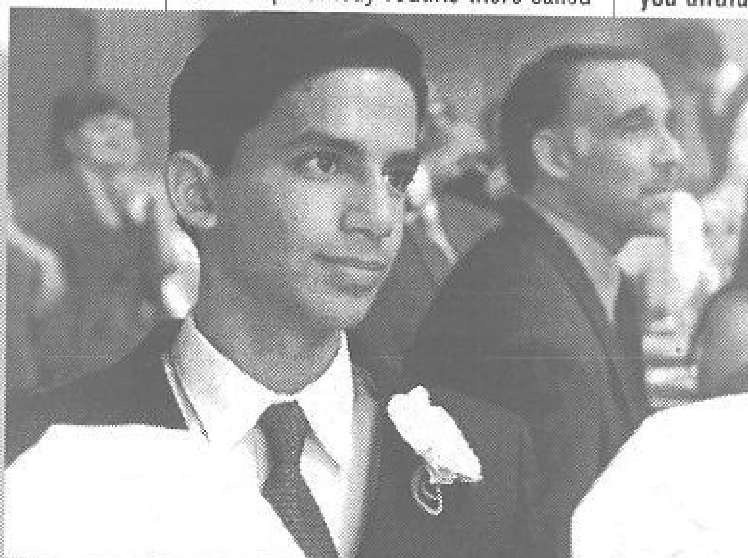
didn't have any high hopes or anything. Even the fact that I got a call back was surprising to me and I didn't hear back from them for three weeks until one day I had messages at home and on my cell phone that I had to go in and audition that night. So I went in with a whole bunch of kids, we all auditioned. The next day was my first rehearsal and two weeks later was the first day of shooting.

What motivated you to enter the acting profession? Is it going to be your career in the future?

I'm not making too many decisions right now about the rest of my life, I think I'm way too young to be deciding what is best and right. As of now what I can do is to take advantage of everything is in front of me. Doing the movie obviously opened a lot of doors for me and I really enjoyed acting. I think it would make for a great career right now. It's not necessarily a sustainable career or something practical because the entertainment industry is very very shaky, especially for actors because you never know if you're going to be with a job or out of a job. It's not like being a businessman or owning a business were you know you're going to have a steady income or salary. My plans as of now are to go to college, I'm hoping to double major in something in film industry and business. Hopefully one day start my own business, look into producing, look into directing-- definitely continue acting. Eventually if I have the time for it, film scoring is something I've always been interested in and would definitely love to pursue.

What has the experience of working on a popular TV show like "24" been like for you?

It's surreal for me. I don't think I'm at that point where it's hit me that I'm on millions of TV sets and millions of people around the entire world are watching me. I was in Edinburgh, Scotland in August with my school for three weeks, we were performing a bunch of different plays. There was a stand-up comedy routine there called



"26", it was about this guy who was 26 years old and making fun of his life. As soon as I found about that I told my friends that we should go see it. Right at the middle of his routine, he called me up, he had me sign his whole DVD set and there's an action card with my face on it that he had me sign. So the whole thing is so unreal to me and the fact that I was recognized there was amazing. I just got a call the other day from someone in Brazil about a fan club I have in Brazil. Working on "24" was such a solid experience, from the second I walked on people welcomed with open arms. No matter how big or small my role was I could tell that everyone there was working together on such a great project. I felt like I was a part of such a great team of people who were so professional, knew what they were doing and had such great personalities. It was definitely a more versatile experience for me, I learned how to deal with more people and be more professional in the entertainment industry.

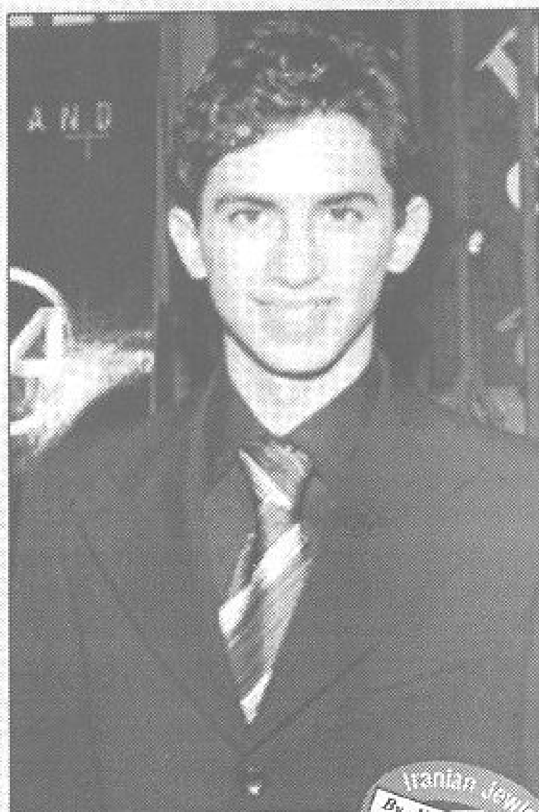
You've played young Middle Eastern men on TV and film, are you afraid of being type-cast in these roles? Do you want to continue playing these roles or do you want something different?

My biggest fear is becoming type-cast as the Muslim Middle Easterner because I think society today has their sights set on the Middle East and it's become a much bigger part of American culture. I don't want to necessarily fuel any kind of stereotype that could be created. My roles on "24" and "House of Sand and Fog" were very character driven, character specific roles, there was not that much stereotype involved which is why I took the roles. I wanted to make sure it wasn't anything too general and something that people could get the wrong idea from. Apparently people did get the wrong idea for it. I know there was a lot of hate coming from the Muslim community towards me and Shohreh Agadashloo and to Fox as well for portraying Middle Easterners as terrorists on "24". But at the same time you're dealing with "24" which is a show that has portrayed Germans, Russians, even Americans as

By Karmel Melamed, Contributing Writer

Jonathan Ahdout

Young Iranian Jewish Film & Television Actor



It is not often a young person from our community appears in a major motion picture and regularly in a popular national network television series, but 16-year-old Jonathan Ahdout has achieved these unique feats and more. Three years ago Ahdout, a Brentwood resident, made his acting debut playing a young Iranian man opposite Oscar winning actors Sir Ben Kingsley and Jennifer Connelly in the acclaimed film "House of Sand and Fog". His genuine performance in the film caught the attention of producers of the hit Fox television series "24" who soon cast him to play the controversial young Iranian character of "Behrooz Araz" on the program last season.

Ahdout is one of only a handful of young people in our community that have recently achieved substantial success working in the entertainment industry in the last few years. Even though he is still in high school, Jonathan's acting ability has recently earned him a place in the soon to be released film "American Gun", playing along side actor Forrest Whittaker. Recently I had a chance to chat with Jonathan and was impressed to discover that this well-spoken young man is also musically talented and possesses a true love of Judaism.

Can you share with us some background on yourself and where you grew up?

Well I'm 16 years old and parents came to America in 1982 from Iran. I was born in 1989 and I grew up in the area around Beverly Glen. I went to Sinai Akiba and for seventh grade I switched schools to Harvard Westlake. I've always been very interested in music and the arts, that's something I've been involved with since I was very little. I started piano lessons with Sheila Hekmat when I was in first grade and I'm still doing that. She's definitely been a big influence in my life, helped me out. I've done a lot of compositions with piano, won some contests which is great, and just recently wrote the score for my school play this Fall. I really love writing music and I got into acting when I was around 13 when I was in "House of Sand and Fog".

How did you land your first role in the film House of Sand and Fog?

I was never interested in acting when I was younger. I did a few school plays with my friends. When I was 13 one of my mom's friends got a fax from DreamWorks that said they needed a Persian boy to play the son of Ben Kingsley in "House of Sand and Fog" and it was just an open audition. So I went in thinking it would be cool to audition for a movie, I

totally fascinated by what you could do with hair, the possibilities of changing things. For nine years I worked to change what was hairdressing then into a geometric art form with color, perm without setting, which had never been done before. There were many innovations that we—I say

we because I trained a team that was much involved with me—created that changed the craft, so I guess that's why they call me the 'father of hairdressing'...or maybe it's because of my age, I'm 78 and possibly the grandfather.

In recent years, you have sold your chain of salons and the haircare products that bear your name to other companies. Have you decided to move away from the industry or are you still involved?

I haven't moved away from it, in fact I did a live show at the 'Albert Hall' three months ago. There were over 5,000 people and we actually sold out the Albert Hall. I'm doing a show in Israel in May of this year. There's a big hair show in Israel and they're inviting the Jordanian hairdressers so I hear, which I think should be very interesting. I speak now, I don't actually physically work on heads of hair, but I speak. In June my hairdressing team will be doing a show in Barcelona as well. We're invited to so many places just to show up and talk to young hairdressers and tell them about our experiences. It's very very nice, it a great compliment. So I haven't really deserted the craft at all, I'm still involved.

Nowadays you do not see many prominent people in the public eye taking a strong stance on behalf of Israel, why have you remained active in fundraising efforts and a vocal supporter of Israel?

I honestly believe that without a strong Israel, Judaism is doomed. If you look at our center in Jerusalem that has done a survey about anti-Semitism in Europe, in France it is horrendous—it's practically a quarter of the population there that doesn't like Jews. In Britain it's about 15 to 18 percent of the population that don't like Jews. My sense is that as the world is today, there is an extraordinary rise of Islamic anti-Semitism utilizing much of the Nazi propaganda. When you have a situation were there is indigenous anti-Semitism it can become endemic and all you have to do is a start a spark. Frankly I don't trust the world, there are very nice Christians in this world as there are Muslims, as there are Hindus etc, but there are only 13 million Jews left in this world. Where did they all go? They were all murder or they had to convert or be murdered. So a very strong Israel is absolutely necessary to our survival as a people.

You seem to be visiting Israel often and are active with social programs there, what is your sense of the Arabs that are citizens of Israel?

I do believe that Israeli Arabs should be equal citizens in Israel. They now vote for their own people the Israeli parliament, that's good for democracy. But I do believe that the Israeli national anthem should be inclusive of all, it should not just be 'nefesh yehudi' it should be 'nefesh Israeli'—everybody should be included. They're either loyal Israelis or not, and if they're not we're creating a fifth column in Israel because there are 1.2 million people of the Islamic faith living there. I just believe we have to change our relationships with Israeli Arabs. I think it's very important that they feel that they are very much a part of the society and they are Israeli. The 'Druze' for example who are loyal Arab citizens and serve in the Israeli army, we need to welcome them and have them included more in Israeli society.

What was your objective in founding the International Center on Anti-Semitism at Hebrew University that bears your name?

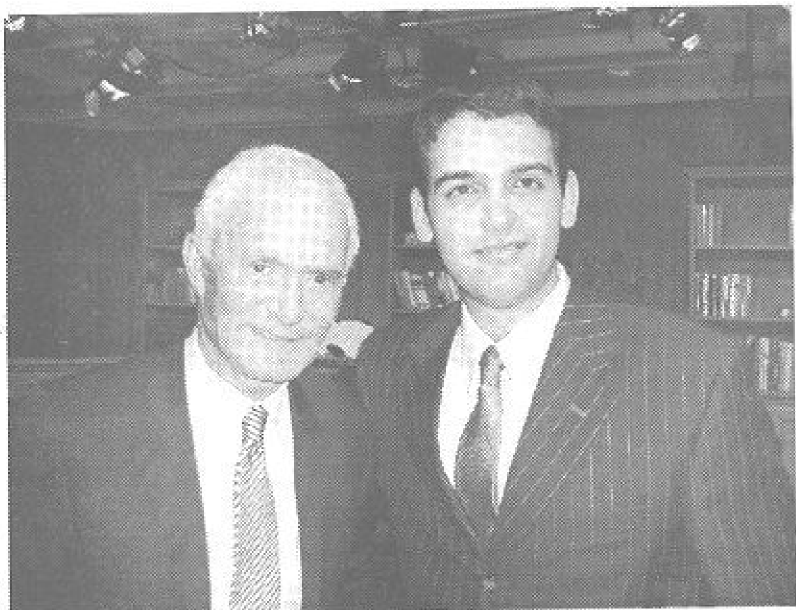
I was always involved with Hebrew University before then, but there was this wonderful professor, Yehuda Bower at the university and we had very similar views and feelings about Judaism and where Judaism was going and if there was a future for Judaism. It was terrifying to think that the people who created Einstein would be eliminated from the earth. It's terrifying to think of all those extraordinary elements in society that made up Judaism that have been wiped away and could have been so creative for the rest of this universe. Yehuda Bower was speaking in his most brilliant way and his knowledge of past history was so valid and vivid, that we followed him. He talked to me and he said "how would you like to be involved in creating a center for the study of anti-Semitism." So I said, could we also include other related bigotries (to study) because you're trying to fathom the mind and hate of humanity and not just Jews. So this was a man that had great appeal, dynamic energy, and I was fortunate to meet him. I was also fortunate considering my background where I came from to have the necessary finances to help create the center. The center has grown extraordinarily. Yehuda Bower is close to 80, he still lectures but he is not in charge of the center anymore. I couldn't be more pleased with the way the center is going and I'll be visiting it in May.

Can you tell us a little bit about the North American Conference for Ethiopian Jews that you've become involved with?

It's quite wonderful. We are developing programs where the money goes partly for education and partly for sports because the health body and healthy mind is were it's at. Many people are involved; it's really an honor to be a part of this. You know there's something (the author) Camu said that has stuck with me all my life and it's "too many people have forsaken generosity to practice charity". I hate the word "charity". The generosity of soul, if you give, you're giving because you're pleasing your own soul. The word charity means something totally different, "oh those poor people

Continues on page 19

and running through the streets and having meetings, it was quite ridiculous. Many truly brave Jewish ex-servicemen started the "43 Group" because there were 43 people at the first meeting they had. These were tough men who had been through the war. Of course volunteers were needed, I was 16 or 17 at the time, most of my friends joined the 43 Group and there were quite a few hundred of us. Truly the fascists were smashed in the streets and yes if you were scared at times because it was scary. But after we saw the pictures that came out and the whole story of the Holocaust, there was actually no way we could allow fascists to run through the streets. I was arrested one night and put in jail, the following day the judge told me 'to be a good boy' and let me go. That was our life in those days, we decided that we were absolutely not going to allow what happened pre-war when Jews were just beat up indiscriminately in the streets. It worked beautifully because of mainly the tough Jewish characters that were in the British armed forces during the war, they were the people that did it. But also there were quite a few gentiles who had seen the camps, the horror of Europe and fought with us.



After Israel was established in 1948, what motivated you to suddenly leave your family and join the Palmach (Israeli army) at such a young age?

Through my mother who was an ardent Zionist and who used to hold Zionist meetings were we lived in the East End, so I grew up with Zionism. My sense was that without a strong Israel, Judaism would die out with only a few religious Jews in the world but basically as a philosophy of life it would be very much on its way out. Israel was so important. An Israeli officer, a "Sabra" came to London and had a meeting way before 48' in late 47' and say 'that if a war breaks out which they were expecting, we would like volunteers'. He came to see the 43 group and I hadn't a clue who he was. You've got to remember that I was just a private, a very insignificant member of the group, just one of the ordinary...I guess you call them G.I.'s. A few us put our names on a list, we couldn't leave until the British left (Palestine) for obvious reasons because we were British.

Did you see any action while you were a soldier there?

I was very lucky, I was very fit and I joined the Palmach. I was with a young fishing kibbutz with young beautiful Sabras, tough from their work and strong in their minds. We were three English guys—I was one of them, there was one American we were accepted into the group and became a part of the Palmach. We trained for two months, it was the hardest physical exercise I've ever had in my life. We marched through the night through the northern Negev through Arab lines because in those days you couldn't truly get through by transport, we were building up the kibbutzim inside those lines. When Egypt attacked with tanks, many comrades were killed, many were wounded but I was very lucky. Out of the three Englishmen and one American, two of the English guys were wounded and the American and myself were unscratched. It was an extraordinary experience and I think that experience in Israel gave me the sense that anything could be done. I thought I saw a miracle happen, you think that 600,000 people beat back five Arab armies...it was an extraordinary feat. Frankly no one realizes how it was done.

After the war what motivated you to get back into hairdressing in England?

My mother. The war was over, we were in Tel Aviv waiting and deciding what to do with the rest of our lives. I got a telegraph from my mother who said that my stepfather had had a heart attack, come home and earn a living. So I went back to England and the only thing I knew to earn any cash was through hairdressing. I got a job and many many jobs; it took quite a few years. In 1954 I opened my own salon after working for a wonderful man called "Raymond", I learned so much from him about cutting.

Over the years you've been given the title of "father of modern hairdressing" for your contributions to the profession, where did you get the motivation for eveloping these haircutting techniques and what is it like to be considered a legend?

Well I opened my own salon in 1954 and by that time I was



While the name Vidal Sassoon has become synonymous with the glamorous world of hairstyling and haircare products for nearly five decades, the man behind the brand name has been equally well known for us unwavering support for Israel during this period. Before becoming known as the "father of modern day hairstyling", Sassoon was born in the east end of London's improvised Jewish ghetto in 1928. Despite his family's financial problems, by age 14, the young Sassoon began working as an apprentice in a Jewish barbershop and learning his famous craft. During this same time he joined the "43 Group" a popular anti-fascist organization that combated post-World War II anti-Semitic groups parading in London's streets. When the state of Israel was established, then 20-year-old Sassoon bravely volunteered and served in the Israeli army in the War of Independence.

After the war, Sassoon returned to London and over the years created his famous hairstyling empire that included forming hair salons, hairstyling schools, and haircare products bearing his name. Today he is credited for establishing the foundations of modern hairstyling after having created geometric hairstyle cuts, the popular wash-and-wear perm, as well as other hairstyling techniques that are widely used. In addition to his career, Sassoon has also dedicated his time to aiding worthy philanthropic and educational causes in Israel. In 1982 he founded the Vidal Sassoon International Center for the Study of Anti-Semitism at Hebrew University in Jerusalem. More recently he has become involved with the North American Conference for Ethiopian Jews, a group that provides educational and sports programs for young Ethiopian Jews visiting the U.S. from Israel.

Last month I had the rare and special opportunity to chat with Mr. Sassoon about his experience as a young soldier fighting for Israel's survival as well as his life's work inside and outside of the salon.

By Karmel Melamed, Contributing Writer

Interview with Vidal Sassoon

Your family name 'Sassoon' is very popular among Iranian Jews and Sephardic Jews, can you please give us a brief background of your family's origins?

My father was actually from Salonika in northern Greece where the family had lived for some years. I think there was a population of about 90,000 Jews there and after the Holocaust there was 3,000 left which is quite dreadful. But I am Sephardic from my father's side and my mother was born in London and her people are from the Ukraine, Kiev. So I guess on my mother's side it was Ashkenazi, she spoke both Ladino and spoke Yiddish. She was quite a remarkable woman.

What prompted you to start working at a barbershop at a young age?

Well I had no choice. First of all it was World War II, we were in London and we used to sleep in the shelters because the German air force was rearranging the streets of London every night with the bombings practically every night in those days. This was in '42 and I was 14. My mother didn't have the luck that she might have had and my father had left us at an early age, so we lived in the east end of London with an aunt until I was five. Then my brother and I were put in a Jewish orphanage until I was 11, when the war started. At 14, that was the school leaving age unless you had money, which we didn't, or you had an extraordinary brain and won scholarships. Of course I didn't have that either. My mother had a premonition and she felt that hairdressing would be very very good for me. She took me along to a man named Adolf Cohen at 101 White Chapel Road, which was in the Jewish ghetto where I had my apprenticeship. He was a great disciplinarian who served me for the rest of my life; he was very good for me. It took me a long time of studying and working in different places around London.

As a teenager you joined the British Jewish organization known as the "43 Group" in London, what activities was this group involved in and how were you involved?

It was a rather strange situation because the war was over. Before the war there was quite a strong fascist party led by Oswald Mosley and he and his cohorts were put in detention (jail) during the war by Churchill. After the war they came out and immediately started up again with their anti-Semitism

on fellowships or the dialogues between Jews and Muslims to explore common ground?

JP: Well – here is a magazine – it was published last month in Pakistan where they distributed 20,000 copies in libraries and schools. It was inspired by the tragedy and influenced by our Muslim-Jewish dialogue. The most important thing for us is to face of Danny out there – and reminds them who we are and what we stand for: We are friendly. We invite Muslim journalists to the US – and we invite Pakistani musicians to play together with Israelis in cross-cultural concerts. Muslims and Jews are united in this fight to protect civilization – that's an important message. It improves the Jewish image and emboldens the Muslim moderates.

DG: What's in store for Daniel Pearl Music Day this year?

JP: We have four premieres of a new piece called "Daniel Variations" composed by Steve Reich – it will premiere in London, Carnegie Hall, Paris, Portugal and then it will come to Los Angeles in January. We also have a Blue Grass festival in San Francisco where thousands of school kids will be exposed to Blue Grass played by recipients of Daniel Pearl Memorial Violin, given annually to a promising young violinist. Incidentally, Iran's legendary singer Mohammad Reza Shajarian is on our Honorary Committee, together with Elton John, REM, Izhak Perlman and other stellar musicians...

***

To learn more about the Daniel Pearl Foundation and how you can get involved please visit www.danielpearl.org.



JP: That's one of the roles of the UN.

DG: Do you really think they are up to the task?

JP: No, I am not naïve, but its our job to corner them to admit that it is their role, that they relegate on their duty and that they should revise their educational policies. The UN has allocated lots of funds towards education and it ought to give a substantial portion of those funds towards teaching Muslim children about the historical connection between the Jewish people and the land of Israel. Once they understand this connection it would give them a seed to question everything President Ahmadinejad is preaching.

DG: In line with this how do you think the world should deal with the President of Iran and his threats to obliterate Israel?

JP: He's a smart politician. He knows what the Arab street wants to hear. Not only the Arabs – he courts the entire Muslim world. He wants to be the center of reality for the Muslim world and he knows what kind of rhetoric will buy their attention and support. Today, the unifying force in the Muslim world, from Morocco to Indonesia, is the myth that Israelis are European foreigners with no historical claims to the land; hence Israel has no right to exist. This myth, in my opinion, is the core of the Middle East conflict and must be dispelled by painstaking education.

DG: Have there been times when you and Dr. Ahmed have spoken before an audience that has treated either or both of you with hostility?

No, we sit on the stage as two grandfathers worrying about the next generation and the kind of world it needs to face. Plus I always have a large picture of Danny posted there – which immediately suppresses all hostility as he's telling them "I am the beautiful West – forget all the propaganda you heard – the ugly West is dead. Look at me. I am the West and I cared about you; I am the Jew and I wrote about you and gave you voice and hope. The ugly West is dead and the ugly Jew is dead." They can't be hostile under such compelling truth. They can ask penetrating questions, of course, and they do. I welcome it – the more questions – the more connections are formed. And they ask, because know they won't be ridiculed. They feel free to articulate their grievances frankly.

DG: That's great – they can say what is on their mind. Were there times that dialogue and understanding went better than you ever expected?

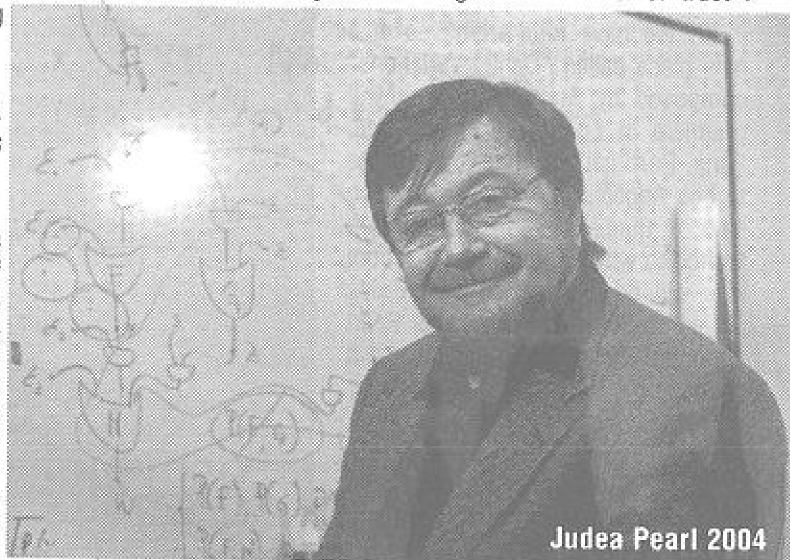
JP: There have been some good moments like when the Deputy Pakistani Ambassador shook the hand of the Israeli Consul General. Or when a member of the Pakistani Parliament apologized to me in the name of Pakistan and promised to do something in Parliament to ensure what happened to Danny does not repeat. These are symbolic gestures, they may not mean much in terms of political action but a lot in terms of community sentiments.

DG: In line with this, how can we build more bridges?

JP: By having an arena where they can talk freely without the fear of being ridiculed.

DG: What steps can an individual take to aid the fight against hatred?

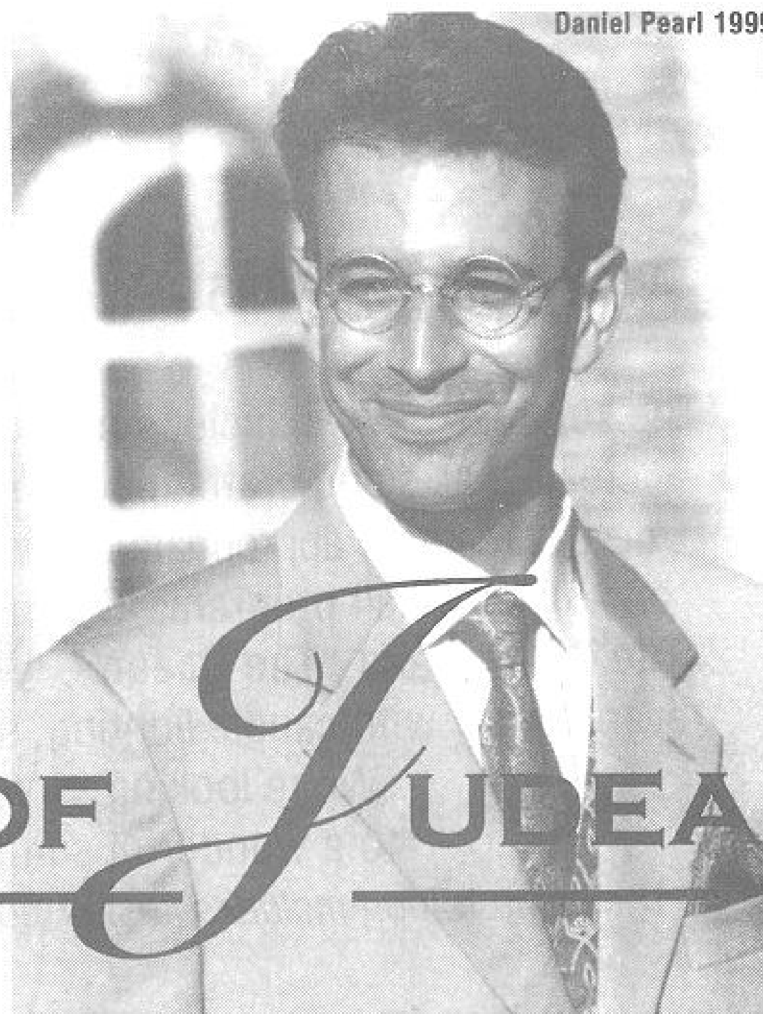
JP: Try to transmit this message to the Muslim world – "We are not your enemy – we have a common enemy that we must fight together." We should all be trying to send them this very clear message: "You have a place under the sun – No one wants to take it from you – if you want to practice the Koran you have our blessing, but leave room for others." I am happy to speak at their communities; they take me seriously, and through this channel of trust I manage to tell them about the history of the Jewish people and why we care so much about Israel.



Judea Pearl 2004

DG: It's now been four years since Danny's death, and the conception of the Daniel Pearl Foundation. What progress towards tolerance and greater understanding have you seen through the implementation of its various programs – such as bringing Muslim journalists to the US

By Deborah Gilels, Contributing Writer


Daniel Pearl 1999

THE FATHER OF SLAIN JOURNALIST DANIEL PEARL ADVOCATES TOLERANCE AND CONTINUOUSLY CAMPAIGNS FOR EVERYONE TO HAVE A PLACE IN THE SUN

LION OF JUDEA

In the four years since the brutal murder of his son, Dr. Judea Pearl and his family decided to address the root causes that led to his death and founded the Daniel Pearl Foundation. Among the activities the Foundation sponsors are a series of Jewish-Muslim dialogues with Dr. Pearl and Islamic scholar Dr. Akbar Ahmded, as well as fellowships for young Islamic journalists to study in the United States. At his UCLA office, Judea Pearl sits with Iranian Jewish Chronicle's Deborah Gilels to discuss Daniel's special connection to Iran, educating Israel's hostile neighbors and how dialogue between enemies can build bridges towards good will and friendship.

Deborah Gilels: I had no idea that Danny had ever been to Iran – can you tell me a little about his experience there?

Judea Pearl: He was headquartered in London and he covered the Middle East and he loved to go to Iran. I suspected that he fell in love with his translator – that's why he was so eager to go back there. He liked the people very much. He spent a lot of time with young people, studying their music and their sentiments towards the West. He liked to go to Qom – the holy city of the clergy – he told me how they rode bicycles there and were talking on their cell phones – he found it intriguing!

DG: I just read the beautiful speech you gave at the UN this past January, "Remembrance, Vigilance and Beyond" and agree with your statement that the evil of hatred must be fought by education, dialogue, vigilance and timely response. The first point, through education seems to be pretty tough to come by in the Middle East – how do you think we can inspire Israel's Arab neighbors to stop the teaching of anti-Semitism?

This summer, come join the Eretz Alliance School's

Camp Chaverim!

Wed., July 5, 2006 – Wed., Aug. 16, 2006

The summer fun will include music and dance lessons, creative arts and crafts, pool and computer time, developmentally appropriate reading, writing activities and a basketball program. Summer themes include **"The Circus"** and **"The Ocean"**. We celebrate Shabbat every Friday with candle lighting, songs and Kiddush.

We're looking forward to a wonderful summer.

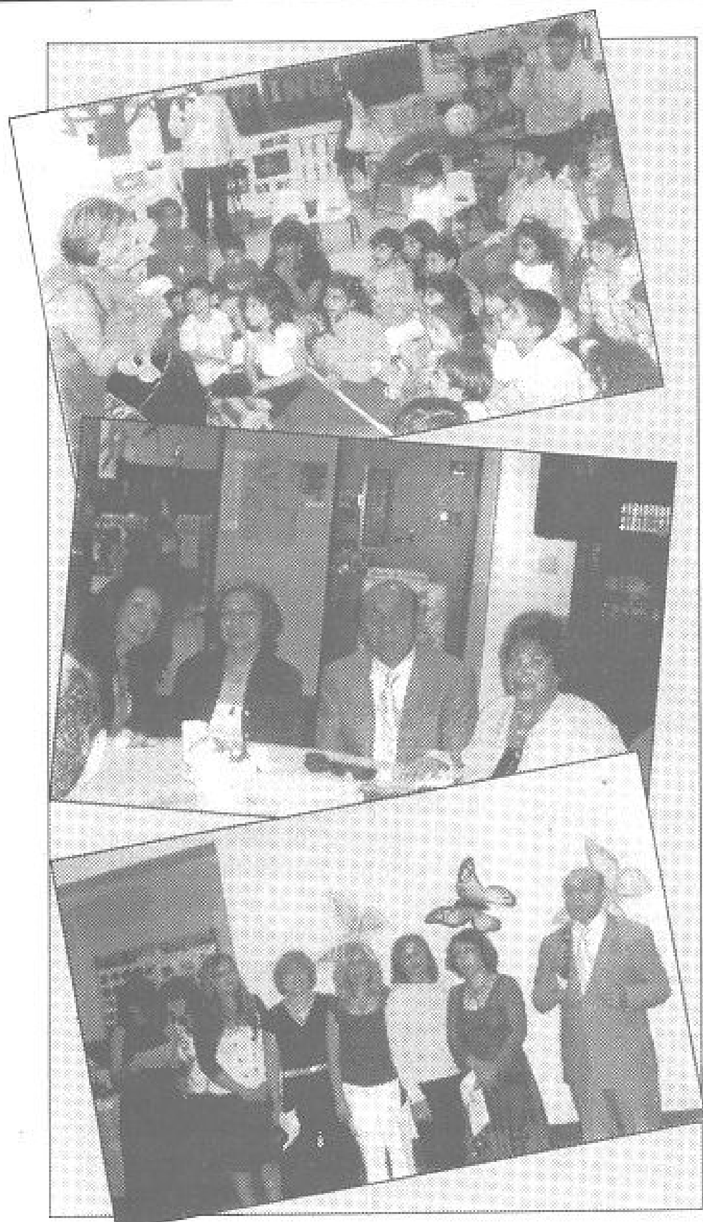
The camp tuition includes kosher hot lunches everyday.

Prices for summer camp are as follows:

5 Full Days 8:30 - 3:30 = $140.00/week
3 Full Days 8:30 - 3:30 = $90.00/week

5 Half Days 8:30 - 12:30 = $100.00/week
3 Half Days 8:30 - 12:30 = $70.00/week

For more information, please call Cookie @ (818) 344-3121



Our first Eretz Alliance School Family Night was a great success.

It was truly a night of celebration for our two youngest classes. The children delighted everyone with their singing, both in English and Hebrew. The teachers surprised the parents by singing an original song to them, and the parents surprised the teachers by singing a song of thanks. We feasted on delicious food while we listened to music provided by a DJ. We also had entertainment for the children. Lots of fun was had as we raised some money for the school through an auction. Some families were represented by three generations. Not only did each family enjoy themselves, but we also bonded and realized the wonderful feeling of knowing that we, here at the Eretz Alliance School, have become one big family.

It's hard to believe that this school year is ending. It's been a very exciting time. The children have grown physically, emotionally, socially, spiritually and cognitively. They are as cute as can be, and they fill our hearts with love, laughter and song.

Last month we celebrated Yom Ha'atzmaut. The children made passports and paper suitcases, sat on make-believe airplanes, and pretended to fly to Israel. The teachers acted as flight attendants and served popcorn snacks. When they arrived in the land of Israel, we stamped their passports, played Israeli music, brought them to the Kotel which was painted on the wall, paraded up to the Temple and ended the day by serving them falafel. May also was when we had a delightful Mother's Day breakfast. The children served their moms, sang to them, danced with them, and expressed their love in many adorable words. This week we will have our Father's Day breakfast. The children will serve their dads and then, father and child will show and tell us things they enjoy doing together.

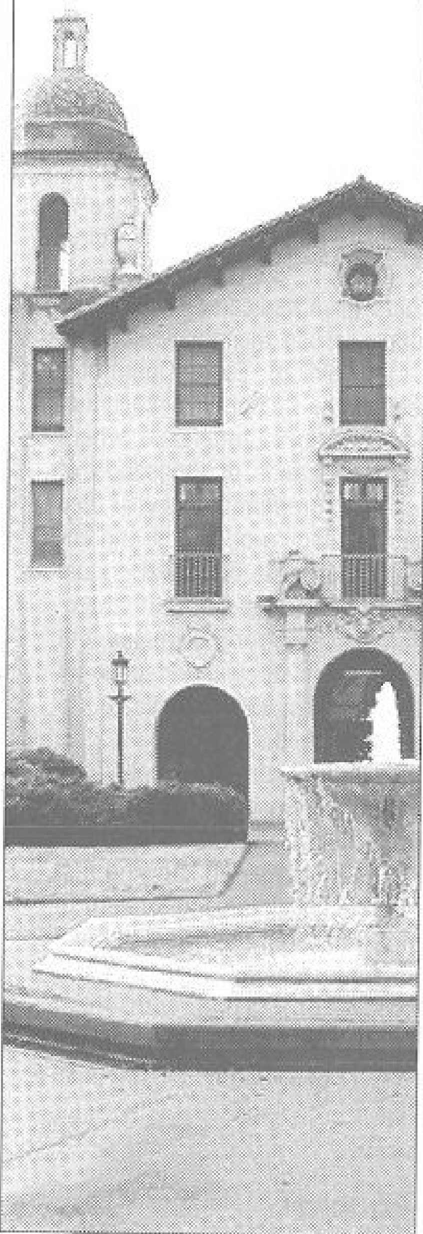
Our devoted teachers have dedicated themselves to studying and putting to use their knowledge of best practices in the field of Early Childhood Education. They attended the California Association of Education of Young Children's Conference, where they attended seminars with tens of thousands of Early Childhood educators. Throughout this year they have also participated in many workshops and in-service training. The children have benefited greatly from this. It has been my pleasure to work with them. We will continue to emphasize strong language and cognitive development, creativity and independent skills. As our philosophy states, we are dedicated to reaching and teaching each child.

Our Pre-K students will graduate next week. They will sing familiar and original songs and receive sweet diplomas. All of their teachers, current and past will send them off to Kindergarten knowing that they are fully prepared. We are all looking forward to the charming and emotional ceremony. Most of them will remain with us for summer camp. Then, they and their parents will move on, taking with them wonderful memories, solid learning experiences and many friendships that will last a lifetime. We will miss each other!

Cookie Spancer
Director, Eretz Alliance School

HADASSAH

receives advocacy award from genetics policy institute at annual conference at Stanford University



(New York, NY - June 11, 2006) Hadassah, the Women's Zionist Organization of America, received the 2006 annual National Advocacy Award presented by the Genetics Policy Institute at its annual policy institute awards dinner held last night at Stanford University in Palo Alto, CA. Hadassah was awarded the prestigious honor for its continued work in advocating for favorable stem cell legislation and funding at both the federal and state level, since August, 2001 when the Administration placed federal funding limitations on stem cell research. In Spring, 2005, Hadassah mobilized its grassroots membership to participate in SOS: State of Stem Cell, an effort that saw Hadassah delegations visit legislators in all 50 state capitals.

In accepting the award, National President June Walker expressed gratitude from Hadassah, which "with the 300,000 women in every state and every age group is 'the every woman's organization,' and stem cell research is an issue that touches everyone.... The most recent poll I've seen shows that nearly three quarters of Americans support stem cell research. If our experience at Hadassah is any indication, we can easily transform this support into a groundswell, " she said, adding "The past few years have been frustrating politically in terms of gaining federal support for our research. You all, like me, were ready years ago to see the President's stem cell policy overturned and we wait every day for Congress to act."

Walker explained that Hadassah originally became involved in stem cell advocacy because "We think that it is important to bring the Jewish perspective to this debate. As Jewish women who are committed to the Jewish imperative of tikkun olam – repairing the world – we think it is essential to make clear that religious voices are not monolithic. Every major stream in Judaism supports stem cell research. This is in part because of the Jewish religious obligation to save lives."

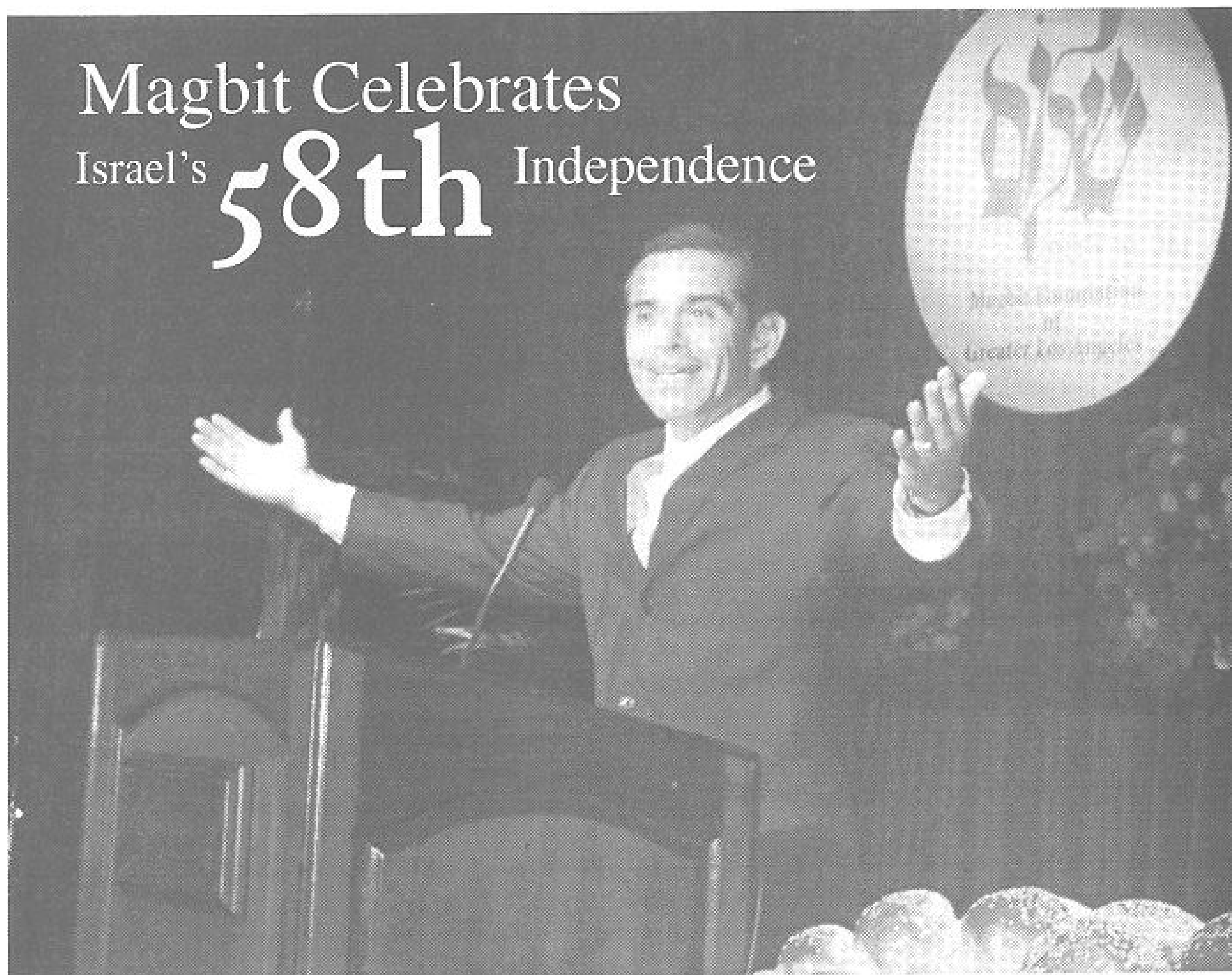
The award was presented within the framework of the Genetics Policy Institute's second, annual 'Stem Cell Policy and Advocacy Summit: Empowering the Pro-Cures Coalition," this year hosted by the center for Biomedical Ethics at Stanford University and co-chaired by Bernard Siegel, J.D., executive director of the Genetics Policy Institute, and Christopher Thomas Scott, Ph.D., executive director of the Stanford Program in Stem Cells and Society.

According to Siegel, "The National Advocacy Award goes to the organization that has made the greatest impact in promoting awareness of the lifesaving cause of stem cell research. Hadassah has earned the gratitude of patients around the world for its effective leadership on this issue. GPI is pleased to provide Hadassah recognition at this annual summit meeting of the "Pro-Cures" community."

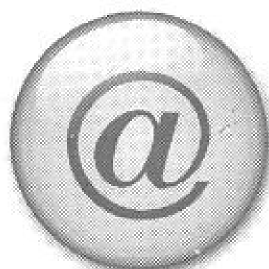
In presenting the award, Siegel told Walker: "Scientists know about you [Hadassah], you are making such an incredible impact."

-·-·-·-·-·-·-

Founded in 1912, Hadassah, the Women's Zionist Organization of America, is the largest women's, largest Zionist, and largest Jewish membership organization in the United States. In Israel, it supports pacesetting medical care and research, education and youth programs, and reforestation and parks projects. In the US, Hadassah promotes health education, social action and advocacy, Jewish education, volunteerism and leadership skills, Young Judaea and connections with Israel. For complete information about Hadassah, visit **www.hadassah.org**



Nearly 800 donors, community leaders, and public officials gathered Sunday, May 7th at the Beverly Hilton Hotel in Beverly Hills for the 17th Annual Magbit Foundation Gala event to raise funds for interest-free loans given to needy Israeli college students and to celebrate Israel's 58th independence. Master of Ceremonies David Nahai, Chair of the L.A. Regional Water Quality Control Board and Magbit leader welcomed the guests and the contributions of the local Iranian Jewish community that founded the Magbit Foundation. Keynote speaker Los Angeles Mayor **Antonio Villaraigosa** acknowledged Magbit's near $3 million in loans given to almost 7,000 new immigrant Israeli university students during the last 17 years. "The fact that you have provided a means for the talented students in Israel to get the education that will help better the world is truly remarkable," said Villaraigosa. Israeli Consul General **Ehud Danoch** spoke about the uniquely strong sense of Zionism of Iranian Jews living in Southern California. "My friends I have known many Jewish communities around the world, but I have grown to admire the Iranian Jewish community for your sense of Israel and love of Israel which is heartfelt," said Danoch. Guests also enjoyed the Middle Eastern dancing of the Sunflower Dancers and the singing of acclaimed Israeli vocalist Noa Dori. Other local leaders in attendance were Beverly Hills Mayor **Steve Webb**, Beverly Hills Vice Mayor **Jimmy Delshad**, L.A. County Supervisor **Zev Yaroslavsky**, Israeli Justice Ministry official **Shlomo Shachar**, and Los Angeles Jewish Federation President **John Fishel**.



**We've had a great response from our readers covering a wide range of topics.
We welcome your diverse comments, questions, criticism and praise.
Please send your feedback on either our printed magazine, or our website to:
Editor@ijchronicle.com.
Please include your name and city. Comments should be no longer than 150 words.
We cannot guarantee that all comments will be published, as space is limited.
We want to hear from YOU, so please TALK BACK.**

~IJC Editorial Staff

IJC in Print

I came across your editorial from the May/June issue and I was compelled to thank you for being what seems to me as one of the few voices in the Iranian Jewish Community that would care to embrace and learn about other cultures and religions rather then run from them. I am a Social Worker run a program through Jewish Family Services called Iranian Peer Counseling (its a help-line that offers referral and supportive services in Farsi, free of charge, to the Iranian community). The rule is that we help anyone who needs help - and I can't tell you the number of people who withdrew their donations or an opportunity to volunteer when they heard we work with non-Jewish people. I think that kind of attitude comes from fear and ignorance and I was very proud that you wrote about the media and every individual's responsibility to "bridge many informational and educational gaps." Maybe we can help bring people together rather then causing further divisions.

~Mastaneh M., Los Angeles, CA

Wildman Wilder's article "Teaching: Adult Day Care" was quite humorous. Throw any America adult into a room full of our elders, and I can only imagine the intensity. Though I'm sure it's equally interesting and uncomfortable in a room full of their elders. It just goes to show you how culturally different we can be, but still get along, mostly.

~Dan A., Encino, CA

I liked the fact that you have a UCLA professor writing for the Iranian Jewish Chronicle. It would be great to see more professors and rabbis, and people of specific expertise in addition to the already wonderful writers. Thank you!

~Mira L., Sherman Oaks, CA

Thanks for highlighting Michelle Moghaddam's career. She's so bright and talented at such a young age. Maybe you could do that for more of our talented youth.

~Jonathan R., Beverly Hills, CA

IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266


Lisa Forstein
Managing Editor

Dear Readers,

The July/August Iranian Jewish Chronicle is Interview-heavy. It is time we highlight – in one magazine – how diverse and talented a people we are. First there's **Daniel Pearl**, a true hero whose life was taken too soon, but whose story, message and mission lives on through the Foundation run by his ever-loving family and friends. It is an honor to have writer Deborah Gilels sit with Dr. Judea Pearl and learn first hand of his son Daniel's truth and accomplishments. We are eternally grateful, Mr. Pearl.

In addition, writer Karmel Melamed had the opportunity to sit down with both seasoned entrepreneur **Vidal Sassoon**, and youthful actor **Jonathan Ahdout**. At different ends of the age spectrum, both men are truly innovative and impressive. Sassoon speaks of his transition growing up into building the empire that he leads today. And Ahdout speaks simply of his growing up, for, he is still accomplishing this task at the ripe age of sixteen.

In addition, we hear from Persian Jewish female singer, **Mitra Rahbar**, interviewed by new writer Melody Abrams, who speaks with dignity and strength about women pursuing musical careers, which is taboo and often looked down upon in Iranian culture. She enlightens us about the openness for her talents in the western world, and the hope that it will one day exist in the Persian world for her and other female singers and musicians.

These four accomplished role models featured in this issue of the IJC have contributed something amazing to our community and to the world. They have taken their talents, skills and passions – some newfound, and some old and honed – and have put them to good, productive use. They are privileged to be recognized by the media and by their success for their pursuits and accomplishments.

May each of us be fortunate enough to experience doing something we enjoy and something at which we are accomplished, for our livelihood. May we experience being in the spotlight, not in terms of fame and fortune, but in terms of having accomplished our goals and seeing our positive results clearly. May we remember to be humble upon receiving awards, and remember to embrace our youth.

Enjoy reading about Daniel Pearl, Vidal Sassoon, Jonathan Ahdout, and Mitra Rahbar.

Please forward comments on these remarkable interviews to Editor@ijchronicle.com - We'd love to hear what you think!

Warm wishes for success, inside and outside the office,

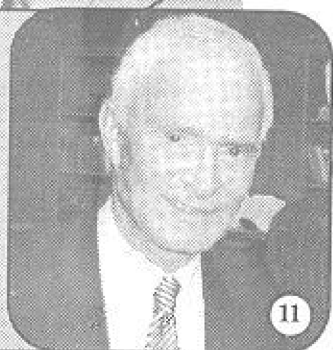
Lisa Forstein
Managing Editor

Contents















An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز®

CHASHM ANDAAZ®

شماره ۱۲۷ خرداد / تیر / مرداد ۱۳۸۵ سیوان و تموز ۵۷۶۶ No. 127 May/June/July 2006

IRANIAN JEWISH CHRONICLE



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 - Beverly Hills, Ca 90212-9879

PRSRT STD
US POSTAGE
PAID
SANTA CLARITA CA
PERMIT # 5013